

نام کتاب:

تاریخسازی ها، افسانه پردازی ها، یاوه سرایی ها و  
ژاژخایی ها  
در باره «نیاکان کبیر» و پیشینه چنددهزارساله تاریخی  
کشورهای تورکی زبان در آسیای میانه و قفقاز

نوشته گروهی از دانشمندان روسیه، آسیای میانه و قفقاز

گزینش و گزارش: عزیز آریانفر

ناشر: تارنمای خراسان زمین

[www.khorasanzameen.net](http://www.khorasanzameen.net)

۳ عقرب (آبان) ۱۳۹۴

## فهرست

- 1- پیشگفتار گزارنده
- 2- شماری از آثار دست اول علمی در باره ایران، آسیای مرکزی و توده های تورکی زبان، دستاورد کار پژوهشگران پژوهشکده خاورشناسی سان پتربورگ روسیه
- 3- گذشته نمادین: کشاکش بر سر [گورستان های] نیاکان در آسیای میانه، داکتر ویکتور شنیرالمان
- 4- افسانه ها در باره «نیاکان کبیر»، پروفیسور داکتر کوزنتسف
- 5- چگونه در باره «نیاکان کبیر» افسانه پردازی می شود، پروفیسور کوزنتسف و پروفیسور داکتر چچنف
- 6- ایرانیزاسیون و تورکیزاسیون منطقه قفقاز مرکزی، پروفیسور داکتر کوزنتسف و.ا.
- 7- از «پهنه های آریایی» تا افسانه های آذربایجانی، پروفیسور داکتر گارنیک آساطوریان
- 8- افسانه در باره دولت ازبیک، «نیاکان کبیر» و خیالپردازی های تاریخی کریمف، بانو داکتر والریا اندریوا
- 9- کشوری که در برابر چشمان تاریخ به دنیا آورده شد (در پیوند با مساله تشکیل جمهوری ازبیکستان شوروی)، پژوهشمنند (اکادمیسین) ر. ماسف

## پیشگفتار

به گواهی تاریخ، خداوندان زور و زر دردمندانه و سوگوارانه پیوسته برای دستیابی به اهداف و اغراض آزمندانه خویش به جعل و تحریف و دستکاری تاریخ پرداخته و از پدیده هایی چون زبان، آیین و تیره و تبار و نژاد همچون ابزارهایی به سود خود بهره گیری نموده اند و می نمایند.

از سوی دیگر، دیده می شود که کشورهای تازه پدید آمده در پهنه گیتی و کارزار سیاست، پیوسته در اندیشه افسانه پردازی و ساختن پیشینه های جعلی و ساختگی برای خود و کشاندن رشته قدمت خود تا سپیده دم تاریخ و پیونددهی فرهنگ و تمدن خود با بزرگترین کانون های تمدنی جهانی در دوران باستان اند.

ما در نوشته دست داشته بر کشورهای نوزاد پدید آمده در گستره پسا شوروی پیشین در آسیای میانه و قفقاز درنگ می کنیم و می بینیم که کار افسانه سرایی و گزافه گویی و اغراق و مبالغه در باره نیاکان کبیر و گذشته درخشان و تابناک تاریخی که پیوسته سر از سپیده دم تاریخ بر می آورند، به کجا رسیده است و چگونه آفاق و انفس را در نور دیده است.

در این اواخر که بازار پان ترکیسم در کشور ما هم گرم شده است، فربه شدن بیش از حد این ایدئولوژی می تواند زیان های بسیاری جدی بر پیکر رنجور همبستگی ملی در کشور وارد بیاورد و موجب پدید آبی شکاف ها و گسستگی های بیشتری گردد.

همان گونه که در سده گذشته ایدئولوژی افراطی اولتراناسیونالیستی پشتونیسیم توانست کشور را دچار دودستگی ساخته و به گونه ناروایی به دو بخش پشتون و غیر پشتون تقسیم کند، اکنون اگر جلو پان ترکیسم گرفته نشود، بیم آن می رود که فتنه های بسیار خطرناکی را چاق نموده و این بار کشور را به دو بخش «ترکتبار» و «غیر ترکتبار» تقسیم نماید و یا دست کم در شمال منشای بحران و تنش گردد. به ویژه این که در این اواخر نوشته های بی سر و ته یی هم در آشفته بازار بی پرسان کشور به میدان آمده اند که در آن ها تلاش شده هزاره ها را هم خلاف همه داده های علمی و تاریخی «ترکتبار» معرفی کنند.

بایسته می دانم بار دیگر یادآور شوم که ایدئولوژی پان ترکیسم یک ایدئولوژی افراطی است که از سوی محافل صهیونیستی برای ناآرام ساختن ایران و جمهوری های تورکی زبان شوروی پیشین به میان آمده و هیچ ربطی به باشندگان شریف تورکی زبان منطقه ندارد. این ایدئولوژی که در واپسین سال های حیات نکبتبار امپراتوری ارتجاعی عثمانی در افق سیاسی جهان پدیدار گردیده بود، و در سیمای ایدئولوژی سیاسی و باوری ترکان جوان تبارز نموده بود، منشای کشتارهای عام وحشیانه بزرگی در میان یونانیان، کردها و به ویژه ارمنی ها گردید.

باید گفت که با توجه به این که اتاترک آدم بسیار روشن بین و خردورز بود، با این ایدئولوژی پدرود گفت و دولت ترکیه مدرن را در چهارچوب همین مرزهای شناخته شده بین المللی کنونی تعریف کرد. در نتیجه جهان را از شر پان ترکیسم برای چندی نجات داد. مگر، دردمندانه در اوضاع و احوال کنونی که در ترکیه یک دولت ارتجاعی و واپسگرا حاکم است، با پشتیبانی سردمداران این کشور بار دیگر به دهل احیای امپراتوری شریر، خونخوار و فاسد عثمانی دمیده می شود و با تیغ دو دم پان اسلامیسیم (که پروژه دیگر

صهیونیستی است) و پان ترکیسم به جان کشورهای منطقه افتاده اند و بار دیگر سراسر منطقه را به کام آشوب و بحران فروبرده اند.

خطر این بار از آن رو بسیار بزرگ است که سرمایه سرشار باد آورده نفتی و گازی کشورهای مرتجع عرب مانند سعودی و قطر در دسترس اردوغان و گولن قرار دارد. این است که همه روزه در عراق، سوریه، قفقاز، آسیای میانه و افغانستان و همین گونه در کشورهای افریقایی مانند لیبیا، مصر، و... شاهد بحران هستیم. البته، در همه این بحران ها دست های پیدا و پنهانی چه از آن سوی اقیانوس و چه در این سو در کار هستند. با این هم، کشور کلیدی پیاده کننده این پروژه ها همانا ترکیه است که بدون آن هیچ پروژی نمی تواند پیاده شود.

حالا دیگران به کنار، گستره پهناوری از شمال کشور ما در اثر توطئه ها و دسایس مشترک ترکیه و پاکستان و کشورهای مرتجع عربی و پشتیبانان جهانی شان دارد آهسته آهسته به کام آتش فر می رود. اتحاد نامقدس تندروی و بنیادگرایی اسلامی (در سیمای داعش) و پان ترکیسم می تواند برای ما درد سرهای فراوانی بیافریند. از همین رو است که باید این جریان افراطی را نیک شناخت و کوشید راه های رهایی از شر آن را با هشیاری و خردورزی دریافت تا پیامدهای آن به کمترین حد ممکن برسد.

شایان یادآوری است که تبلیغات پان ترکیستی همه در یک بستر اند:

- موجودیت نژاد یا تبار و یا هم ملت مشترک موهومی به نام تورک که گویا در آسیای میانه، قفقاز و پشته ایران پیشینه چندین هزار ساله داشته باشد،
- و همین گونه ادعا بر تورکی بودن همه فرهنگ ها و تمدن ها و دولت های خاورمیانه و ایران و هند و امپراتوری بیزانس (بیزانتین) که اکنون به نام ترکیه ناگذاری شده است
- و همسایگی و همزیستی مسالمت آمیز گویا هزاران ساله توده های تورکی و پارسی زبان در کشور ما و آسیای میانه که این گونه می کوشند با زرنگی حضور هزار و

پنجصد ساله توده های تورکی زبان را خلاف همه داده های علمی پیشینه چندین هزار ساله بیخشند.

در این جا می خواهیم به یک نکته بسیار مهم اشاره نمایم. در دو سده گذشته دانشمندان خاورشناس روسیه تزاری و سپس شوروی و در فرجام هم روسیه کار بس بزرگی را در عرصه مطالعات توده های تورکی زبان و مغول در گستره مغولستان، جنوب ساییریا و کشورهای آسیای میانه، قفقاز و شمال چین انجام دادند. در این راستا صدها سایت باستان شناسی با شمار فراوان اسکلت های مردگان و اشیا و زیورات کشف و پشته عظیمی از مدارک و شواهد و اسناد در بایگانی های اکادمیک روسیه و شوروی پیشین روی هم انباشته، بررسی، ارزیابی، تجزیه و تحلیل و مورد پژوهش قرار گرفته اند. صدها تن از دانشمندان روسی و شوروی در باره این توده ها کاوش ها و پژوهش هایی ژرفی انجام داده و هزاران مقاله و صدها کتاب نوشته اند.

در دهه های پسین، شمار بسیاری از دانشمندان رشته های نوین علوم مانند علم نسب شناسی (ژنتیک)، اتنوگرافی و اتنولوژی (تبارشناسی)، انتروپومورفی (انسان سیمانگاری)، پالیونتولوژی (دیرین شناسی)، نومازماتیک (سکه شناسی)، نسخه شناسی، زبانشناسی تاریخی (لنگوستیک)، ریشه شناسی (ایتمولوژی) و... نیز کارهای بس ارزشمندی را در باره این توده ها انجام داده اند.

روی هم رفته بزرگترین کانون تورک شناسی جهان همانا پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه شعبه سان پتربورگ شمرده می شود که وزن ترین مقالات و کتاب های را در زمینه تاریخ باستانی، میانه و نوین توده های تورکی زبان و مغولی نوشته اند.

گذشته از این ها، در سال های اخیر دانشمندان چینی نیز با مطالعات ژرف تاریخی توانسته اند تاریخ 24 جلدی چین باستان را به یاری دانشمندان جاپانی تدوین و مبتنی بر ترجمه های نوین به زیور چاپ آراسته سازند. همین گونه فرهنگ تازه ایماها یا هیروگلیف های چین باستان را تدوین و چاپ نمایند.

همین گونه اطلاعات دقیق و اکادمیک علمی در باره توده های تورکی زبان و مغول در شماری از انسکلوپیدی ها (دایره المعارف ها یا دانشنامه ها) به ویژه دانشنامه امریکانا، بریتانیکا، لاروس فرانسه و دایره المعارف کبیر شوروی (کنون روسیه) بازتاب یافته است.

روشن است کسانی که در جستجوی حقایق علمی و داده های مستند و دقیق هستند، باید به کند و کاو در همین آثار پردازند. با این هم، در سال های اخیر شمار فراوان آثار بیمایه و بی پایه بی سر و ته بنا به ملاحظات سیاسی و نیز از سوی اشخاص غیر کارشناس نشر و در میان خوانندگان بی خبر و چشم و گوش بسته تبلیغ می شود، که سخت زیانبار اند و می توانند بسیاری به به کژراهه و بیراهه بکشانند.

### فرازهایی از کتاب دست داشته:

«...پدیدهء به نام «شبه تاریخ» یا تاریخ دستکاری شده، مسخ شده و تحریف شده، علل و عوامل عمیق و دلایل ویژه خود را دارد. رنگینی و چندپارچگی موزاییک تباری و فرهنگی منطقه قفقاز، شیفتگی زایدالوصف و بیش از حد توده های باشنده این دیار به ریشه و خاستگاه و گذشته های دور شان، نبود و یا توسعه نیافتگی سنت های تاریخی بومی نوشتاری و مکتوب، همراه با ولع برای خویشتن شناسی تاریخی و استقلال و هویت سیاسی در سال های اخیر بستر همواری را برای برای گسترش پدیده «شبه تاریخ» parahistory فراهم نموده اند.

شبه تاریخ نیازی به داده ها، اسناد، مدارک و شواهد انباشته شده در درازای دوره های طولانی ندارد. همین گونه نیازی به ارزیابی، بررسی، تدقیق، مطالعه، کاوش و ژرفنگری پیگیرانه و سامانمند مو به موی مدارک و مواد لازم، تجزیه و تحلیل همه جانبه آن ها و تدوین و پردازش مفاهیم پذیرا و متعادل و خردورزانه یی که برای علوم امر طبیعی شمرده می شوند، ندارد، بل به سرعت تیوری هایی می بافد و دیدگاه های خود را در باره حل مسائل حاد و مبرم به خورد جامعه می دهد.

کنون شبه تاریخ با جلودویدن پیشاروی زمان به ویژه پویا و پرتکاپو گردیده است. هدف اصلی آن نه جستجوی حقیقت علمی، بل برآوردن سریع نیازهای دیکته شده از سوی سفارش دهندگان و لاف دانش زدن بر سر بازار و نان خوردن به نرخ روز است.

اکنون در قفقاز شمالی شمار چشمگیر آثار شبه علمی به این آشفته بازار آمده است که بایسته است روی آن درنگ کرد و آن را به گونه همه جانبه و عمیق تر از آن که ما بررسی می کنیم، ارزیابی کرد. بر آنیم و باور داریم که تاریخ نگاری آینده بی توجه و بدون تجزیه و تحلیل این مسایل جالب از کنار آن رد نخواهد شد.

...حقایق و واقعیت هایی به سرعت در حال دگردیسی، نیازمند نشان دادن واکنش درخور و برداشتن گام های مناسب از سوی علوم پایه است. خوانندگانی که در بیشتر موارد کارشناس و برخوردار از آگاهی های به اصطلاح به روز شده نیستند، باید نه تنها از جلوه گری ها و مشاطه گری های شبه علمی، بل همین گونه علمی نیز آگاه باشند و باید تفاوت میان آن ها و تناقض بنیادین بین آن ها را بدانند و قادر به مقایسه یکی با دیگری باشند.»

«پدیدآیی کشورهای نو، بیشتر با اسطوره پردازی های ملی به همراه می باشد، که در آن نقش اصلی را روایت هایی از نیاکان کبیر بازی می کند. چنین بر می آید که در آسیای میانه و قزاقستان آریایی ها را به عنوان نیاکان کبیر برگزیده اند. چسپیدن به گذشته آریایی، برای ترکمان ها، قزاق ها و ازبیک ها به معنای تایید پرستیژ شان چونان «توده های بومی»، فرصتی برای پیوستن به ارثیه اروپا و دستیابی به جایگاه افتخارآمیز در تاریخ باستانی و مدرن جهان باخترزمین است. با این حال، در پشت پرده تمایل توده های تورکی زبان مبنی بر پیدا کردن هویت آریایی، انگیزه های بسیار متفاوتی پنهان است که منجر به ظهور اسطوره های ملی، متضاد با یک دیگر گردیده است.

در نوشته دست داشته، نویسنده به عنوان یک تبارشناس (اتنولوجست)، به بازگشایی این راز می پردازد که چرا «افسانه آریایی» در میان نخبگان سیاسی تورکی زبان چنین محبوب است و در واقعیت امر پیوندها میان آریایی ها و تورکی ها چگونه بوده است؟»



... دكترين شوروى در باره اتونژنيز يا منشاى تبارى كه سخن از شكلكيرى پيچيده توده ها سخن بر زبان مى آورد، اجازه مى داد كه جوامع مختلف باشندگان را در ميان نياكان كهن جا داد و آژيده زد.

... و درست همين دكترين براى انديشمندان توركى زبان، زمينه چسپيدن به «آريايى» كوچى هاى ايرانى در اوایل عصر آهن را فراهم نمود. با اين حال، در پشت پرده اين فرصت و تمايل به بهره بردارى از آن، انگيزه هاى گوناگونى پنهان است كه منجر به قرائت هاى مختلف و متفاوت از جوهر «آريايى» مى گردد.

براى تركمان ها، قزاق ها و ازبىك ها، آژنديايى به گذشته آريايى، به معناى، در گام نخست، تايد وضعيت شان چونان «توده هاى بومى» است و در نتيجه، مشروعيت بخشيدن به حق ساختن دولت هاى خودى در خاكى كه «سرزمين آبايى و نيای باستانى» شان شمرده مى شود.

«خويشاوندى آريايى» همين گونه براى توده هاى توركى زبان، جاىگاه شكوهنده و پرافتخارى در تاريخ باستان فراهم مى كند و آن ها را با اروپايى ها همتراز مى گرداند و كمك مى كند تا از عقده حقارت (خودكمترينى) رهايى يابند. منش ستيزه جو و رزمنده آريايى ها، كه برانگيزنده و الهام بخش حس ميهن پرستى و آمادگى براى دفاع از ميهن در برابر دشمنان بيرونى است، نيز بس ارزشمند تلقى مى گردد. همين گونه، اهميت به سزايى به ايده آل هاى اخلاقى بالاي آريايى ها و «پاكيزگى معنوى» ايشان داده مى شود.

... و سرانجام هم، نياز مبرم كشورهاي نوپاي آسيای ميانه به سيمای «نياكان مشترك» براى استحکام ملی، زدایش قبيله گرايى و منطقه گرايى (جدايى خواهى) كه اين كشورها را با چالش هاى بزرگى رو به رو ساخته اند. در اين قرينه، آريايى ها همچون سازندگان پيروزمند نهاد دولت، اتوريته بالايى پيدا مى كنند و نوادگان ايشان بايد راه نياكان را پيش گيرند تا با آنان همتراز گردند.

با این حال، در میان نویسندگان ترکمان، قزاق و ازبیک و نیز رهبران سیاسی شان، در بازپردازی سیمای کوچی های باستانی به عنوان نیاکان دور شان، هماهنگی و همنگری جود ندارد. برخی، با پیروی از سنت های اکادمیک شوروی پیشین، در باره روند پیچیده آمیزش قبایل بومی ایرانی زبان، با تورکی زبانان تازه وارد می نویسند، و در این زمینه، «آریایی ها» همتراز با دیگر نیاکان شان ارزیابی می گردند. شمار دیگر استدلال می کنند که حتا در زمان های بسیار قدیم در میان قبایل بومی، هم ایرانی زبان ها و هم تورکی زبان ها بودند. دیگران به ستایش «آریانیسم» («Aryanism») (آریایی بودن) نیاکان خود می پردازند و تورکان را چونان اشغالگران تشنه به خون (خونخوار) پرداز می کنند. گروه چهارمی با اذهان به آریانیسم و آریایی بودن نیاکان، چنین وانمود می سازند که گویی آن ها از همان روز ازل تورکی زبان بوده باشند!

... و سرانجام هم، گروه پنجمی تلاش می ورزد ثابت بسازد که گروه های تورکی زبان در آسیای میانه در عصر برنز زندگی می کردند، و کوچی های ایرانی زبان، پس از این سرزمین ها آمده بودند!

افزون بر این، برخی از نویسندگان، گرایش به راندمان از مفهوم «اختلاط تباری» به سوی تصور «پاکیزگی» زبانی و یا «جسمی» (سماتیک) (somatic purity) نیاکان و پیوستگی مستقیم میان آن ها و نوادگان شان دیده می شود. این جهش با دوره پدید آیی کشورهای آسیای میانه پس از فروپاشی شوروی به مشاهده می رسد. گاهی نگاه نو به نیاکان، چونان مبارزه با اروپاستریسم و دیدگاه های استعماری بر تاریخ توده های بومی پنداشته می شود. در این حال، در آثار برخی از نویسندگان بومی تورکی، اروپاستریسم با پان ایرانیسم درهم آمیخته می شود.

گذشته از این ها، هرگاه در دوره شوروی، پان ترکیسم چونان «خیزش در برابر استعمار» ارزیابی می گردید، کنون دیگر، در جستجوی پناهگاه در برابر «جهانی شدن» که هویت و زیستار بومی را به چالش می کشاند، دست به دامان آن می شوند.

پیدا است که زبان همیشه معیار درخور اعتمادی برای تثبیت تعلق تباری نمی باشد و برای بسیاری از پژوهشگران، روند گذار از زبان های ایرانی به زبان های تورکی، به هیچ رو ایده وراثت (ارث بری، استمرار، تداوم و تسلسل) را زیر سوال نمی برد. برای برخی ها شیوه زندگی کوچروی و فرهنگ مرتبط با آن در وهله نخست، مهم تر از زبان به نظر نمی رسد. اما برای بسیاری، وراثت بیولوژیکی و سوسه انگیز است. در این زمینه، در باره نوع واحد نژادی، که نیاکان را با نوادگان پیوند می زند (ترکمان ها)، و یا «خویشاوندی خونی» هرگاه نوع فیزیکی (سیمای ظاهری) در روند هزاران سال متحمل دگرگونی های شایان توجهی هم گردیده باشد (قزاق ها)؛ سخن گفته می شود. در هر صورت، چنین ایده یی در باره نیاکان، به رستاخیز تیوری نژادی می انجامد که در چهارچوب آن، «خون» با «فرهنگ» می آمیزد.

**شماری از آثار دست اول علمی در باره:**  
**ایران، آسیای مرکزی و توده های تورکی زبان،**  
**دستاورد کار پژوهشگران پژوهشکده خاورشناسی سان**  
**پتربورگ روسیه**

دردمندانه، به زبان های پارسی دری، ترکی و حتا زبان های اروپایی، منابع دست اول و موثق در باره توده های ایرانی و تورکی در زمان باستان بس اندک است. منابع کشورهای ترکیه و آذربایجان به دلایل سیاسی اصلا مورد اعتماد نیستند. همین گونه آثار نوشته شده در دوره رضاشاه در ایران هم گمراه کننده اند. منابع نوشته شده در افغانستان در سال های دهه های شصت و هفتاد سده بیستم، هم کمترین ارزش علمی ندارند و باید با قید احتیاط فراوان خوانده شوند. در سال های اخیر بازار جعل و تحریف تاریخ و تاریخسازی در کشورهای آسیای میانه هم گرم است.

در حال حاضر، منابع اصلی دانشنامه هایی چون بریتانیکا، لاروس فرانسه، امریکانا و دایره المعارف کبیر روس و تا جایی هم دانشنامه ایرانیکا و دانشنامه های چاپ شده از سوی بنیاد دایرالمعارف ایران می باشد.

اما بزرگترین نهاد خاورشناسی از جمله تورک شناسی و مغول شناسی جهان، بی چون و چرا پژوهشکده خاورشناسی سان پتربورگ است که در جهان علم چونان محک و معیار اکادمیک به شمار می رود. این نهاد علمی در بیست سال گذشته بیش از دوصد اثر گرانبهای علمی بر پایه کاوش های باستان شناسی، نژادشناسی، زبان شناسی، ریشه شناسی، فقه الغت و ... در باره ایرام، آسیای میانه، تبت، استان سینکیانک چین، مغولستان و جنوب سایبریا و توده های تورکی زبان قفقاز و جنوب روسیه چاپ کرده اند که بنده

همه را دیده و از جمله بیست مقاله و کتاب ارزشمند را خوانده ام که شماری از آن ها را در پایان نوشته می آورم.

منابع چینی بس ارزشمند اند. اما در باره توده های بیابانگرد و دشتنورد آسیایی از دید دشمنی و خصومت نگاشته شده اند. کاستی بزرگ این منابع دشواری زبان چینی به ویژه زبان باستانی آن است و ترجمه های نادرست موجب گردیده است تا شمار بسیاری از دانشمندان را به گمراهی بکشاند. از همین رو تا کنون در اروپا چند بار اقدام به یازگزاری (تجدید ترجمه) منابع چینی شده است. خوشبختانه به زبان روسی ترجمه های بسیار نیکویی از سوی بیچورین (دانشمند اویغوری تبار) و دیگر دانندگان زبان چینی، از آثار چینی در دست است. آثار یونانی به دلیل بُعد فاصله سرشار از لغزش می باشد. آثار پارسی و عربی پس از اسلام هم بسیار پراکنده بوده، اطلاعات بسیاری اندکی در باره تاریخ ترکان باستان به دست می دهند. آثار تبتی در گذشته چندان مورد توجه قرار نداشت. تنها تازه کار منظم روی آن آغاز شده است.

Рыкин П.О. Об одном тюркизме в «Тайной истории монголов»: ср.-монг. агам 'загон' (для скота) [?] // Монголика-ХІ. Спб.: Петербургское востоковедение, 2013. С. 64—72.

Страны и народы Востока. Вып. XXXIV: Центральная Азия и Дальний Восток / Под ред. И.Ф.Поповой, Т.Д.Скрынниковой. 2013. 374 с.

Уйгурские деловые документы X—XIV вв. из Восточного Туркестана / Предисловие, транскрипция, перевод с древнеуйгурского Л.Ю.Тугушевой; факсимиле рукописей. М.: Наука - Восточная литература, 2013. 326 с. (Памятники письменности Востока: СХХХVIII / осн. в 1965 г.)

Боголюбов М.Н. Труды по иранскому языкознанию: избранное / Составитель, ответственный редактор

О.М.Чунакова. М.: Восточная литература, 2012. 503 с.: ил. (Классики отечественного востоковедения: осн. в 2001 г.).

Ислам на территории бывшей Российской империи: Энциклопедический словарь. Вып. 5 / Составитель и ответственный редактор С.М.Прозоров. Научные консультанты О.Ф.Акимушкин, В.О.Бобровников. Указатели С.М.Прозоров, Т.Н.Сатпаева. М.: Восточная литература, 2012. 232 с.: ил.

Петросян Ю.А. Российская историография Османской империи. XVIII—XX вв. / Ответственный редактор И.Е.Петросян. СПб.: Наука, 2012. 260 с.

Klyashtornyj S. / 謝爾蓋·克里昂什多爾內. Manichaean Motives in the Turkic Runic Texts from Dunhuang and Tuva / 敦煌及圖瓦突厥古文本中的摩尼教主 // Dunhuang Studies: Prospects and Problems for the Coming Second Century of Research / 敦煌學:第二個百年的研究視角與問題. St. Petersburg: Slavia Publishers, 2012. P. 112—114,

Руми, Джалал ад-дин, Мухаммад. Маснави-йи ма'нави («Поэма о скрытом смысле»). Шестой дафтар (бейты 1—4916) / Пер. с перс. А.А.Хисматулина, О.М.Ястребовой; под ред. А.А.Хисматулина. СПб.: Петербургское Востоковедение, 2012. 480 с.

Якобсон В.А. История евреев и история древнего Ближнего Востока // Иудаика и востоковедение: Материалы научной конференции по иудаике, гебраистике и востоковедению. / Отв. ред. К.А.Битнер, Л.А.Лукинцова; Петербургский ин-т иудаики. СПб., 2012. С. 123—128.  
Воробьева-Десятовская М.И. Великие открытия русских ученых в Центральной Азии. СПб.: Издательство А. Голода. 2011. 248 с.

Зайцев В.П. Рукописная книга большого киданьского письма из коллекции Института восточных рукописей РАН // Письменные памятники Востока, № 2(15), осень—зима 2011. М.: «Наука», Издательская фирма «Восточная литература», 2011. С. 130—150.

Манихейские рукописи из Восточного Туркестана: среднеперсидские и парфянские фрагменты / Введ., транслитерация, пер., коммент., прил. О.М.Чунаковой ; факсимиле рукописей. М.: Восточная литература, 2011. 159 с. (Памятники письменности Востока : СХІХ / осн. в 1965 г.).

Четвертые востоковедные чтения памяти О.О.Розенберга. Доклады, статьи, публикации документов / Составители М.И.Воробьева-Десятовская, Е.П.Островская. Редактор Т.В.Ермакова. СПб., 2011.

Воднева О.А. Ежегодная научная сессия Института восточных рукописей РАН (30 ноября — 2 декабря 2009 г.) // Письменные памятники Востока, 1(12), 2010. С. 264—265.

Воробьева-Десятовская М.И. Российские ученые на тропях Центральной Азии (открытие забытых письменных культур) // Письменные памятники Востока, 1(12), 2010. С. 237—253.

Кляшторный С.Г. Рунические памятники Уйгурского каганата и история евразийских степей. СПб.: Петербургское Востоковедение, 2010. 328 с. + 1,5 л. ил. (Orientalta).

Медведская И.Н. Древний Иран накануне империй (ІХ—VI вв. до н. э.). История Мидийского царства. СПб.: «Петербургское Востоковедение», 2010. 264 с.

Медведская И.Н. Дьяконовские чтения 2010 года // Письменные памятники Востока, 1(12), 2010. С. 261—263.

Акимушкин О.Ф. Коллекция персидских рукописей в собрании Института восточных рукописей РАН // Письменные памятники Востока, 2(11), 2009. С. 160—178.

Барфилд Т.Дж. Опасная граница: кочевые империи и Китай (221 г. до н. э. — 1757 г. н. э.) / Пер. с англ. Д.В.Рухлядева, В.Б.Кузнецова; науч. ред. и предисл. Д.В.Рухлядева. СПб.: Факультет филологии и искусств СПбГУ; «Нестор-История», 2009. 488 с, илл. (Серия «Nomadica»).

Гузев В.Г., Кляшторный С.Г. Древняя письменность Великой степи // Тюркологический сборник, 2007-2008. М.: «Восточная литература», 2009. С. 146-369.

Гуревич И.С. «Пинхуа о походе У-вана на Чжоу» и роман «Возвышение в ранг духов» (предварительные мысли) // Письменные памятники Востока, 1(10), 2009. С. 131—141.

Дандамаев М.А. Месопотамия и Иран в VII—IV вв. до н.э.: Социальные институты и идеология. СПб.: Факультет филологии и искусств СПбГУ, 2009. 512 с.

Дьяконов И.М. История Мидии от древнейших времен до конца IV века до н. э. / Под ред. С. Р. Тохтасьева, В. А. Якобсона. 2-е изд., доп. СПб.: Филологический факультет СПбГУ, 2008. 572 с. («Исторические исследования»).

Ioannesian I. Afghan folktales from Herat: Persian Texts in Transcription and Translation. New York, Cambria Press 2009. 319 p.



Иоаннесян Ю.А. История мученичества Хаджи Мухаммада Ризы Исфাহани в Ашхабаде // Письменные памятники Востока, 1(10), 2009. С. 34—58.

История в лицах: И.И.Цукерман, И.Э.Циперович, Н.А.Петров, Д.И.Тихонов, З.И.Горбачева, В.С.Колоколов, В.М.Штейн, И.П.Петрушевский // Письменные памятники Востока. № 1(10), весна-лето, 2009. С. 211-224.

История в лицах: Вс.И.Гохман, Е.А.Западова, Т.К.Посова, Р.Р.Орбели // Письменные памятники Востока, 2(11), 2009. С. 216—219.

Канева И.Т. Вставные предложения (на материале шумерских хозяйственных текстов) // Письменные памятники Востока, 2(11), 2009. С. 153—159.

Канева И.Т. Предложение с вопросом о признаке в шумерском языке // Письменные памятники Востока, 1(10), 2009. С. 161—167.

Каплан Г.Х. Рецензия на книгу: Ассиро-вавилонский эпос. Переводы с шумерского и аккадского языков В.К.Шилейко. Издание подготовил В.В.Емельянов. СПб.: Наука, 2007. (Литературные памятники) // Вестник древней истории, 4(271). М.: Наука, 2009. С. 201—211.

Кляшторный С.Г., Султанов Т.И. Государства и народы Евразийских степей: от древности к Новому времени. СПб.: «Петербургское Востоковедение», 2009: 3-е изд., исправл. и доп. 432 с. («Orientalia»).

Новые книги по ассириологии издательства Брилль (Лейден) // Вестник древней истории, №2, 2009. С. 201—218.

Султанов Т.И. Ловушки для востоковедов-текстологов // Тюркологический сборник, 2007-2008. М.: «Восточная литература», 2009. С. 360-369.

Тюркологический сборник 2007-2008: история и культура тюркских народов России и сопредельных стран / Ред. кол.: С.Г.Кляшторный (пред.), Т.Н.Султанов, В.В.Трепавлов. М.: «Восточная литература», 2009. 423 с.

Klyashtornyj S.G. Old Turkic Runic Texts and History of the Eurasian Steppe / Eds. Victor Spinei and Cristina Spinei. Bucureşti - Editura Academiei Române, Brăila - Editura Istros a Muzeului Brăilei, 2008.

On the Trail of Texts Along the Silk Road. Russian Expeditions Discoveries of Manuscripts in Central Asia / The Catalogue of the Exhibition. Introductory articles by I.Popova and Takata Tokio. Kyoto 2009.

Дмитриев С.В., Попова Л.Ф. Кашгарская коллекция С. М. Дудина в Российском этнографическом музее // Российские экспедиции в Центральную Азию в конце XIX — начале XX века / Сборник статей. Под ред. И.Ф. Поповой. СПб.: Славия, 2008. С. 88—111.

Канева И.Т. Сравнительные обороты в шумерском языке // Письменные памятники Востока, 1(8), 2008. С. 147—153.

Кляшторный С.Г. Древнетюркские памятники рунического письма из Восточного Туркестана // Российские экспедиции в Центральную Азию в конце XIX — начале XX века / Сборник статей. Под ред. И.Ф. Поповой. СПб.: Славия, 2008. С. 50—64.

Колесников А.И. Конференция, посвященная истокам персидского Ренессанса (The Rise of the Persian Renaissance) // Письменные памятники Востока, 2(9), 2008. С. 322—324.

Кушев В. В. Афганский язык (пашто) XVI—XIX веков / Научные редакторы М. С. Пелевин, Ю. А. Иоаннесян. СПб.: «Петербургское Востоковедение», 2008. 196 с. («Orientalia»).

Лившиц В.А. Согдийские «Старые письма» (I, III) // Письменные памятники Востока, 1(8), 2008. С. 173—176.

Лужецкая Н.Л. Отчет начальника Памирского отряда капитана В.Н. Зайцева (1893-1894) в Архиве востоковедов ИВР РАН // Письменные памятники Востока, 1(8), 2008. С. 154—164.

Пещеры тысячи будд : Российские экспедиции на Шелковом пути : К 190-летию Азиатского музея : каталог выставки/ науч. ред. О. П. Дешпанде ; Государственный Эрмитаж ; Институт восточных рукописей РАН. СПб.: Изд-во Гос. Эрмитажа, 2008. 480 с.: ил.

Попова И.Ф. 190 лет Азиатскому музею — Институту восточных рукописей РАН // Письменные памятники Востока, 1(8), 2008. С. 5—20.

Попова И.Ф. Вторая Русская Туркестанская экспедиция С.Ф. Ольденбурга (1914—1915) // Российские экспедиции в Центральную Азию в конце XIX — начале XX века / Сборник статей. Под ред. И.Ф. Поповой. СПб.: Славия, 2008. С. 158—175.

Попова И.Ф. Первая Русская Туркестанская экспедиция С.Ф. Ольденбурга (1909—1910) // Российские экспедиции

в Центральную Азию в конце XIX — начале XX века / Сборник статей. Под ред. И.Ф. Поповой. СПб.: Славия, 2008. С. 148—157.

Попова И.Ф. Российские экспедиции в Центральную Азию на рубеже XIX—XX веков // Российские экспедиции в Центральную Азию в конце XIX — начале XX века / Сборник статей. Под ред. И.Ф. Поповой. СПб.: Славия, 2008. С. 11—39.

Российские экспедиции в Центральную Азию в конце XIX — начале XX века / Сборник статей. Под ред. И.Ф. Поповой. СПб.: издательство «Славия», 2008. 244 с, ил.

Русинова Э.С. Воспоминания о XXV Международном конгрессе востоковедов (1960 г.) // Письменные памятники Востока, 1(8), 2008. С. 47—50.

Стеблин-Каменский И.М. Рекордсмен среди деканов // Иран-наме. №1. Алматы, 2008. С. 255-256.

Тугушева Л.Ю. Экспедиции в Центральную Азию и открытие раннесредневековых тюркских письменных памятников // Российские экспедиции в Центральную Азию в конце XIX — начале XX века / Сборник статей. Под ред. И.Ф. Поповой. СПб.: Славия, 2008. С. 40—49.

Чунакова О. М. Хрестоматия по авестийскому языку. СПб.: Факультет филологии и искусств СПбГУ, 2008. 176 с.

Чунакова О. М. Хрестоматия по древнеперсидскому языку. СПб.: Факультет филологии и искусств СПбГУ, 2008. 72 с.

Яхонтова Н.С. Юбилей С.Г. Кляшторного // Письменные памятники Востока, 1(8), 2008. С. 275—276.

Прозоров С.М. Интеллектуальная элита Мавараннахра и Хурасана накануне монгольского нашествия (по материалам рукописи биографического словаря ал-Андарасбани, 2-ая половина XII в.) / International Conference on Islamic Civilization in Central Asia / 4-7 сентября 2007. Астана, Казахстан. 2007.

Руми Джалал ад-дин Мухаммад. Маснави-йи Ма'нави («Поэма о скрытом смысле»). Первый дафтар (байты 1-4003) / Пер. с перс. О. Ф. Акимушкина, Ю. А. Иоаннесяна, Б. В. Норика, А. А. Хисматулина, О. М. Ястребовой / Общая и научная редакция, указатели А. А. Хисматулина. СПб.: «Петербургское Востоковедение», 2007. 448 с.

Большаков О.Г. История Халифата. СПб.: «Гуманистика», 2006. 600 с.

Канева И.Т. Шумерский язык. — 2-е изд., доп. и перераб. Ответственный редактор И.М. Дьяконов — СПб.: «Петербургское Востоковедение», 2006. — 240 с. (Серия «Orientalia»).

Кляшторный С.Г. Манихейский мотив в древнетюркской «Книге предзнаменований» // Тюркологический сборник 2005. Тюркские народы России и Великой степи. М.: Издательская фирма «Восточная литература» РАН, 2006.

Kljaštornyj S.G., Sultanov T.I. Staaten und Völker in den Steppen Eurasiens. Altertum und Mittelalter (Studia Eurasia. Band XI). Hrsb. von Reinhold Schletzer. Reinhold Schletzer Verlag, 2006.

Петросян И.Е. К вопросу о социальном составе джелялийской смуты (конец XVI - начало XVII в.) // Тюркологический сборник 2005. Тюркские народы России и Великой степи. М.: Издательская фирма «Восточная литература», 2006.

Прозоров С.М. Научное исламоведение в России (1980-2005) // Иран сегодня, 1(6)/2006. С. 20-24.

Тюркологический сборник 2005. Тюркские народы России и Великой степи // Редакционная коллегия: С.Г.Кляшторный (председатель), Т.И.Султанов, В.В.Трепавлов. М.: Издательская фирма «Восточная литература» РАН, 2006.

Кляшторный С.Г. Хазарские заметки // Тюркологический сборник 2003-2004 (Тюркские народы в древности и средневековье). М.: «Восточная литература», 2005. Сс. 95-117.

Кычанов Е.И. «Яшмовое зеркало командования войсками лет правления Чжэнь-гуань» (1101-1113) / Вступительная статья и перевод с тангутского // Письменные памятники Востока, 1 (2), весна-лето 2005, 5-34.

Махабхарата. Заключительные книги XV–XVIII. Ашрамавасикапарва, или Книга о жизни в обители; Маусалапарва, или Книга о побоище палицами; Махапрастханикапарва, или Книга о великом исходе; Сваргароханапарва, или Книга о восхождении на небеса / Издание подготовили С.Л.Невелева, Я.В.Васильков. Ответственный редактор И.М.Стеблин-Каменский. СПб.: «Наука», 2005. («Литературные памятники»).

Норик Б.В. Антологии Хасана Нисари и Мутриби Самарканди как источник по истории письменной культуры Мавераннахра XVI — первой трети XVII вв.

(Специальность 07.00.09 — Историография, источниковедение и методы исторического исследования). Автореферат диссертации на соискание ученой степени кандидата исторических наук. СПб., 2005

Рухлядев Д.В. Древнетюркские рунические надписи VIII-IX вв.: генезис жанра и структура текста / Автореферат диссертации на соискание ученой степени кандидата исторических наук / Научный руководитель С.Г.Кляшторный. СПб., 2005. 23 с.

Рухлядев Д.В. Проблема жанра в изучении древнетюркских рунических памятников // Тюркологический сборник 2003-2004 (Тюркские народы в древности и средневековье). М.: «Восточная литература», 2005. Сс. 203-253.

Тюркологический сборник 2003-2004 (Тюркские народы в древности и средневековье). Редколлегия: С.Г. Кляшторный (председатель), Т.И. Султанов, В.В. Трепавлов. М.: «Восточная литература», 2005. — 375 с.

Юзбашян К.Н. Армянские рукописи в петербургских собраниях. Каталог. — СПб.: «Дмитрий Буланин», 2005.— 344 с. (Православный Палестинский сборник. Выпуск 41 (104)).

Лурье П.Б. Историко-лингвистический анализ согдийской топонимии / Диссертация на соискание ученой степени кандидата филологических наук. Научный руководитель В.А.Лившиц. СПб., 2004.

Акимушкин О.Ф. К вопросу о среднеазиатских переплетах рукописных книг (30-е годы XVIII — 30-е годы XX в.) // Письменные памятники Востока, 1, весна-лето 2004, 143-146

Акимушкин О. Ф. Средневековый Иран: Культура, история, филология. — СПб.: Наука, 2004. — 404 с. (Восток: Общество, культура, религия). ISBN 5-02-027059-8

Калалы-гыр 2: Культурный центр в Древнем Хорезме IV—II вв. до н.э. / Отв. ред. Б.И.Вайнберг ; Ин-т этнологии и антропологии им. Н.Н.Миклухо-Маклая; Гос. музей Востока. — М.: Вост. лит., 2004. — 286 с.: ил., карты. — ISBN 5-02-018389-X (в пер.).

Кляшторный С. Г., Султанов Т. И. Государства и народы Евразийских степей. Древность и средневековье. СПб.: Петербургское Востоковедение, 2004: 2-е изд., исправл. и доп. 368 с. (Orientalia).

Кныш А.Д. Мусульманский мистицизм: краткая история / А. Д. Кныш; пер. с англ. М. Г. Романов. — СПб.: «Издательство “ДИЛЯ”», 2004. — 464 с. ISBN 5-88503-232-7.

Klyashtornyi S.G. Customary Law in the Ancient Turkic States of Central Asia: the Legal Documents and Practical Regulations // Central Asian Law: An Historical Overview. A Festschrift for The Ninetieth Birthday of Herbert Franke. Ed. by Wallace Johnson, Irina F. Popova. Topeka, Kansas, 2004.

Султанов Т.И. Золотая Орда. Государство Чингизидов в Евразийской степи. Алматы: Мектеп, 2004. 176 с. (Серия «Слово седьмое»).

Чунакова О.М. Пехлевийский словарь зороастрийских терминов, мифических персонажей и мифологических символов / Ответственный редактор М.Н.Боголюбов; Ин-т востоковедения, С.-Петербург, фил. — М. : Вост. лит., 2004. — 286 с. : ил. — ISBN 5-02-018432-2 (в пер.).



## گذشته نمادین:

# کشاکش بر سر [گورستان های] نیاکان در آسیای میانه

### پیش درآمد:

«پدیدآیی کشورهای نو، بیشتر با اسطوره پردازی های ملی به همراه می باشد، که در آن نقش اصلی را روایت هایی از نیاکان کبیر بازی می کند. چنین بر می آید که در آسیای میانه و قزاقستان آریایی ها را به عنوان نیاکان کبیر برگزیده اند. چسپیدن به گذشته آریایی، برای ترکمان ها، قزاق ها و ازبیک ها به معنای تایید پرستیژ شان چونان «توده های بومی»، فرصتی برای پیوستن به ارثیه اروپا و دستیابی به جایگاه افتخارآمیز در تاریخ باستانی و مدرن جهان باخترزمین است. با این حال، در پشت پرده تمایل توده های تورکی زبان مبنی بر پیدا کردن هویت آریایی، انگیزه های بسیار متفاوتی پنهان است که منجر به ظهور اسطوره های ملی، متضاد با یک دیگر گردیده است.

در مقاله دست داشته، نویسنده به عنوان یک تبارشناس (اتنولوجست)، به بازگشایی این راز می پردازد که چرا «افسانه آریایی» در میان نخبگان سیاسی تورکی زبان چنین محبوب است و در واقعیت امر پیوندها میان آریایی ها و تورکی ها چگونه بوده است؟<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> . Shnir el'man

<sup>۲</sup> مقاله دست داشته بار نخست در سال 2009 از سوی تارنمای «پولیت رو» با همین نام پخش شده بود. اما بار دوم با اندکی تغییر، در شماره 4 مجله کانسپتولوژی سیاسی زیر نام «آریایی ها یا تورک ها؟» به «زیور پخش» آراسته شد. نویسنده مقاله داکتر علوم انتروپولوژی (انسان شناسی) و اتنوگرافی (تبارشناختی) - کارمند پژوهشکده انتروپولوژی و اتنوگرافی پژوهشگاه علوم فدراسیون روسیه است. پیش درآمدی که در این جا آمده است، از سوی گردانندگان پولیت. رو نوشته شده است. -گ.

دکترین شوروی در باره اتنوژنیز یا منشای تباری که سخن از شکلگیری پیچیده توده ها سخن بر زبان می آورد، اجازه می داد که جوامع مختلف باشندگان را در میان نیاکان کهن جا داد و آژیده زد.

...و درست همین دکترین برای اندیشمندان تورکی زبان، زمینه چسپیدن به «آریایی» کوچی های ایرانی در اوایل عصر آهن را فراهم نمود. با این حال، در پشت پرده این فرصت و تمایل به بهره برداری از آن، انگیزه های گوناگونی پنهان است که منجر به قرائت های مختلف و متفاوت از جوهر «آریایی» می گردد.

برای ترکمان ها، قزاق ها و ازبیک ها، آژندیایی به گذشته آریایی، به معنای، در گام نخست، تایید وضعیت شان چونان «توده های بومی» است و در نتیجه، مشروعیت بخشیدن به حق ساختن دولت های خودی در خاکی که «سرزمین آبی و نیای باستانی» شان شمرده می شود.

«خویشاوندی آریایی» همین گونه برای توده های تورکی زبان، جایگاه شکوهنده و پرافتخاری در تاریخ باستان فراهم می کند و آن ها را با اروپایی ها همتراز می گرداند و کمک می کند تا از عقده حقارت (خودکمترینی) رهایی یابند. منش ستیزه جو و رزمنده آریایی ها، که برانگیزنده و الهام بخش حس میهن پرستی و آمادگی برای دفاع از میهن در برابر دشمنان بیرونی است، نیز بس ارزشمند تلقی می گردد. همین گونه، اهمیت به سزایی به ایده آل های اخلاقی بالای آریایی ها و «پاکیزگی معنوی» ایشان داده می شود.

...و سرانجام هم، نیاز مبرم کشورهای نوپای آسیای میانه به سیمای «نیاکان مشترک» برای استحکام ملی، زدایش قبیله گرایی و منطقه گرایی (جدایی خواهی) که این کشورها را با چالش های بزرگی رو به رو ساخته اند.<sup>3</sup> در این قرینه، آریایی ها همچون سازندگان پیروزمند

---

<sup>3</sup>. برای نمونه نگاه شود به:

نهاد دولت، اتوریتة بالایی پیدا می کنند و نوادگان ایشان باید راه نیاکان را پیش گیرند تا با آنان همتراز گردند.

با این حال، در میان نویسندگان ترکمان، قزاق و ازبیک و نیز رهبران سیاسی شان، در بازپردازی سیمای کوچی های باستانی به عنوان نیاکان دور شان، هماهنگی و همنگری جود ندارد. برخی، با پیروی از سنت های اکادمیک شوروی پیشین، در باره روند پیچیده آمیزش قبایل بومی ایرانی زبان، با تورکی زبانان تازه وارد می نویسند، و در این زمینه، «آریایی ها» همتراز با دیگر نیاکان شان ارزیابی می گردند. شمار دیگر استدلال می کنند که حتا در زمان های بسیار قدیم در میان قبایل بومی، هم ایرانی زبان ها و هم تورکی زبان ها بودند. دیگران به ستایش «آریانیسم» («Aryanism») (آریایی بودن) نیاکان خود می پردازند و تورکان را چونان اشغالگران تشنه به خون (خونخوار) پرداز می کنند. گروه چهارمی با اذهان به آریانیسم و آریایی بودن نیاکان، چنین وانمود می سازند که گویی آن ها از همان روز ازل تورکی زبان بوده باشند!

... و سرانجام هم، گروه پنجمی تلاش می ورزد ثابت بسازد که گروه های تورکی زبان در آسیای میانه در عصر برنز زندگی می کردند، و کوچی های ایرانی زبان، پسانتر به این سرزمین ها آمده بودند!

---

جان دیلدین ن، «وحدت میان توده یی و ملی در روانشناسی مردم شوروی»، آلماتی، 1989، ص. 102-111؛

جیکی یف آ. «اوچرک منشا و تشکل خلق ترکمان در سده های میانه»، عشق آباد، 1991، ص. 5-6،

عبدالرزاق اف، «قرغیزها: دست سرنوشت» // مجله سخن قرغیزستان، شماره 8 می 1993، ص. 7؛

دونوبایف، «تریالیسم (قبیله گرای) در میان سایه و روشنایی» // مجله «سخن قرغیزستان»، شماره 29 اپریل 1995، ص. 6؛

کورمانف، تریالیسم سال های دهه های 20 و 90 سده بیستم: یک گام به پیش و دو گام به پس // مجله رسپوبلیکا، شماره 25 اپریل 1995.

افزون بر این، برخی از نویسندگان، گرایش به راندمان از مفهوم «اختلاط تباری» به سوی تصور «پاکیزگی» زبانی و یا «جسمی» (سماتیک) (somatic purity) نیاکان و پیوستگی مستقیم میان آن‌ها و نوادگان شان دیده می‌شود. این جهش با دوره پدیدآیی کشورهای آسیای میانه پس از فروپاشی شوروی به مشاهده می‌رسد. گاهی نگاه نو به نیاکان، چونان مبارزه با اروپاستریسم و دیدگاه‌های استعماری بر تاریخ توده‌های بومی پنداشته می‌شود.<sup>۴</sup> در این حال، در آثار برخی از نویسندگان بومی تورکی، اروپاستریسم با پان ایرانیسم درهم آمیخته می‌شود.<sup>۵</sup>

گذشته از این‌ها، هرگاه در دوره شوروی، پان ترکیسم چونان «خیزش در برابر استعمار» ارزیابی می‌گردید، کنون دیگر، در جستجوی پناهگاه در برابر «جهانی شدن» که هویت و زیستار بومی را به چالش می‌کشاند، دست به دامان آن می‌شوند.<sup>۶</sup>

پیدا است که زبان همیشه معیار درخور اعتمادی برای تثبیت تعلق تباری نمی‌باشد و برای بسیاری از پژوهشگران، روند گذار از زبان‌های ایرانی به زبان‌های تورکی، به هیچ‌رو ایده وراثت (ارث بری، استمرار، تداوم و تسلسل) را زیر سوال نمی‌برد. برای برخی‌ها شیوه

---

<sup>۴</sup>. برای مثال، نگاه شود به:

«طرح ریختیابی ذهنیت تاریخی در جمهوری قزاقستان» // روزنامه «پراودا»، چاپ قزاقستان، شماره 30 جون 1995، ص 1-2.

«تاریخ قزاقستان از زمان باستان تا روزگار ما» (در چهار جلد)، جلد یکم، قزاقستان از عهد دیرینه سنگی تا اواخر سده‌های میانه، آلماتی، 1996، ص. 8،

**ذکی یف م. ز.**، «تورک‌ها - تاتارها، اتنوژنیز»، قازان، انتشارات «انسان»، 1998 به زبان تاتاری.

<sup>۵</sup>. A. Аскарлов Арийская проблема: новые подходы и взгляды. Сборник История Узбекистана в археологических и письменных источниках. Ташкент-2005.

**عسکرف**، «مساله آریایی: رویکردها و دیدگاه‌های نو، مجموعه مقالات، تاریخ ازبکستان در منابع باستانشناسیک و آثار مکتوب»، با ویرایش آ. اناربایف، انتشارات «فان»، تاشکنت، 2005، ص. 81-91.

<sup>۶</sup>. برای مثال، نگاه شود به مقاله: دیات اف. و اولزاز سلیمانف، در نشریه سنترال آسیان سروی، به زبان انگلیسی، 1984، شماره 1، ص. 101-121.

زندگی کوچروی و فرهنگ مرتبط با آن در وهله نخست، مهم تر از زبان به نظر نمی رسد. اما برای بسیاری، وراثت بیولوژیکی و سوسه انگیز است. در این زمینه، در باره نوع واحد نژادی، که نیاکان را با نوادگان پیوند می زند (ترکمان ها)، و یا «خویشاوندی خونی» هرگاه نوع فیزیکی (سیمای ظاهری) در روند هزاران سال متحمل دگرگونی های شایان توجهی هم گردیده باشد (فراق ها)؛ سخن گفته می شود. در هر صورت، چنین ایده یی در باره نیاکان، به رستاخیز تیوری نژادی می انجامد که در چهارچوب آن، «خون» با «فرهنگ» می آمیزد.

### ترکمنستان:

صالح یارانف - نقاش ترکمان، سال ها پیش، در دهه 1980، کوشید که آریایی ها را تقریباً چونان نیاکان اصلی ترکمان ها به پرده بکشد. او آریایی ها را به عنوان سازندگان تمدن های نخستین ستود و با رو در رو گذاشتن آن ها با تورک ها، پان تورکیسم را مردود دانست و اوغوزها را به درهم کوبیدن ناروای آریایی ها - «باشندگان کهن ترین کشور جهان» متهم کرد.<sup>7</sup> همو، از برس نقاشی او بود که «پرتره دوشیزه آریایی» در سیمای یک دختر ترکمان با جامه سنتی پرداز گردیده بود.<sup>8</sup>

دانشمندان ترکمان، در برخورد با پدیده آریایی، [نسبت به دیگر همسایگان تورکی زبان خود-گ]. [خویشندان ارانه تر و زیرکانه تر برخورد کردند. آن ها با اذعان به مشارکت معین آریایی های قدیم در ریختیابی خلق ترکمان، مایل نبودند نقش آن ها را بزرگنمایی نمایند و از ستایش و بالیدن به نژاد آریایی به دلیل داشتن هراس از این کار، پرهیز نمودند.<sup>9</sup>

7. Павлов И. Ария - «Атлантида», затопленная временем? // Комсомолец Туркменистана. 1991. 8 февраля. С. 8. Ученые помещают Арию на юго-западе Туркменистана.

پاولوف، ای. «آریا- «آتلانتیدا»، غرق شده در زمان؟! / مجله کومسومولتس (سازمان کمونیستی جوانان) ترکمنستان، 1991، شماره هشتم فیروزی، ص. 8، دانشمندان سرزمین آریا را در جنوب باختری ترکمنستان جا می دهند.

8. دمیدف، س. م. «ترکمنستان پس از فروپاشی شوروی»، مسکو، انتشارات «ناتالیس»، 2002، ص. 124.

9. دانشمندان ترکمان آریایی ها را در جنوب باختری ترکمنستان جا می دهند.

در اواخر سال های دهه 1980، مراد دوردی یف-تاریخدان، مقاله نویس و سینماگر (فیلمنامه نویس)، کتابواره (جزوه) پرآوازه یی را در باره منشاء مردم ترکمان منتشر کرد. در آن هنگام، او با پیروی از نسخه سنتی شوروی، تصویر پیچیده یی را از شکلگیری خلق ترکمان، بر پایه تعامل باشندگان گوناگون مهاجر و بومی پرداز کرد.<sup>10</sup> ویژگی کتابواره او، در این بود که، نخست، دوردی یف، به نوع نژادی ترکمان، نقش بنیادگذار جامعه ترکمان را داد که بومی بودن آن را ثابت می ساخت («زبان ها یا فرهنگ های هر مردمی می تواند تغییر یابد، اما توده مردم، هرگاه، نوع نژادی شان تغییر نیابد، همانا همان توده می مانند»).<sup>11</sup> او، دیگر؛ نوشته او، از این رو، شایان توجه بود که وی توجه ویژه یی به نیاکان باستانی بومی، که به زبان های ایرانی سخن می گفتند، مبذول داشته بود.

...و، در فرجام، سه دیگر، او بر لغزش آمیز بودن و نادرستی مرتبط پنداشتن ترکمان ها به گونه مطلق به جهان کوچروها، پافشاری نمود. زیرا باشندگان بومی باستانی، آفرینندگان تمدن های کشاورزی و زمینداری بودند. این گونه، در میان نیاکان ترکمان ها- هم کوچروان و هم کشاورزان زمیندار جا یافتند.

تعلق زبانی برای دوردی یف ارزش ویژه یی نداشت، و او به واقعیت [تاریخی-گک]. تورکیزاسیون (تورکی سازی) باشندگان اصلی و بومی ایرانی زبان؛ اصلا بهایی نمی داد. منابع اصلی شواهد در باره منشاء ترکمان ها برای او، نه فرهنگ عامه و زبان شناسی؛ بل باستان شناسی و انسان شناسی فیزیکی بودند. این آوندها، او را متقاعد می ساختند که قبایل باستانی خاوری ایرانی، که زمانی در گستره کشور ترکمنستان می زیستند، باری، «هسته

---

<sup>10</sup> دوردی یف، م. ب.، «مسایل اساسی اتنوزنیز خلق ترکمان»، عشق آباد، «دانشوران»، 1998.

<sup>11</sup> Дурдыев М.Б. Туркмены (поиски предков туркменского народа и его исторической прародины). Ашхабад: Харп, 1991. С. 15.

دورودی یف، م. ب. - «ترکمان ها (جستجوی نیاکان مردم ترکمان و سرزمین تاریخی آبایی آن)»، عشق آباد، انتشارات «هارپ»، 1991، ص 15.

اتنوژنتیک (ethnogenetical) مردم ترکمان را تشکیل می دادند. این اندیشه، در کتابواره بازنگری شده توسعه یافته چاپ شده در سال 1991، که در آن دوردی یف آغاز به اثبات ساختن پیوندهای ویژه نیاکان باستانی ترکمان ها با پارت ها (اشکانیان)<sup>۱۲</sup> نمود، کماکان پابرجا مانده بود.

جیکی یف - تاریخدان ترکمان، اندیشه همانندی را به شکل نرمتری ابراز داشت. وی می پنداشت که در میان کوچی های اوایل عصر آهن، نه تنها قبایل ایرانی زبان، بل نیز قبایل تورکی زبان دیده می شدند. او خاطر نشان می ساخت که در اتنوژنیز خلق ترکمان، هم ایرانی زبانان و هم تورکی زبانان مشارکت داشته اند. روشن است چنین رویگری اجازه می داد تا پارت ها را در شمار نیاکان ترکمانان شامل گردانید.<sup>۱۳</sup>

دوردی یف، هنگامی که به سال 1995 به سمت معاون رئیس اداره ملی مطالعه، نگهداری و مرمت آثار تاریخی و فرهنگی ترکمنستان گماشته شده بود، در روزنامه «آذرخش ترکمنستان» به انتشار مجموعه یی از مقالات اختصاص داده شده به ارثیه اشکانیان پرداخت.<sup>۱۴</sup> در این حال، الهام بخش او برای نوشتن این مقالات، کاوش های چندین ساله باستان شناسان در شهرک نیسا یا نساء - نخستین پایتخت اشکانیان باستان بود. هرگاه، او پیش از این، توجه یکسانی به همه نیاکان مختلف (پارت ها، یفتلیان، الن ها، اغوزها و...) می نمود، کنون دیگر، برایش درست تاریخ پارت و شاهنشاهی پارتی «عصر زرین» خلق ترکمان بود،

---

<sup>12</sup>. همان اثر، ص. 33-34؛

و نیز: دوردی یف، قادرف ش.، «ترکمان های جهان»، عشق آباد، انتشارات «هارپ»، 1991، ص. 6-7.  
<sup>13</sup>. **جیکی یف آ.** «اوچرک منشا و تشکل خلق ترکمان در سده های میانه»، عشق آباد، 1991، ص. 46-16.

<sup>14</sup>. Дурдыев М.Б. Парфянская Ниса // Туркменская искра. 1995. 16 января; 30 января; 6 марта; 13 марта; 24 апреля; 15 мая.

دوردی یف، «نیسای پارتی» // مجله آذرخش ترکمنستان، 1995، شماره های 16 جنوری، 30 جنوری، 6 مارچ، 13 مارچ، 24 اپریل، 15 مه.

که باید به آن افتخار کرد و بالید.<sup>۱۵</sup> آخر، پادشاهی پارت ها، «بزرگترین دولت عهد عتیق» بود که سده های آغاز پیروزمندانه با شاهنشاهی رُم رقابت می کرد و «تاثیر سترگی بر تکامل فرهنگ جهانی» گذاشته بود. دوردی یف، کشور پارت را چونان کشور کهن اوستایی و میهن زرتشت می پنداشت. با این حال، او دیگر از آریایی ها حتا یادی هم نمی کرد. افزون بر این، او، از نقش سیاسی اتنوزنیز نیک آگاه بود، از همین رو تاکید می کرد که در دوره رستاخیز، مردم باید دقیقا بدانند که سرزمین آبابی و نیایی شان در کجا واقع شده بود و بر چه بستر تباری یی نشو و نمو نموده اند.<sup>۱۶</sup>

در این حال، او در نوشته های خود ماهرانه از کنار این مساله که «نیاکان باستانی خلق ترکمان» به چه زبانی سخن می گفته اند، می گذرد و در این باره لب فرو می بندد. اما در عوض، توجه ویژه یی به بحث جدایی پارتی ها از دولت سلوکی ها و دستیابی آنان به استقلال می نماید، که وی آن را با «بالاروی آگاهی ملی اشکانیان» آژیده می زند.<sup>۱۷</sup> روشن است، برای خوانندگان بسیار دشوار است چنین ویراندازی (قرینه سازی) را تافته جدا بافته یی از همزمانی دستیابی ترکمنستان به استقلال از شوروی، باز یابند.

در باره اهمیت نیا برای هویت ترکمان ها برخی دیگر از تاریخ نویسان ترکمان هم نوشته اند. اما، هرگاه، دوردی یف، در جستجوی ریشه های پاکیزه شجره ترکمان ها، از تاکید بر رشته های تورکی، دوری می گزید و می پرهیخت و به رغم نسخه فلکوریک بومی، از پیونددهی آن به اوغوزها بیخی سر باز می زد،<sup>۱۸</sup> برعکس، صفر مراد نیازف - رئیس جمهور پیشین ترکمنستان، درست بر ریشه های سلجوقی دولنداری ترکمان ها تاکید می ورزید.

---

<sup>۱۵</sup>. شایان یادآوری است که در این اواخر نوشته های بی سر و ته یی در باره شاهنشاهی های تورکی پارت ها و ساسانیان در سایت های پان ترکیست های آذری ایرانی نیز فراوان دیده می شود. - گ.

<sup>۱۶</sup>. دوردی یف، نیسای پارتی // مجله آذرخش ترکمنستان، 1995، شماره های 16 جنوری، ص. 2.

<sup>۱۷</sup>. همان جا.

<sup>۱۸</sup>. دوردی یف در اوایل سال 2001، در «فهرست سیاه» نزده تن از نویسندگان، سخنوران و تاریخ نویسان ترکمان افتاد، که گویی پوشش نادرستی به تاریخ ملی داده بودند. این بود که کتاب های



به سال 1998، بنا به رهنمود نیازف، پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم منحل گردید و به جای آن، پژوهشکده تاریخ در جنب کابینه وزیران ترکمنستان پی ریزی گردید که به آن وظیفه سپرده شده بود کتاب دو جلدی «تاریخ خلق ترکمان» را تدوین نماید.<sup>19</sup> در همان هنگام او در اندیشه تدوین ارشادنامه اخلاقی- معنوی «روحنامه» افتاد که می بایستی پیوستگی پایدار ترکمانان کنونی را با نیاکان شان احیاء می نمود.<sup>20</sup> با این هم، اندیشه پردازان (ایدئولوگ ها)ی ترکمان، با درک این موضوع که نسخه سنتی (ارتدوکسال) تاریخ تورک از عمق تاریخی دارای قدمت بایسته و درخور بالندگی و شایسته ارجگذاری برخوردار نیست، تلاش کردند تا آن را به گونه دیگری ویرایش و جبران نمایند. درست از همین خاطر بود که آن ها به به لایه های دیرین اتنوژنیز رو آوردند.

اویز (عوض) گوندوگدی یف (Ovez Gundogdyev) (باستان شناس) - که سر از نیمه دوم دهه 1990 به سمت مشاور رئیس جمهور نیازوف گماشته شده بود، مانند دوردی یف، به سپاه نیاکان ترکمان ها، در کنار پارت ها- مادها، اسکیت ها، سکاها و ماساگت ها را هم افزود. با این حال، متفاوت از دوردی یف [که از پرداختن به مساله زبان نیاکان ترکمان ها طفره رفته بود-گک.]، آغاز به این استدلال نمود که همه آن ها (یعنی پارت ها، مادها، اسکیت ها، سکاها و ماساگت ها) تورکی زبان بودند! بنابراین، به گفته او، ترکمان ها آورنده یگانگی ملی اند و زبان خود را از گذرگاه هزاره ها به ارمغان آورده اند.<sup>21</sup> در این

---

آنان محکوم به سوزاندن شدند. (نگاه شود به: دمیدوف، اس. ام. (Demidov SM)، ترکمنستان پس از فروپاشی شوروی، مسکو، 2002، ص 102.

Демидов С.М. Постсоветский Туркменистан. М.: Наталис, 2002. С. 102.

<sup>19</sup> Akbarzadeh Sh. National identity and political legitimacy in Turkmenistan // Nationalities papers. 1999. Vol. 27. № 2. P. 280-281;  
Демидов С.М. Указ. соч. С. 144-145.

<sup>20</sup> پیر محمد اف، «در زیر داربست روحنامه» // مجله «ترکمنستان بی طرف»، شماره 2 اگست 1999، ص. 3.

<sup>21</sup> . Гундогдыев О.А. Прошлое туркмен. М.: Интерстамо, 1998. С. 57-72.

حال، او، رویکرد «انسان شناسانه» دوردی یف را با توجه به ناسازگاری دقیق میان نوع فیزیکی و زبان، پذیرفت.<sup>۲۲</sup>

گوندوگدی یف، با فرض این که زبان-سازه اصلی اتنوژنیز است، اندیشه های کهنه پان ترکیست های کشور ترکیه را با برخی از فانتزی ها (توهمات) تازه برخی از معاصران «آراست» و خود تفسیر مستقلانه یی از آخرین فرضیه های علمی ارائه داد و تلاش ورزید این گونه، طرح توسعه جهان را بر شالوده پان ترکیسم بار دیگر احیا نماید.<sup>۲۳</sup> این گونه، او با این شگرد، «عدالت را احیا کرد» و راه تورکی زبانان را برای رسیدن به تاریخ باستان بشریت هموار ساخت و پاکسازی کرد. راهی را که علم ارتدوکسال نمی توانست پیدا نماید!

در همین حال، نیازف، به جای تکیه بر تاریخنوسان بومی، بر آن شد تا خود در پی ساختن اسطوره شکوهنده ملی برآید. دستاورد این کار، کتاب «روحنامه» گردید که در آن ترکمان ها چونان خالق دولت ساز باستان» پرداز شده اند و در میان نیاکان باستانی شان از مرغیانی ها و پارت های شهیر نام برده می شود.<sup>۲۴</sup> در 18 ماه فبروری 2001، روحنامه در بیستمین نشست مشترک شورای دولتی موسپیدان ترکمنستان (شورای ملی یا «خلق مصلحتی»- به زبان ترکمانی) و جنبش سراسری ملی رستاخیز («گالکینیش») چونان «کتاب مقدس روی میز خلق» مورد تایید قرار گرفت، و از همان زمان تا کنون در همه دبستان ها و دبیرستان های بومی تدریس می شود.<sup>۲۵</sup>

---

گوندوگدی یف او.آ، «گذشته ترکمان ها»، مسکو، انتشارات «انترستامو»، 1998، ص. 57-72.

<sup>22</sup>. همان جا، ص. 17-20.

<sup>23</sup>. همان جا، ص. 56-7.

<sup>24</sup>. Ниязов С. Рухнама. Ашхабад: Туркменская государственная издательская служба, 2002.

نیازف، صفرمراد، «روحنامه»، عشق آباد: انتشارات خدمات دولتی ترکمنستان، 2002، عشق آباد.

<sup>25</sup>. دمیدوف، اس. ام، ص. 80.

هرگاه، نسخه فلکلوریک پرداز اوغوز خان، به عنوان پیشوای سده های میانی ترکمان ها، برای گوندوگدی یف خوشایند و پذیرا نبود، و وی اوغوزخان را با شانوی مودی- رهبر نامدار خونوها یکی می انگاشت، روحنامه از همین بسیار پیشتر تاخت.<sup>26</sup> در روحنامه، دوره زندگانی اوغوز خان در مرزهای هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد قلمداد می گردد و با این شگرد، ترکمان ها بومیان واقعی [سرزمین کنونی کشور ترکمنستان-گک.] جا زده می شوند و می توانند به سراسر تاریخ گذشته، سر از دوره حیات بدوی ادعا نمایند.

### در قزاقستان:

اندیشه پردازان قزاقی نیز به «تورکی زبان ساختن» (Turkization) قبایل باستان مشتاق اند.<sup>27</sup> اما این مانور برای آن ها از این رو مهم پنداشته می شود که به پنداشت ایشان، چنین چیزی کمک می کند تا قزاقستان بتواند از تمامیت مرزهای خود در برابر ادعاهای برخی از سیاستمداران و اندیشوران بانفوذ روسیه پاسداری نماید. از این رو، هنوز در آستانه استقلال، برخی از نظریه پردازان قزاقی، نه تنها بر تورکی زبان بودن سکایی ها پا می فشردند، بل نیز بر یادمان های باستان شناسی مرتبط با آن ها، برای مشروعیت بخشیدن به مرزهای کنونی

---

<sup>26</sup> گوندوگدی یف، «سپاهداران کبیر سده های میانه در تاریخ ترکمانان»، عشق آباد، انتشارات «پرس- وایاژ»، 1996، ص. 8-12.

تردید نیست که اوغوز خان (نیای غزها)، یک شخصیت تاریخی بوده است. با این هم، شماری از کاتبان و نیز پژوهشگران از او یک شخصیت نیمه افسانه یی ساخته اند. -گک.

<sup>27</sup> قاضی بایف و همکاران، «پیرامون برخی از اندیشه ها در باره بازنگری مرزهای جمهوری» // روزنامه پراودای قزاقستان، شماره 30 جون 1990، ص. 2.

و نیز: رومانف یو. ای، «جنبه های تاریخی شکل گستره کنونی قزاقستان» // روزنامه پراودای قزاقستان، شماره 4 اکتبر 1990، ص. 1-3.

**یادداشت گزارنده:** شایان یادآوری است که در قزاقستان در این اواخر، گرایش فزاینده یی به جلوه داده خلق قزاق به عنوان میراث داران بزرگ توران کبیر باستانی و همبازی ایرانیان و توران باستان دیده می شود. در این حال، پژوهشگرانی که تلاش دارند قزاق ها را نوادگان تورانیان و در این حال، تورانیان را تورکی زبان جا بزنند، هم کم نیستند. -گک.

قزاقستان تکیه می زدند.<sup>28</sup> با این حال، تمایل به زبان تورکی زبان نمایاندن توده های کوچی در میان برخی از نویسندگان در سال های حاکمیت دولت شوروی پدید آمده بود. برای مثال، موسات آهین جانف (Ahinzhanov Musat) - تاریخ نویس، مصرانه می خواست استدلال نماید که خلق قزاقستان یکسره از راه های بومی شکل گرفته بود. در این حال، او تکیه بر آن می زد که در گستره قزاقستان همه مراحل توسعه جامعه انسانی در درازای هشت هزار سال اخیر به مشاهده می رسد. او در اثر خود، اسکیت ها و سکاها را چونان قبایل تورکی زبان پرداز نمود و به جستجوی نام تباری (اتنو نیم) قزاق را در گاهنامه های چینی سده سوم پیش از میلاد می پراخت.<sup>29</sup> اما آهن جانف انگیزه متفاوتی داشت: در دوران شوروی تاکید بر بومی گرایی (اوفتوختونیسیم) به پژوهشگران تورکی زبان کمک می کرد تا از متهم شدن به گناه خطرناک پان ترکیسم رهایی یابند و از سرزنش و نکوهش نجات یابند. چنین رویکردی بر پایه اثر سرگئی تولستوف (Tolstov) نوشته شده در اواخر دوره استالینیسیم، هنگامی که بومی گرایی نقش سیاسی بزرگی باز می نمود، استوار بود.<sup>30</sup>

<sup>28</sup> Козыбаев М. и др. Реальность. О некоторых «идеях» пересмотра границ республики // Казахстанская правда. 1990. 30 июня. С. 2.

کاظم بایف، م. و همکاران، «واقعیت پیرامون برخی از «اندیشه ها در باره بازاندیشی مرزهای جمهوری قزاقستان» // روزنامه «پراودای قزاقستان» (حقیقت قزاقستان)، 1990، شماره 30 جون، ص. 2.

<sup>29</sup> Ахинжанов М.Б. Этногенез казахского народа // Ученые записки Казахского государственного университета. Серия истории. 1958. Т. 38. Вып. 4; он же. Происхождение и формирование казахского народа. Алма-Ата: КазГУ, 1971.

آخین ژانف (آهن جانف)، م. ب.، اتنوژنیز خلق قزاق // «یادداشت های علمی دانشگاه دولتی قزاقستان»، سری تاریخ. 1958، جلد 38، چاپ چهارم،

و نیز: آهن جانف، «منشاء و شکلگیری خلق قزاقستان»، آلماتی: دانشگاه دولتی قزاقستان، 1971.

<sup>30</sup> Масанов Э.А. Очерк истории изучения казахского народа в СССР. Алма-Ата: Наука Казахской ССР, 1966. С. 311-312.

ماسانف، ای. آ.، «نگاهی به تاریخ مطالعه خلق قزاقستان در شوروی»، آلماتی، انتشارات «علم»، قزاقستان شوروی، 1966، ص. 311-312.

روسلان اسماعیلوف - باستان شناس قزاق، در همان سال های حاکمیت شوروی، آغاز به جستجوی سرزمین آبیایی و نیایی اسکیت ها در دوردست های خاور با کشف نشانه های جغرافیایی دارای اهمیت برای «میهن آریایی» (دریای هایپربوری ها (Hyperboreans) و کوه های ریفی ها Riphean و...) نمود.<sup>۳۱</sup> سپس او، پدید آیی اسکیت ها در گستره شمالی دریای سیاه را چونان آمدن قبایل سکایی از هفتروود (شمال قرغیزستان و جنوب قزاقستان) وانمود ساخت.<sup>۳۲</sup> پس از فروپاشی شوروی، او آشکارا آغاز به استدلال کرد که [گویا] در میان جمعیت های اسکیتی و ساکایی، گروه های تورکی زبان هم دیده می شده اند!<sup>۳۳</sup>

به سخن دیگر، حتا در دوره شوروی، در میان شماری از تاریخدانان و باستان شناسان قزاقی گرایش پدید آمده بود که کوچی های اوایل عصر آهن را تورکی زبان وانمود نمایند - چیزی که اندیشه بومی بودن خلق قزاق را استحکام می بخشید. اما چنین [ادعایی]، به هیچ

---

<sup>31</sup>. Исмагилов Р.Б. О некоторых тенденциях развития современной отечественной скифологии // Взаимодействие кочевых культур и древних цивилизаций / Под ред. В.М. Масона. Алма-Ата: Наука, 1989. С. 265-283.

اسماعیلوف، آر. ب.، «در باره برخی از گرایش ها در توسعه اسکیت شناسی معاصر میهنی» // تعامل فرهنگ های کوچی و تمدن های کهن / / با ویرایش و. م. ماسون، آلماتی، انتشارات «علم»، 1989، ص.ص. 265-283.

<sup>32</sup>. اسماعیلوف، «راه های بازرگانی اسکیت ها و یونانیان یا مسیر مهاجرت سارمات ها؟» // تعامل فرهنگ های کوچی در مسیر راه ابریشم بزرگ / / با ویرایش قاضی بایف، آلماتی، انتشارات «علم»، 1991، ص.ص. 32-35.

<sup>33</sup>. Исмагилов Р.Б. Таргитай, прародитель скифов // Маргулановские чтения / Под ред. В.Ф. Зайберта. Петропавловск: Лаборатория археологических исследований Петропавловского педагогического института, 1992. С. 87-89.

اسماعیلوف، آر. ب.، «تارگیتای Targitai - نیای بزرگ سکاها» // مجله «سخنرانی های مارگولانفی» (Margulanov) با ویرایش زایبرت (Seibert)، آزمایشگاه پژوهش های باستان شناسی انستیتوی آموزشی پتروپاولوسک، 1992. ص. 87-89.

رو، چیزی از ارزش «ارثیه آریایی» نمی کاست. زیرا این نسخه [ترفند، شگرد]-گک، گویشوران زبان های مادری تورکی را همانا «آریایی» (اسکیت ها، ساک ها) اعلام می داشت [جامی زد]-گک].

همانا، همین اندیشه «افتوختونیسیم» (بومی گرایی avtohtonizm) به تیر پشت (ستون فقرات) «مقوله دولتی ریختیابی آگاهی تاریخی در جمهوری قزاقستان» مبدل گردید که بر میراث بری و تداوم مستقیم فرهنگ های عصر برنز اندرونوفو Andronovo و سکایی ها تا قزاق های معاصر، تاکید می ورزد. زبان دارندگان همه این فرهنگ ها روی هم رفته، تورکی قلمداد می شد.<sup>34</sup> از همین رویکرد، در کتاب چند جلدی «تاریخ قزاقستان از دوران باستان تا به امروز» که در آلماتی در نیمه دوم سال های دهه 1990 چاپ شده بود، پیروی شده بود.<sup>35</sup> با این حال، در میان پژوهشگران قزاق، همنگری کامل وجود ندارد. برخی به مفهوم سنتی (ارتدکسال) بومی گرایی میانه روانه پابند مانده اند. آن ها کماکان سکایی ها را مردمان ایرانی زبان می پندارند، اما منشای نیاکان قزاق ها در آمیزش سکایی ها با قبایل تورکی زبان آمده از سرزمین های دیگر می بینند و در این حال استدلال می نمایند که فرهنگ و سنت ها با این آمیزش، دستخوش دگرگونی های بسیار اندکی گردیده بود.

---

<sup>34</sup>. Концепция становления исторического сознания в Республике Казахстан // Казахстанская правда. 1995. 30 июня. С. 1-2.

«مقوله ریختیابی آگاهی تاریخی در جمهوری قزاقستان» // روزنامه پراودای قزاقستان، 1995، شماره 30 جون، ص. ص. 1-2.

<sup>35</sup>. История Казахстана. С древнейших времен до наших дней: В 4 т. Т. 1. Казахстан от эпохи палеолита до позднего средневековья. Алматы: Атамора, 1996. С. 13, 104.

«تاریخ قزاقستان. از دوران باستان تا به امروز»، (در چهار جلد)، جلد یکم: قزاقستان از پارینه سنگی به اواخر سده های میانه، آلماتی، انتشارات «اتمورا» (Atamura)، 1996، ص 13، ص. 104.

در رویکردها و اندیشه های این نویسندگان، عامل نژادی نقش چشمگیری بازی می نماید و در شکل گیری خلق، «نژاد» (در این مورد، نژاد سایبریا جنوبی) مهم تر از زبان و فرهنگ پنداشته می شود. زیرا همو، نژاد است که بهتر از هر چیز دیگری، ایده بومی گرایی را تقویت و تایید می کند.<sup>36</sup> تاریخدان سرشناس قزاق- قاضی بایف، حتا قزاق ها را چونان «نوع عمومی اروآسیایی» قلمداد کرد و روشن است با این کار، برای قزاق ها جایگاه بلند «خلق مرکزی اروآسیا» را رزرو نمود.<sup>37</sup>

گروه دوم، در بر گیرنده نویسندگانی می شود که پرونده زبان مردم بومی اوایل عصر آهن گستره قزاقستان را هنوز باز می پندارند و بسته شده ارزیابی نمی کنند. به گفته آن ها، «زبان های پروتوتورکی» از مرزهای گاهنامه نو میلادی در منطقه آغاز به گسترش نموده بود.<sup>38</sup>

---

<sup>36</sup> . Абдакимов А. История Казахстана (с древнейших времен до наших дней). Учебное пособие. Изд. 3-е. Алматы: Казахстан, 2002. С. 67-68, 72-83;

History of Kazakhstan. Essays. Almaty: Gylm, 1998. P. 45-49.

عبد[ال] حکیمف، «تاریخ قزاقستان» (از دوران باستان تا به امروز)، کتاب درسی (درسنامه)، چاپ سوم، آلماتی: قزاقستان، سال 2002. ص 67-68، 72-83.

<sup>37</sup> . اندیشه ریختیابی آگاهی تاریخی در جمهوری قزاقستان // روزنامه پروادای قزاقستان، شماره 30 جون 1995، ص. 1-2.

<sup>38</sup> . История Казахстана с древнейших времен до наших дней /

Под ред. М.К. Козыбаева. Алматы: Дәуір, 1993. С. 50-51.

تاریخ قزاقستان از دوران باستان تا به روزگار ما / با ویرایش م. ک. قاضی بایف، آلماتی، انتشارات Deuir, 1993، ص. 50-5.

**یادداشت گزارنده:** شاید منظور این پژوهشگران، سرازیر شدن گروهی از بقایای خونوها پس از فروپاشی دولت شان در اواخر سده یکم میلادی در بخش های شمال خاوری گستره قزاقستان کنونی بوده باشد. به گونه یی که شماری از پژوهشگران از جمله گومیلیف می پندارد، خونوها، پس از فروپاشی دولت شان، چهار گروه شدند: گروه نخست که در جنوب بودند، با چینی ها آمیزش یافتند و از صحنه تاریخ ناپدید گردیدند. گروه دومی که در شرق بودند، با توده های پروتومغولی آمیختند و نیز همین گونه، ناپدید شدند. آن هایی که در شمال بودند، به سوی اورال و ولگا شتافتند و به اوگرها پیوستند و

ابهام در این چنین اندیشه پردازی ها و یک دست نبودن تعبیرها و تفسیرهای منابع اندک شمار و کمیاب در زمینه، به برخی از پژوهشگران اجازه می داد تا به آسانی از یک اردوگاه به اردوگاه بپیوندند. این گونه، در اواخر سال های دهه 1980، کمال آکیشیف - باستان شناس قزاق، از یک سو، در مخالفت با «بومی گیرایی مبتدل» برخاست و روند شکلگیری خلق قزاق را چونان سنتز مردم بومی هندواروپایی و مردمان بیگانه تورکی - مغولی تفسیر کرد، اما از سوی دیگر، بر موجودیت چشمگیر «مولفه پروتوتورکی در محیط تباری بومی» تاکید ورزید.<sup>39</sup> درست به همین خاطر بود که حتا رئیس جمهور، نورسلطان نظربایف، که آکیشیف سال های سال مشاور او بود، یادآوری «ریشه های باستانی معنویت» [خلق قزاق - گ.ک.] را که به «آریایی های سین تشت و ارکایم (Arkaim) سر می کشیدند، فراموش نمی کرد.<sup>40</sup> چنین قرائت و تفسیری از تاریخ باستان در کتاب درسی قزاقستان گنجانیده شده است،

---

توده نوهون ها را به میان آوردند که آتیلای پرآوازه از میان شان برخاسته بود. گروه چهارمی که در باختر بودند، به دو بخش تقسیم شدند: بخشی با اوسون ها یکجا شدند و یویی بان ها را پدید آوردند و بخش دیگر، به یوئه شی ها پیوستند و در میان آن ها ذوب شدند.

در این حال، بسیار دشوار است با این گروه از پژوهشگران قزاقی سازگار شد که می پندارند زبان های پروتوتورکی در اوایل هزاره یکم میلادی به گستره کنونی قزاقستان ره گشوده بود. چون هیچ سند و مدرکی برای اثبات چنین ادعایی ندارند. -گ.ک.

39 . Акишев К.А. Этнокультурная ситуация в древнем Казахстане // Проблемы этногенеза и этнической истории народов Средней Азии и Казахстана. Тезисы докладов Всесоюзной конференции (20-23 ноября 1988 года) / Под ред. Б.А. Литвинского и др. М.: АН СССР, 1988. С. 8-9.

آکیشیف، ک.ا.، «وضعیت تباری و فرهنگی در قزاقستان باستان» // مجله مسایل اتنوزنیز و تاریخ تباری توده های آسیای میانه و قزاقستان، تزه های سخنرانی های ارائه شده در کنفرانس سراسری شوروی (20-23 نوامبر 1988) / با ویرایش ب.آ. لیتونسکی BA Litvinskiy و تیم همکاران: مسکو، شوروی، پژوهشگاه علوم، 1988. ص. 8-9.

40 . Назарбаев Н. В потоке истории. Алматы: Атамұра, 1999. С. 79, 273-274.



که در آن مراحل نخستین اتنوژنیز خلق قزاق به شرح زیر آمده است: «روح توده های از بیرون آمده خونو با روح نوادگان آریاییان باستانی در دیگ های جوشان دو امپراتوری نخستین خونویی- هونی با هم می آمیزد».<sup>۴۱</sup> طرفه این که هرگاه امروز باستان شناسان روسی به مطالعه قرغان ها (تپه ها) ی پازیریک در دامنه های آلتای در بستر و چهارچوب پژوهش های مسایل اسکیتی می پردازند، برای باستان شناسان و تاریخنویسان قزاق چنین کاوش هایی بخش مهمی از اتنوژنیز خلق قزاق پنداشته می شود.<sup>۴۲</sup>

همین گونه، آ. قادرف- تاریخدان قزاق، آریایی ها و ساک ها را از نیاکان قزاق ها به شمار می آورد. در اثر او، همانا با آریایی ها و ساک ها «روزگاران شکوهمند» [خلق قزاق-گک]. هنگامی که پیروزمندانه با پارسیان جنگیدند، و به سپاهیان اسکندر مکدوننی پاسخ بایسته دادند، آژند زده می شود.<sup>۴۳</sup>

...و، اگر چه، به گونه یی که قادرف نشاندهی می کند، آریایی ها و ساک ها مربوط نژاد اروپاییدی بودند و به زبان ایرانی سخن می گفتند، همانا وی از همین آریایی ها و ساک ها

---

نظربایف، نورسلطان، «در روند تاریخ»، آلماتی، 1999، ص. 79، ص. ص. 273-274.

<sup>41</sup> Абдакимов А. Указ. соч. С. 45

عبدال[ال] حکیمف، تاریخ قزاقستان (از دوران باستان تا به امروز)، کتاب درسی (درسنامه)، چاپ سوم، آلماتی: قزاقستان، سال 2002، ص 45.

<sup>42</sup> Самашев З.С., Базарбаева Г., Жумобекова Г., Сунгатай С. Berel - Берел (памятники-курганы Берела, Казахский Алтай). Алматы: Берел, 2000. С. 52; Абдакимов А. Указ. соч. С. 76-77.

ساماشیف (Samashev)، بازاربایف، جمعه بیکف، سونگاتای (Sungatay)، «بیرل» (Berel)، (یادمان های تاریخی تپه بیرل Burel آلتای)، آلماتی)، و نیز عبدال حکیمف. ص. 76-77.

<sup>43</sup> این چنین نسخه «مبارزه برای استقلال» در زمان های باستانی در بسیاری از کتاب های درسی تاریخ قزاقستان یافت می شود.

خط طولانی تکامل پیوسته‌ی را آغاز می‌کند که در سرانجام به پدیدآیی قزاق‌های کنونی می‌انجامد.<sup>۴۴</sup>

44. Кадыров А.Ш. Сакский воин - символ духа предков. Алматы: Казак энциклопедиясы, 1998. С. 5-26.

قادروف، «جنگجوی ساکایی- نمادی از روح نیاکان»، آلماتی، دانشنامه (دایره المعارف) entsiklopediyasy قزاق، 1998. ص. 5-26.

**یادداشت گزارنده:** تا جایی که من خود با بسیاری از دانشمندان قزاقی از نزدیک کنکاش کرده‌ام، می‌شود گفت که بیشتر ایشان بر اصالت آریایی (تورانی) خود اذهان دارند و از دید نژادی و تباری خود را بیشتر سپیدپوست یعنی آریایی می‌پندارند تا زردپوست. عین موضوع در باره قرغیزها هم صدق می‌کند. در این حال، آن‌ها سوپترات نژاد زرد را دومی (ثانوی) و ره آورد زردپوستان بیگانه می‌خوانند و زبان تورکی را هم زبان اکتسابی. اما در عین حال، هستند نیز برخی که تورانیان باستان را گویشوران زبان‌های پروتوتورکی می‌شمارند.

در این جا یک نکته شایان یادآوری است: چسپیدن به اصالت آریایی- تورانی، برای قزاق‌ها و قرغیزی‌ها مشروعیت استاتوس صاحبان اصلی و بومی سرزمین‌های شان را تضمین می‌کند. اما متضمن مشروعیت زبان رسمی دولتی یا زبان ملی برای زبان‌های تورکی شان نمی‌باشد.

خوب، هرگاه قزاقی‌ها و قرغیزی‌ها در اصل آریایی تورانی بوده‌اند و نیاکان شان هم به زبان‌های ایرانی سخن می‌گفته‌اند، پس در این صورت، باید برای اعاده آبروی ملی تاریخی نیاکان، زبان‌های تورکی تحمیل شده از سوی مهاجمان بیگانه زدوده شود و همه بایست به زبان نیاکان باز گردند. روشن است چنین چیزی مقدور و خردورزانه و عملی نمی‌باشد. پس بهترین راه گشودن گره کور این تناقض در آن است که هر گونه که می‌شود، نشان داده شود که تورانیان باستان در عین آریایی بودن از دیدگاه نژادی و تباری، گویشوران زبان‌های پروتوتورکی بوده‌اند! روشن است چنین افسانه پردازی‌ها می‌تواند از سوی محافل علمی- اکادمیک جهان به تازیانہ سخت‌ترین نکوهش‌ها بسته شود. اما چنین چیزی برای حلقات سیاسی و محافل ایدئولوژیک بسیار کم اهمیت دارد.

حال، اگر در ترکیه، موجودیت تاریخی کشور ارمنستان با وصف پشته‌یی از آوندهای تاریخی، یکسره نادیده گرفته می‌شود و هویت نزدیک به 30 میلیون کرد، با دیده درایی انکار می‌شود و در آذربایجان سخن از تاریخ هفت یا هشت هزار ساله تورکان آذری! بر زبان آورده می‌شود و در ازبیکستان آریایی‌ها را تورکی زبان می‌دانند و تندیس ابن سینا را با سیمای ازبیکی بر می‌افرازند، و حتا جامی را هم می‌

امروز در کتاب های درسی مدرسه های قزاقستان، یک نوع چندگانگی دیده می شود. برای مثال؛ در کتاب درسی تاریخ برای دانش آموزان کلاس پنجم، چنین آمده است که در عصر برنز، در قزاقستان همزمان، گویشوران زبان های هندوایرانی (از جمله، آریایی ها) و گویشوران زبان های آلتاییک زندگی می کردند. در این درسنامه، ساک ها «نیاکان خلق قزاق» خوانده می شوند.<sup>45</sup> این در حالی است که در کتاب درسی (درسنامه) تاریخ برای دانش آموزان صنف دهم، ساک ها گاه با آریاییان یکی پنداشته می شوند (در این حال در باره زبان آن ها هیچ چیزی گفته نمی شود)<sup>46</sup> و گاه هم چونان «قبایل تورکی زبان» معرفی می شوند.<sup>47</sup>

لگام گسیخته تر از همه، برخی از نویسندگان آماتور قزاق (که هیچگونه مسوولیت اکادمیکی ندارند)، می تازند که به خود اجازه می دهند متهورانه ترین و گستاخانه ترین فرضیه ها را ارائه نمایند. برای مثال، یک مهندس مکانیک به نام شاهمراد کوانگانف (Shahmurad Kuanganov) به اختراع توده هایی به نام «آرهون ها- هون های

---

کوشند ازبیک جا بزند؟! پس چه باک؟ چرا در قزاقستان تندیس سکایی ها با سیمای منگولیدی قزاقی ساخته نشود و تورانیان باستان، گویشوران زبان های پروتوتورکی جا زده نشوند؟

45 . Артыкбаев Ж.О., Сабданбекова А.А., Абиль Е.А. Рассказы по истории Казахстана. Алматы: Атамұра, 2006. С. 58, 68, 93-94.

ارتیق بایف (Artykbaev)، سابدان بیکوا (Sabdanbekova AA)، آبیل ای. آ. «داستان ها در باره تاریخ قزاقستان»، آلماتی، انتشارات Atamura، 2006، ص 58، 68، 93-94.

46 . Толеубаев А.Т., Касымбаев Ж.К., Койгелдиев М.К., Далаева Т.Т. История Казахстана. Алматы: Мектеп, 2006. С. 26, 51-52.

تولیوبایف (Toleubaev)، قاسم بایف، کوی گلدی یف (Koygeldiev MK)، کالی یوا (Калиева Е.Т)، دالایوا (Dalaeva)، «تاریخ قزاقستان»، آلماتی انتشارات «مکتب» (Мектеп)، 2006، ص 26، 51-52.

47 . Жолдасбаев С. История Казахстана. Алматы: Мектеп, 2006. С. 33, 46-48.

ژولداس بایف س. «تاریخ قزاقستان»، آلماتی، انتشارات «مکتب»، 2006، ص 33، 46-48.

آریایی» دست یافته است که گویی رسالت پدیدآرندگان تمدن بزرگ را داشته بودند!<sup>۴۸</sup> و گویا آن ها پیش از هون ها حضور داشته اند و آریایی بوده اند. اما در این حال به زبان تورکی سخن می گفته اند! او بدون داشتن آوندهای وزنین، شماری از اقوام شناخته شده باستانی را به همین آرهون ها یا هون های آریایی پیوند می زند.

به سخن دیگر، او برخی از اندیشه های پان ترکیسم بازآفرینی می کند، اما بایسته می پندارد برای نیاکان دیرین، نام پرشکوه «آریایی ها» را نگه دارد. این گونه، معجون مرکب عجیب و غریبی پدید می آید که در بر گیرنده ویژگی های هم پان ترکیسم و هم «تئوری آریایی» می باشد. دو بینشی که در گذشته در میان شان دشمنی آشتی ناپذیری فرمانفرما بود.

اسکندر اونداسنوف (Undasynov) – سیاست شناس قزاق باشنده مسکو، از این هم فرا تر می رود: او (در گذشته کارشناس تاریخ جنبش بین المللی کارگری)، با پیدا کردن دلچسبی به تاریخ مردم قزاق، کتاب علمی عامه فهمی را می نویسد در باره نیاکان قزاق ها در دوران باستان و سده های میانه. او با سر دادن چند شعار بر ضد نژادپرستی و شوونیسم، باستانی ترین لایه یی را که در شالوده خلق قزاق قرار دارد، با هندواروپایی ها – سازندگان فرهنگ اندرونفو در اواخر عصر برنز پیوند می زند، که او آن ها «آریایی ها» می خواند. این گونه، در کتاب او، آریایی های اندروفویی، نیاکان دور قزاق ها از آب بر می آیند.

اسکندر اونداسنوف تاکید می کند که قزاقستان و «مناطق مجاور آن» – «میهن آریایی ها» بوده است و میهن همه توده های هندوایرانی – استپ بزرگ است که مرکز آن – استپ های قزاقستان کنونی می باشد.<sup>۴۹</sup> واژه آریا را وی چونان نامی می پندارد که تیره های تبار بزرگ

---

<sup>48</sup> Куанганов Ш.Т. «Арий-гун» сквозь века и пространство: свидетельства, топонимы. Алматы: Білім, 1999.

کوانگانف شاهمراد، «هون های آریایی» در مسیر زمان ها و مکان ها: شواهد و نام های جغرافیایی، آلماتی: انتشارات «بیلیم»، 1999.

<sup>49</sup> . Ундасынов И.Н. История казахов и их предков. Часть 1. Наши предки. М.: Ленком, 2002. С. 14, 26.

آریایی، خود را به آن می خوانده اند. پسانتر، او به جای تبار (اتنوس) بزرگ از واژه تبار کبیر (سوپراتنوس) کار می گیرد. روشن است در این جا رویکرد او وامگیری از تیوری اتنوزنیز گومیلیف می باشد.

او را سلطه قبایل آریایی بر استپ های اورآسیا در اوایل عصر آهن به وجد می آورد. در این حال، او سارمات ها، سکایی ها و اوسون ها را بی چون و چرا در دایره نیاکان خلق قزاقستان شامل می گرداند. با این کار، او، انقلاب در امور نظامی (ارابه، سواره نظام، پوشیدن زره و...) و لشکرکشی های جهانگشایانه آریاییان را با نیاکان قزاق ها آژیده می زند. وی آریایی ها [نیاکان قزاق ها] -گک. را چونان مردمان «توانا» و «بزرگ» می ستاید که در سیمای آنان، قبایل به «اوج قدرت» رسیده و بزرگترین شاهنشاهی ها را پی ریخته بودند.<sup>50</sup>

اسکندر اونداسئف، ارث بری تباری را که سر به اوایل عصر آهن می زند، با تیپ اقتصادی، فرهنگی و شیوه زندگانی آژند می زند. در این حال، این واقعیت که در طی بیش از دو هزار سال گذشته این زبان (از ایرانی شرقی به تورکی) و تیپ فیزیکی (از اروپاییدی به مخلوط اروپاییدی - منگولوییدی) تغییر یافته است، درست مانند بسیاری دیگر از نویسندگان قزاق، برای وی ارزشی ندارد.

بایسته یادآوری است که اونداسئف، نه تنها برداشت های خود را بر شالوده تیوری تباری شوروی استوار ساخته بود، بل از آن هم پا فرا تر گذاشت: او، تعارضات تباری را تقریباً

---

اونداسئف اسکندر، «تاریخ قزاق ها و نیاکان شان»، بخش یکم، نیاکان ما، مسکو، انتشارات لینوم، 2002 ، ص 14، 26.

وی در شرح فرهنگ «آریایی های اندرونوفویی» کتاب باستان شناس پرآوزاه روسی بانو الینا کوزمینا (Kuzmina) را راهنمای خود می سازد. (نگاه شود به: EE Kuzmina «هندوآریایی ها از کجا آمده اند؟»، مسکو، انتشارات کالینا، وابسته به پژوهشگاه علوم فدراسیون روسیه، 1994.

Кузьмина Е.Е. Откуда пришли индоарии? М.: МГП «Калина» ВИНТИ РАН, 1994.

<sup>50</sup> . Ундасынов И.Н. Указ. соч. С. 84.

همان جا، ص. 84.

چیزی همانند با «نیروی محرکه تاریخ» ارزیابی می نماید.<sup>۵۱</sup> این گونه، او برای توضیح عطش کوچروان به تسخیر سرزمین های نو، به آوندهای اجتماعی- بیولوژیک متوسل می شود: سخن بر سر گویا «سرشت ذاتی طبیعی جوامع انسانی (اتنوس ها یا تبارها)، درست مانند پاده ها و رمه های چارپایان» است، «که پیوسته در تلاش پهن ساختن بی حد و مرز گستره بودوباش شان و رسیدن به بالاترین پلکان در سلسله مراتب گیتی، نسبت به جوامع همانند خود می باشند»<sup>۵۲</sup> به سخن دیگر، نویسنده با ابراز مخالفت با نژادپرستی، نیروی محرکه (سلسله جنبان) روند تاریخی را در پارادایم تباری- نژادی جستجو می نماید.

به هر رو، بی توجه به این که تاریخ نویسان قزاق چه ارزیابی هایی در باره تاریخ پرداز می کنند، مقامات دولتی قزاق، خود مساله نیاکان را حل نموده اند. به دستور آن ها در آلماتی در میدان جمهوری، ستون سنگی یادبود 30 متری یی به افتخار به دست آوردن استقلال و حاکمیت دولتی ساخته شده است. ستون سنگی، یادمانی است از تندیس یک جنگجوی سکایی سوار بر پلنگ برفی بالدار. این تندیس، سیمای «آلتین آدم» (آدم زرین) نامدار یافته شده توسط باستان شناسان در دوره شوروی در قرغان ایسک را بازآفرینی می کند. [کنون، آلتین آدم، نماد و الگوی بالندگی و سرفرازی قزاق ها به شمار می رود-گ].<sup>۵۳</sup> با این شگرد، به سکایی ها نقش برجسته نیاکان نخستین قزاق ها داده می شود که با فداکاری های

---

<sup>51</sup>. همان جا، ص. 116-117.

<sup>52</sup>. Ундасынов И.Н. История казахов и их предков. Часть 2. Кимаки и кыпчаки. М.: Ленорм, 2003. С. 90.

اسکندر اونداسنوف، تاریخ قزاق ها و نیاکان شان، بخش دوم، کیماک ها و قپچاق ها، انتشارات «لینوم»، مسکو، 2003، ص. 90.

<sup>53</sup>. بایسته یادآوری است که پیکره این سکایی درست همانند آلتین آدم آگاهانه با چهره قزاقی (منگولویید) پرداز شده است. همان گونه که ازبیک ها در تاشکنت تندیس ابن سینا را با سیمای ازبیکی تراشیده اند.-گ.

دلیرانه و رادمردانه خود آغازگر راه پرافتخاری گردیدند که در فرجام به استقلال ملی انجامید.<sup>۵۴</sup>

در اوایل ماه جولای سال 2008، هنگام جشن بزرگداشت دهسالگی شهرآستانه- پایتخت نو کشور، در موزه ریاست جمهوری برای مهمانان زیورات طلایی سکایی ها به نمایش گذاشته شد و در این حال، سکایی ها چونان «قبایل دیرین تورکی» معرفی گردیدند.<sup>۵۵</sup>

به هر رو، در فرجام این داستان تاریخی، پیروزی آغازین سکایی های کوچی بر پارسیان، با پی ریزی «دولت ملی» به پایان می رسد. آن چه که این روند تاریخی 2500 سال آزرگار! را در بر می گیرد، چه باک؟ آخر، چنین چیزی پایمردی و هدفمندی نیاکان را برجسته می سازد که سزاوار ارجگزاری بی چون و چرایی می باشند.

این گونه، قزاق ها، «صاحب» نیاکانی می گردند که به راستی می توان به آن ها بالید و نازید. این نیاکان، چنین بر می آید که در گام نخست، باشندگان بومی [سرزمین قزاق ها-گک]. اند (که این گونه، اصل بومی گرایی رعایت می گردد). دو دیگر، آن ها، باشندگان بسیار قدیمی این سرزمین اند و سه دیگر، این که آفرینندگان دستاوردهای بسیار بزرگ فرهنگی اند و چهار دیگر، این که پاسداران پیروزمند میهن اند و سر انجام هم نوادگان نژاد انسان های اروپاییدی [در عین حال تورکی زبان و دارای چهره های منگولوییدی!] -گک].

---

<sup>54</sup>. همه این افسانه پردازی ها را به شاگردان دبستان ها سر از سال پنجم می آموزانند. برای مثال، نگاه شود به کتاب درسی: اتریگ بایف، ژ. او، ص. 69.

Артыкбаев Ж.О. и др. Указ. соч. С. 69

<sup>55</sup>. گزارنده در این مراسم در جمع مهمانان ویژه حضور داشتم. بسیاری از سفیران کشورهای غربی که از تاریخ منطقه نیک آگاهی داشتند، از کنار قفسه های شیشه یی که در آن زیورات طلایی سکایی به روی گردن ها، سینه ها، سرها، دستان و گوش های آدمواره ها (آدمک های پلاستیکی) ی سکایی دارای چهره های قزاقی آویخته شده بودند، با پوزخندهای معنا داری می گذشتند. چنین صحنه یی به راستی به یک مضحکه همانند بود. -گک.

همه این ها، به قزاق ها اجازه می دهند تا خود را با اروپاییان و باختر زمین پوینده، همگون نشان بدهند. این در واقع، بازتفسیر ارثیه مشترک شوروی است که بر بار پیشتاز توده های شوروی نسبت به «آسیای عقب مانده» تاکید می ورزید.

### ازبیکستان:

در دوره شوروی، در ازبیکستان محبوب ترین رویکرد، رویکرد استوار بر تحقیقات میان رشته ای دانشمندان شوروی مبنی بر بافتار «چندسازواره ای» توده های جهان به شمار می رفت. در پیوند با آسیای میانه، این رویکرد سخن از روند دور و دراز آمیزش مردم بومی، گویشوران زبان های خاوری ایرانی با قبایل تازه وارد تورکی زبان، به میان می آورد. نتیجه این فرایند، به پندار نویسندگان شوروی، تشکیل نیاکان ازبیک ها و تاجیک ها نیز بود.<sup>۵۶</sup>

این گونه، با این ترفند، در میان نیاکان ازبیک ها، از قبایل اوایل عصر آهن (ساکی ها، ماساگیت ها و دیگران) نام برده می شد که مربوط جهان کوچروان ایرانی می شدند. روشن است، چنین پیوندی برای ازبیک ها این زمینه دلفریب را فراهم می گردانند که این قبایل را در ریشه های تباری نیایی خود بگنجانند و با این کار، در گام نخست، چهارچوب های زمانی قدمت خود را به گونه شایان توجهی به ژرفای تاریخ بکشانند، و در گام دوم، با شرح دستاوردهای فرهنگی این قبایل، چونان دستاوردهای نیاکان بلافضل شان، خود را میراث داران راستین این فرهنگ ها بنمایانند.<sup>۵۷</sup>

---

<sup>56</sup> Аскарлов А.А. Некоторые аспекты изучения этногенеза и этнической истории узбекского народа // Материалы к этнической истории населения Средней Азии / Под ред. В.П. Алексеева. Ташкент: ФАН, 1986. С. 7-10.

عسکرف، «برخی از جنبه های مطالعه اتنوزنیز و تاریخ تباری خلق ازبیک» // مواد در باره تاریخ تباری باشندگان آسیای میانه، با ویرایش و. پ. الکسی یوا، تاشکنت، انتشارات «فان»، 1986، ص. 7-10.

<sup>57</sup> این رویکرد، که ویژه اواخر دوره استالینیسیم می گردید، از سوی سرگئی تولستوف بر پایه ایده های نیکلای مار طراحی شده بود. (نگاه شود به اثر: تولستوف، س. پ.، پرسش های کلیدی تاریخ باستانی آسیای میانه // مجله پیک تاریخ باستان، 1938، شماره 1. ص. 196-203).



به گونه‌ی می دانیم، این عملیات جراحی را می شد به دو روش انجام داد: یا به شیوه خویشندارانه تر و احتیاط آمیز، با شامل گردانیدن قبایل کوچی ایرانی زبان باستانی در میان نیاکان خود، و یا به شیوه بیشتر مستقیم الخط، با بخشیدن هویت تورکی به آنان. در دوره شوروی، اتنوگراف (تبارنگار) برجسته ازبیک - کریم شاه نیازف، در باره بافتار چندلایه‌ی ازبیک ها با شامل گردانیدن لایه های مختلف اتنوژنیتیک به آن، تاکید می ورزید. او خاطر نشان می ساخت که «شالوده تباری اتنوژنیز ازبیک ها را باشندگان باستانی میانرودان آسیای میانه و خوارزم (ساکي ها، ماساگیت ها، سغدیان، خوارزمیان و دیگران) می ساختند، که در آینده با تازه واردان قبایل تورکی زبان، آمیزش یافته بودند.»<sup>58</sup>

---

(Толстов С.П. Основные вопросы древней истории Средней Азии // Вестник древней истории. 1938. № 1. С. 196-203).

در آستانه جنگ جهانی دوم، الکساندر یاکوبوفسکی (Jakubowski) این روش را با ساختن طرحی برای منشای خلق ازبیک به کار برد. (نگاه شود به: ا. یاکوبوفسکی: اتنوژنیز خلق ازبیک، تاشکنت، انتشارات UzFAN، 1941).

(Якубовский А. Ю. К вопросу об этногенезе узбекского народа. Ташкент: УзФАН, 1941).

از همان هنگام، در شالوده نسخه شوروی اتنوژنیز مردم آسیای میانه این اندیشه گذاشته شده است که «تاجیک ها و ازبیک های کنونی را در گذشته تاریخی، زندگی با همی چندین سده‌ی و فرهنگ و زندگی مشترک، و تا حد معینی رشته های تباری مشترک به هم پیوند می زند. و نیاکان آن ها را در میان باشندگان باستانی بلخ و سغد جستجو می کردند (نگاه شود به: مونگایت (Mongait AL)، باستان شناسی در M. شوروی، مسکو، 1955، ص. 272).

(Монгайт А.Л. Археология в СССР. М.: АН СССР, 1955. С. 272).

**یادداشت:** دشواری این تز در آن است که متفاوت از تاجیک ها، ازبیک ها توده بسیار جوانی از دید تاریخی به شمار می روند که پدید آیی آن ها در صحنه تاریخ، پس از لشکرکشی چنگیز خان به آسیای میانه و پشته ایران مربوط می گردد. در این جا یک باریکی دیگر هم است و آن این که یاکوبوفسکی شهروند کشور ازبیکستان بود و با توجه به حاکمیت اتوریتار پلیسی آن کشور، تصور می رود که زیر تاثیر بالاییان چنین چیزی را نگاشته باشد. -گ.

<sup>58</sup>. Шаниязов К.Ш. К этнической истории узбекского народа. Ташкент: ФАН, 1974. С. 9.

شاه نیازوف در این که باشندگان اوایل عصر آهن به زبان های ایرانی خاوری سخن می گفتند، تردیدی نداشت. راستش، او در سال های پس از فروپاشی شوروی نیز بر همین پندار خود ماند.<sup>۵۹</sup>

مقاله ب. آ. احمدف، که مدعی گواهی دادن منابع مکتوب در باره نیاکان ازبیک ها می باشد، می تواند چونان نمونه دید متفاوتی در زمینه باشد. در این مقاله هیچگونه بررسی جدی منابع نوشتاری دیده نمی شود. در عوض، نقل قول های پر هنگامه یی از منابع باستانی یونانی، چینی، عربی، و ... سر هم چیده می شود که در باره کوچی های عصر باستان، عادات و رسوم ایشان سخن می گویند. در این مقاله، «تورانیان» باستان بدون چون و چرا «تورک» جا زده می شوند و داستان پردازی از شرح سکایی ها و ماساگیت ها آغاز می گردد که همین گونه بدون کدامین حرف و حدیث ویژه، چونان نیاکان دور ازبیک ها قلمداد می گردند.<sup>۶۰</sup>

... و اما، رویکرد رویزیونستی (بازنگری خواهانه) یی که برای کوچروان باستانی، زبان تورکی می بخشید، بیشتر از این هم مستقیم الخط بود. یکی از نخستین کسانی که به «تورکی زبان ساختن» کوچی های اوایل عصر آهن پرداختند، موتال ارماتف - تبارنگار ازبیک بود. او، به سال 1968 به شدت ایده «ریشه آریایی» سکایی ها و ماساگیت ها را رد کرد و تلاش ورزید ثابت بسازد که آن ها «با خون نژاد ایرانی» بیگانه بوده اند.<sup>۶۱</sup>

---

شاه نیازف، ک. ش.، در باره تاریخ تباری خلق ازبیک، تاشکنت، انتشارات فان، 1947، ص. 9.  
<sup>59</sup> شاه نیازف، برخی از پرسش های نظری اتنوزنیز خلق ازبیک، // مجله علوم اجتماعی ازبیکستان، 1998، شماره 6، (به زبان ازبیکی)، ص. 33.

Шаниязов К.Ш. Некоторые теоретические вопросы этногенеза узбекского народа // Общественные науки Узбекистана. 1998. № 6 (узб. яз.). С. 33.

<sup>60</sup> احمدف ب، آ.، اهمیت یادمان های نوشتاری در مطالعه تاریخ ازبیک ها // مواد و مدارک در باره تاریخ تباری آسیای میانه / با ویرایش و. الکسی یف، تاشکنت، انتشارات فان، 1986، ص. 14-30.

<sup>61</sup> Эрматов М. Этногенез и формирование узбекского народа. Ташкент: Узбекистан, 1968. С. 14-15.

آوند اصلی او از این برداشت، آن بود که آداب و رسوم سکایی ها با آداب و رسوم نیاکان خلق ازبیک همسان بودند. به طور خاص، او تاکید می ورزید که «مردم سکایی، دلیر، باهوش، شجاع، صادق و پیگیر بودند»، و این صفات برجسته او را متقاعد گردانیدند که به حل مساله ریشه های تباری آن ها دست یابد!<sup>۶۲</sup> ارماتف، با نکوهیدن اروپاستریسم («اروپامحوری»)، در سیمای «اشغالگران استعمارگر ایرانی»، و سر دادن شعارهایی در باره قهرمانی های بومیان باستانی آسیای میانه، سخاوورزانه به آن ها زبان تورکی می بخشد!<sup>۶۳</sup>

به سخن دیگر، هرگاه بسیاری از نویسندگان ازبیک استدلال می کنند که فرهنگ ازبیک ها، برگرفته از میراث باستانی کوچروان ایرانی زبان می باشد، ارماتوف بی چون و چرا می پندارد که این فرهنگ مطلقاً یک میراث تورکی است. پس از وی، در میانه های سال های دهه هشتاد، از ایده تورکی زبان بودن اسکیت ها و سکایی ها د. آیت مرادف (عیدمرادف) - دانشمند و شاعر قره قلیپاقی نیز پشتیبانی می نماید.<sup>۶۴</sup>

---

ارماتف، م. «اتنوژنیز و شکل خلق ازبیک»، تاشکنت، ازبیکستان، 1968. ص. 14-15.  
<sup>62</sup> شگفتی برانگیز خواهد بود که اگر خواننده از این منطق بسیار نیرومند آقای ارماتف شاخ نکشد از این گونه دُرفشانی های علمی در شگفتی اندر نشود. - گ.  
<sup>63</sup> همان جا، ص. ص. 48-49.  
ارماتف، این گونه، با ستایش از پیکارهای قهرمانانه قبایل باستانی آسیای میانه با «استعمارگران یونانی و ایرانی»، در واقع از دیدگاه های به شدت سیاست زده تولستف پیروی می نماید، اما متفاوت از او، باشندگان بومی را تورکی می سازد.

(Толстов С.П. Основные вопросы древней истории Средней Азии. С. 184-186;  
он же. Древняя культура Узбекистана. Ташкент: УзФАН, 1943. С. 6-18).  
<sup>64</sup> عید مرادف، د. «نام های تباری تورک ها: قره قلیپاق، کلوبوکی های سیاه، چرکاس، باشقیر، قرغز، اویغور، تورک، پیچینگ، ساک، ماساگیت، اسکیت، نوکز»، قره قلیپاقستان (جمهوری خودگردان در بافتار ازبیکستان)، 1986، ص. 183-198.

شایان یادآوری است که هرگاه ارشادات آقای عیدمرادف - سخنور قره قلیپاقی را جدی بگیریم، در این صورت همه توده های اروپایی برخاسته از اسکیت ها از جمله روس ها، اوکرایینی ها، باشندگان اروپای

راستش، در دوره شوروی، به پیشواز چنین راندمان های تند نمی شتافتند. حتا در اوایل سال های دهه 1990 دانشمندان ازبیک کماکان از شکلگیری خلق ازبیک از آمیزش قبایل ایرانی با تازه واردان تورکی سخن می گفتند.<sup>65</sup> با این حال، زیر تاثیر آشکار کشاکش های دیرپا و تشدید یافته در سال های پس از فروپاشی شوروی میان نویسندگان تاجیک و ازبیک در پیوند با تفسیر تباری تاریخ باستان و سده های میانه، نگاه کارشناسان ازبیک به نیاکان دستخوش استحاله گردید و دگرگون شد. در نیمه دوم سال های دهه 1990 اکادمیسین احمد علی عسکرف دیگر استدلال می کرد که تورک ها در قلمرو ازبیکستان در اواخر عصر برنز ظهور نموده بودند!<sup>66</sup>

امروز او حاضر است سازندگان فرهنگ اندرونوفوی اواخر عصر برنز، را تورکی زبان جا بزند. حال چه رسد به کوچروان اوایل عصر آهن. راستش، او می پذیرد که در میان آن ها به هر حال، ایرانی زبانان هم دیده می شدند، اما با تمسک به سنت های اساطیری چینی، «آریاییان باستان» را او بی چون و چرا «تورک» (تورکی زبان) می شمارد! در سایر مسایل، او از تیوری یاد شده در بالا مبنی بر سنتز (همبافتی و آمیزش) فرهنگ ها پیروی می کند.<sup>67</sup>

---

خاوری و فشرده سخن، همه آن هایی که اسکیت ها را نیاکان خود می شمارند و... همه باید در عهد باستان تورکی زبان بوده باشند! این که چگونه معجزه یی رخ داده بود که همه زبان نیایی خود را یکسره از دست دادند، رازی است که تا کنون کسی نتوانسته است، آن را بداند. -گ.

<sup>65</sup> . История народов Узбекистана. Т. 2 / Под ред. А. Аскарва. Ташкент: ФАН, 1993. С. 6.

تاریخ خلق های ازبیکستان، جلد دوم، / با ویرایش عسکرف، تاشکنت: انتشارات فان، 1993، ص. 6.

<sup>66</sup> . Аскарва А. История Узбекистана. Ташкент: Узбекистон, 1997.

عسکرف، ا.، تاریخ ازبیکستان، تاشکنت، 1997، ص. 98.

<sup>67</sup> . Аскарва А . Арийская проблема: новые подходы и взгляды // История Узбекистана в археологических и письменных источниках / Под ред. А.А. Анарбаева. Ташкент: ФАН, 2005. С. 81-91;

---

عسکراف، «مساله آریایی: برخورد های نو و دیدگاه ها» // تاریخ ازبیکستان در منابع باستان شناسی و نوشتاری/ با ویرایش ا.ا. اناربایف، تاشکنت، انتشارات FAN، 2005، ص 81-91  
عسکراف، «تورک ها- باشندگان بومی آسیای میانه // آریانا، 2006، شماره 5 اپریل، تارنمای انترنتی  
(www.ariana.su/?S=7.0604050101).

**یادداشت گزارنده:** اکادمیسین احمد علی عسکراف، در مقاله یی زیر نام «پاسخ به پان ایرانیست ها» در تارنمای «آریانا»، به نقد دیدگاه های دانشمندان تاجیکستانی از جمله اکادمیسین نعمت اف و به ویژه اکادمیسین رحیم ماسف در زمینه تاریخ باستان پرداخته است و آنان را به بیماری باستانی گرایی به سان «بیماری کودکی (کودکانه) چپروی در کمونیسم» (نوشته لنین) متهم ساخته است.

در این مقاله او تلاش به خرج داده است تا آریایی ها را چونان طبقه اریستوکراتی جامعه کوچرو و اشغالگران سرزمین های نیایی تورکی زبانان پرداز نماید و استدلال نماید که آریایی ها نه کدام نژاد و یا هم تبار، بل که لایه اجتماعی اریستوکرات های دشت نشین بوده اند. همین گونه او، کوشیده است تاریخ خلق ازبیک را تا چند هزار سال پیش برساند و همانا ازبیک ها را صاحبان اصلی سرزمین آسیای میانه و ایرانی زبان ها اشغالگر معرفی بدارد.

در پاسخ به نوشته عسکراف، اکادمیسین رحیم ماسف مقاله هایی نوشت در سایت «سنتر آسیا» زیر نام «پاسخ به پان ترکیزست ها»: برای هیچ کسی مجاز نیست تا تاریخ ملی دیگران را تحریف و به خود اختصاص بدهد. و نیز «ازبیک ها! دست از تحریف تاریخ آسیای میانه بردارید. دیگر بس است!» «پنهان کردن واقعیت های تاریخی کاریست ناپسند».

([www.centrasia.ru/newsA.php?st=1145219760](http://www.centrasia.ru/newsA.php?st=1145219760)) و این گونه، به پاسخ عسکراف پرداخته، او را متهم به تحریف حقایق و جعل تاریخ و تاراج ارزش های ملی تاجیک ها نموده است. کسانی که به زبان روسی آشنایی دارند، می توانند این مقاله ها را در همین لینک ها بخوانند.

روشن است، ما کاری به پولیمیک های سنتی ازبیک ها و تاجیک ها نداریم. اما در باره مقاله «مساله آریایی: برخورد های نو و دیدگاه ها» ی عسکراف، به قول معروف اگر خاموش بنشینیم، گناه است. من این مقاله اکادمیسین عسکراف را با چند اثر دیگر شان با دقت خواندم. در این که اکادمیسین پروفیسور داکتر عسکراف- دانشمند فرهیخته و بزرگی است و در مسایل باستان شناسی، زبان شناسی، تاریخ و فرهنگ از سرآمدان دانشمندان ازبیکستان و در کل آسیای میانه، جایی هیچ شک و تردیدی نیست. اما با تاسف باید گفت که ایشان یک دانشمند «برنامه یی» و دولتی اند که به فرمایش بالاییان، تاریخ را نه آن

عسکرف، به «تورکی نمایاندن» یا «تورکی ساختن» فرهنگ عصر برنز برای آن نیاز دارد تا در برابر اندیشه پرننگ ایرانی زبان بودن قبایل باستانی آسیای میانه و قزاقستان، که پیوسته از سوی ایدئولوگ های تاجیکستانی در تبلیغات ضد ازبیکستانی شان مورد بهره گیری قرار می گیرد، بیستد. او، به نوبه خود استدلال می کند که تورک ها که دست کم از 3500 سال بدین سو در آسیای میانه نیز «باشندگان بومی» می باشند.

---

گونه که هست، بل به گونه یی که باید باشد، در بستر ایدئولوژی حاکم بر کشورش نوشته است و می نویسد که به دشوار بتواند از سوی محافل اکادمیک جدی جهانی پذیرفته شود.

مقاله مورد نظر، با کمال زرنگی و مهارت، با شیوه های عوام فریبانه و روش های اکروباتیک با مانور بسیار بالا نوشته شده است که روشن است کسانی که در تاریخ منطقه وارد نیستند، نمی توانند به رازهای نهان آن پی ببرند. اما بسنده است اگر کسی کتاب تاریخ خلق هونوها، نوشته گومیلیف را به دقت بخواند، آن گاه در می یابد که نویسنده با پاشیدن خاک به چشمان خوانندگان ناآگاه از تاریخ، آگاهانه به جعل تاریخ، تحریف آشکار حقایق و در یک سخن کلاهبرداری علمی پرداخته است. او ماهرانه در میان سده ها و هزاره ها بازی می کند و مدارک و شواهد یک سده و حتا گاهی یک هزاره تاریخی را در قرینه هزاره دیگر به کار می بندد و با سرهم گذاشتن فاکت های رنگارنگ، با شعبده بازی می کوشد در فرجام، آن چه را که قصد دارد، با ترفندها و شگردها به کرسی بنشانند.

به هر رو، ارزش آن را ندارد تا نقد مفصل تحلیلی یی بر این مقاله نوشته شود و با دلایل و شواهد انکار ناپذیر، چه روش و شیوه نگارش مقاله، چه نحوه برخورد نویسنده آن با مسایل، چه نتیجه گیری ها ناسخته و ناروا و چه مواردی که وی کوشیده است، به نتیجه گیری نادرست یعنی کشاندن قدمت تاریخ خلق ازبیک به 3500 سال پیش و ادعای نادرست بودوباش تورکی زبانان در گستره آسیای میانه پیش از سده ششم میلادی و نیز وارونه جلوه دادن مدارک منابع چینی با بهره گیری از پیچیده ترین بازی ها با واژه ها و مفاهیم و تحریف ماهرانه آن ها به تازیانه نقد بیرحمانه بسته شود. -گ.

چنین بر می آید که با این دیدگاه پژوهشگرده تاریخ پژوهشگاه علوم جمهوری ازبیکستان هم  
همنوا باشد که باورمند اند که «تورکان باستانی» در آسیای میانه پیش از «اشغالگری های  
هندوآریایی ها» زندگی می کردند.<sup>68</sup>

امروزه، این گونه ایده ها گاهی حتا در کتب های درسی دبستان ها گنجانده شده است. برای  
مثال، در کتاب راهنمای آموزگاران (اثر همین اکادمیسین عسکرف)، سکایی ها و ماساگیت  
ها، چونان نیاکان ازبیک ها معرفی شده اند. در همین اثر، همچنین در باره پیکارهای  
قهرمانانه آن ها در برابر ایرانیان و اسکندر مكدونى، داستانسرایی می شود، که بی مهابا کتاب  
یاد شده ارماتف را به یاد می آورد. آیین اوستایی (زرتشتی) هم چونان آیین «نیاکان ما» جا  
زده می شود.<sup>69</sup> کتاب درسی برای کلاس هفتم، هم گروه های بومی دارای زبان های خاوری  
ایرانی به شمول سکایی ها و ماساگیت ها و هم تورک های تازه وارد بیگانه را چونان نیاکان  
خلق ازبیک بر می شمارد. اما تاریخ شکل خلق ازبیک را سده های نهم- اوایل سده  
دوازدهم می پندارد.<sup>70</sup>

---

68. Камолиддин Ш. О понятии этногенеза в «Этническом атласе Узбекистана» // Этнографическое обозрение. 2005. № 1. С. 53-54;  
Камал الدین، ش. او، «در باره مفهوم اتنوزنیز در «اتلس تباری ازبیکستان» // / مجله «آموزش های  
اتنوگرافیک»، 2005، شماره 1. ص 53-54.

Алимова Д.А., Арифханова З.Х., Аширов А.А., Назаров Р.Р. Еще раз о проблемах этнологии в Узбекистане // Этнографическое обозрение. 2006. № 3. С. 112, 114-115.

علیموا د.ا.، عارف خانووا ز. خ.، اشیرف ا. ا.، نظروف ر. ر.، «بار دیگر در باره مساله اتنولوژی در  
ازبیکستان» // مجله آموزش اتنوگرافی، سال 2006، شماره 3، ص 112، 114-115.

69. Аскарлов А. История Узбекистана. С. 4-6, 85, 98, 107-115

عسکرف، «تاریخ ازبیکستان»، ص. 4-6، 85، 98، 107-115.

70. Мухамеджанов А., Усманов.К. История Узбекистана (IV-XVI вв.).

Ташкент: O'zbekiston milliy ensiklopediyasi, 2005. С. 81-83.

محمد جانف آ.، عثمانف ك.، «تاریخ ازبیکستان در سده های چهارم و پنجم»، تاشکنت،

O'zbekiston milliy ensiklopediyasi, 2005. С. 81-83

گرایش برای «تصاحب نیاکان آریایی» [آن هم تورکی زبان-گک.] همین گونه در نوشته های روشن اندیشان در دیگر گوش و کنارهای اروآسیا دیده می شود. کار به جایی رسیده است که برخی از یاکوتی ها<sup>۷۱</sup> و بوریاتی<sup>۷۲</sup> های [تورکی زبان-گک.] می خواهند به هر گونه که شده، خود را به نژاد سپید برتر آریایی آژیده بزنند. در این مورد، نقش اساسی را نه باستان شناسی، بل آیندهای علم ژنیتیک بازی می نماید. زیرا در نیمه دوم سال های دهه 1980 دانشمندان علم ژنیتیک روسیه توانستند همانندی برخی از نشاندهنده ها میان توده های هندواروپایی و تورکی- مغولی را کشف نمایند و آن ها حتا اعلام نمودند که «آریایی ها باید شالوده سوبسترات یاکوتی تباران را تشکیل داده باشند»<sup>۷۳</sup>.

### کشاکش میان اسطوره آریایی و پان ترکیسم:

---

<sup>71</sup>. Шнирельман В.А. Войны памяти. Мифы, идентичность и политика в Закавказье. М.: Академкнига, 2003.

نگاه شود به: شنیرالمان (VA Shnirel'man) «نبرد یادمان ها، افسانه ها، هویت ها و سیاست در ماورای قفقاز»، مسکو، انتشارات اکادمی کتاب (کتابستان)، 2003.

<sup>72</sup>. Шнирельман В.А. Второе пришествие арийского мифа // Восток. 1998. № 1. С. 89-107.

شنیرالمان، «بازگشت دوباره اسطوره آریایی» // مجله خاور، 1998، شماره 1، ص.ص. 89-107.

<sup>73</sup>. Шнирельман В.А. Страсти по Аркаиму: арийская идея и национализм // Язык и этнический конфликт / Под ред. М.Б. Олкотт, И. Семенова. М.: Центр Карнеги, 2001. С. 58-85. (См. об этом также: Свешников А., Свешникова О. Здесь ли родился Заратустра? Или пути и последствия спасения одного археологического памятника // Неприкосновенный запас. 2008. № 1(57). - Примеч. ред.)

شور و شیفتگی برای کهنه گرایی (Arkaim): ایده آریایی و ملی گرایی // زبان و درگیری های تباری / با ویرایش اولکوت ام.ب. (Olcott)، سیمینوا م.، مرکز کارنتگی، مسکو، 2001. ص. 58-85. (همچنین نگاه شود در همین باره به اثر: سوشنیکف آ. (Sveshnikov)، سوشنیکفوا او. (Sveshnikova) «آیا زرتشت در این جا به دنیا آمده بود؟ و یا: «راه های نجات و پیامدهای ناشی از نجات یک سایت باستان شناسی» // مجله انباشته مصوون شماره 57 (ملاحظیات هیات تحریر).



این گونه، در پویایی های بررسی شده در بالا، نه تنها آماتورها، بل نیز حرفه یی ها (تاریخدانان، باستان شناسان، تبارشناسان، زبان شناسان و...) مشارکت دارند. بدیهی است، حدت مشاجرات نه تنها برخاسته از ملاحظات علمی داخلی است، و برای درک سرشت گفتمان مورد نظر، ما باید فراتر از جهان تورک و نیز «علم ناب» برآیم.

روشن است که نخبگان سیاسی تورکی زبان به استیناف طلبی (بازنگری خواهی) در پرونده «نیاکان آریایی» در دادگاه تاریخ، به چند دلیل نیاز دارند:

**نخست**، چنین چیزی استاتوس «بومی بودن» تورکی زبانان را بر پایه آوندهای علمی استوار می سازد و تقویت می کند. این وضعیت بسیار زیاد مهم است، چرا که از دوران شوروی، بومی گرایی به گونه پایدار و محکم تبارگرایی را با گستره (خاک) گره می زد و به باشندگان حق خودگردانی گستره یی - سیاسی می بخشید و اجازه می دهد چونان «خلق ممتاز و برگزیده و دارای نام و نشان» (titular nation) به شمار بروند. با این حال، برای کوچروان پیشین، که نیاکان شان سده ها در مهاجرت های بس گوناگون شرکت کرده بودند، بسیار دشوارتر از مردم مسکون است تا حق خود بر یک قلمرو مشخص را با دستاویز ساختن ریشه های عمیق تاریخی مسجل بسازند. از این رو، تنها امیدی که می ماند، یافتن جایی برای نیاکان، در میان باشندگان باستانی استپ های اورآسیا است. اما دانشمندان از زمانه های بسیار قدیم این لایه را با هندواروپایی ها پیوند می زنند، که زمانی همچنین «آریایی ها» نامیده می شدند.

آوندها و گواهی های دانشمندان و پژوهشگران، همه به انبوهی از داوری های فرضی بر می گردند که استوار بر شواهد و مدارک غیر مستقیم، ساخت و سازه های پس منظرنگرانه و مفروضات معین (certain assumptions) اند و اگر چه امروز، این چنین فرضیه بر سنت نیرومندی تکیه می زند، و وزنین ترین فرضیه تصور می گردد، با این هم هنوز چونان یک فرضیه می ماند (یعنی فرضیه یی بیش نمی باشد)، و نکات جداگانه آن حتا در میان حامیان آن جرو بحث هایی را برمی انگیزد. از این رو، [تورکی زبانان آسیای میانه-گک]. در پی آن اند که پس چرا فرض نکنیم که در میان باشندگان کوچ نشین و نیمه کوچ نشین باستان، کدامین گروه های تورکی زبان نبوده باشند؟ روشن است، اثبات چنین چیزی (یعنی یافتن

گروه های تورکی زبان در میان توده های کوچ نشین ایرانی زبان جهان باستان) امری است محال و ناممکن. اما رد آن هم ممکن نمی باشد.<sup>۷۴</sup>

افزون بر آن، به خوبی شناخته شده است که سر از اوایل سده های میانه، تورکی سازی گسترده ایرانی زبانان کوچی صورت گرفته بود. یعنی ایرانیان پیشین به گونه سیلی در جهان تورک ریختند. بنابراین، تورکی های کنونی، دلایل وزنی در دست دارند تا بر آن پا بفشارند که در میان نیاکان شان «آریایی ها» (یعنی گویشوران زبان های باستانی ایرانی) هم بوده اند.<sup>75</sup>

---

<sup>74</sup>. چنین بر می آید که نویسنده مقاله بزرگترین آوند را در این زمینه نبود هر گونه آثار مکتوب می پندارد. زیرا توده های تورکی زبان الخ تا سده هشتم میلادی که سغدیان مهاجر برای شان رسم الخط ساختند (چیزی که منجر به پدید آیی سنگ نوشته ارزشمند ارخون گردید) از خود نوشتار نداشتند. از این رو، به زبان فلسفی و منطق کلامی می شود گفت که نسبت وجود و عدم آن (اثبات چنین چیزی) یکی است. یعنی نه می توان ثابت ساخت که تورکی زبانان پیش تر از سده ششم میلادی در آسیای میانه حضور داشته اند و نه می توان عدم حضور آنان را به همین دلیل نبود آثار مکتوب رد کرد. با این هم، نویسنده شاید متوجه نشده باشد که هیچ سخنی و اشاره ای از حضور توده های تورکی زبان پیش تر از سده ششم میلادی در آسیای میانه در هیچ اثر مکتوب سایر توده ها که از دیر باز رسم الخط داشتند، به چشم نمی خورد. در حالی که در باره حضور توده های ایرانی زبان، انبوهی مدارک نوشتاری هست. برای نمونه، در سراسر بخش اسطوره یی شاهنامه فردوسی حتا یک نام دارای ریشه تورکی برای تورانیان نمی یابیم. نه در توپونیم ها، نه در اتونیم ها.

در سنگ نبشته و یادمان های تاریخی جهان باستان هم نشانی از آنان دیده نمی شود. در حالی که در باره ایرانیان انبوهی از شواهد داریم. این گونه، نمی شود در این جا با مولف سازگار بود که گویا نسبت وجود و عدم حضور تورکی زبانان در آسیای میانه در دوران باستان یکی بوده باشد. یعنی در مورد نخست، می توان گفت که حضور آنان را نمی توان ثابت ساخت. مگر، در بخش دیگر، یعنی این که عدم حضور شان را هم نمی توان ثابت ساخت، نمی توان با وی همگر بود. به خودی خود، این فاکت که هیچ گونه اشاره ای در باره حضور چنین توده هایی در آثار فزون شمار عهد باستان نشده است، گواه آشکار بر عدم حضور شان می باشد. -گ.

<sup>75</sup>. روشن است، کسی در باره نیاکان مشترک تورکی زبانان و ایرانی زبانان آسیای میانه در قرون وسطی دعوایی ندارد. دشواری در این جا است که به تایید خود مولف، شماری از پژوهشگران تورکی زبان

دلیل دوم محبوبیت اکتساب «هویت آریایی» در میان تورکی زبانان، ارزش فرهنگی و تاریخی بی است، که «دوران استعمار» به مفهوم آریایی داده است. ادبیات استعماری و متعصب شوونیستی اروپایی «آریایی ها» را بهره مند از توانایی های رزمی بسیار بالا و شور و اشتیاق برای جهانگشایی ها، اراده سیاسی و توانایی دولت سازی، انرژی سازندگی و هنروری پرداز نمود است. به چنین نیاکانی می توان بالید و ارزش دارد خود را به گونه بی به آنان آزند زد. شناخته شده است که دوره ساختن دولت ملی، سرشار و آکنده از دشواری های فزونشماری است که زدایش پیروزمندانه این دشواری ها نیازمند به هم فشردگی شیرازه ملی است. و به گونه بی که رهبران و اندیشه پردازان ملی از دیر باز درک کرده اند، چنین وحدتی نیاز به تکیه گاه و پشتیبانی اسطوره جذاب تاریخی دارد که برانگیزنده تخیل و سازنده حالت کشش عاطفی احساسی به وجد آورنده جذبات و اراده به پیروزی باشد. بنابراین، نماد و الگوی نیاکان کبیر، همیشه چونان یار وفادار ناسیونالیست های طیف ها و نحله های رنگارنگ بوده است.

**سوم**، نماد و الگوی «آریایی ها»، که بر جهان مدرن غربی «لنگر» افکنده و با هویت آن پیوند خورده است، اجازه می دهد تا خود را با تمدن مدرن همگون ساخت و از نماد و الگوی «آسیایی» که در دوره شوروی بار منفی یافته بود (نادار، آلوده، بیمار، نامتمدن و...)، فاصله گرفت. شایان توجه است که چنین چیزی اصلا به آن مزاحمت نمی کند که در میان نوادگان آریاییان بتوان کسانی دارای گرایش های غربی ستیزانه را هم یافت. آخر، نماد و الگوی «آریایی ها» آرمان انتزاعی «تمدن» را به چالش بازنگری (استیناف) می کشاند. در حالی که تمایلات ضد غربی در برابر صفات بس مشخص و یا اقدامات سیاسی که از سوی

---

آسیای میانه می کوشند برخلاف حقایق تاریخی، حضور تورکی زبانان را در این سرزمین ها حتا دیرین تر از آریاییان نشان بدهند و یا با فشارند که آریایی ها تورکی زبان بوده اند و سخن از نیاکان مشترک در دوره های بسیار کهن - در چند هزار سال پیش بر زبان بیاورند. در این جا بایسته بود تا مولف متوجه چهارچوب زمانی بحث باشد که دردمندانه به هر دلیلی که هست، به آن توجه بایسته نداشته است - گ.

غرب مدرن بر می خیزد، هدف گرفته شده است. افزون بر این، به چنین نمادی از «آریایی ها» درست بیشتر برای بهره برداری و مصرف داخلی نیاز است.

... و سرانجام، **چهارم**، نماد یا الگوی «آریایی ها» می تواند به گونه پراگماتیک هم مورد بهره برداری قرار گیرد: یعنی برای برپایی پیوندهای بازرگانی هم با غرب و هم با روسیه (و یا حتی هم ایران) چونان پشتوانه به کار رود. برای این کار، لفاظی های سیاسی دولتمردان و دیپلمات ها می تواند با اشاره به داشتن «نیاکان مشترک» و یا «ریشه های تاریخی مشترک» تکیه بزند که به گونه یی که انتظار می رود، در نزد شریکان احساس همپیوندی و خویشاوندی را بر می انگیزد.

با داوری از روی نماد آورده شده، تعامل میان «آریایی ها» و «تورک ها» را می توان با سه شیوه مختلف نشان داد:

**نخست**، می توان نیاکان قدیم را «آریایی» جازد و آنان را در برابر «اشغالگران تورک» قرار داد. در این مورد، تاکید بر فاکتور زبانی می گردد. در این حال، «آریاییان» چونان دارندگان فرهنگ برتر و متعالی پرداز می گردند و «تورکان» به عنوان «وحشی های بیگانه» درهم شکنندگان و ویرانگران تمدن های بزرگ. این چنین نماد و الگو از «تورکان وحشی» را می توان چیزی همانند به «تیوری آلبانی» در آذربایجان پنداشت که برخی از اندیشمندان (انتلکتوئل ها) در ترکمنستان با آن همخواندند.<sup>76</sup> در هر دو مورد، میل به تملک و غصب میراث سیاسی و فرهنگی جمعیت باستانی مسکون به مشاهده می رسد و برای این کار بایسته است تا از نماد «وحشی ها» فاصله گرفت و دوری جست.

**دوم**، می توان آریایی ها را چونان مردمان تورکی زبان نمایاند. این رویکرد از سوی رویزیونیست ها (بازبینی خواهان) به کار می رود که تلاش می ورزند تا به نیاکان خود شکوه و جلال «آریایی» ببخشند، آن هم بی آن که از ارثیه زبانی شان چشم پوشند. [یعنی

---

<sup>76</sup>. شنیرالمان، نبرد یادمان ها، اسطوره ها، هویت و سیاست در قفقاز جنوبی، مسکو، انتشارات «اکادمی

آریاییان را تورکی زبان جا بزنند. مانند روشی که اکادمیسین عسکرف در تاشکنت پیش گرفته است-گک]. افزون بر این، در چنین رفتاری می توان پاسخی را به ادعاهایی همسایگانی دید که به ریشه های آریایی خود می بالند، و تورکان را «وحشی» می خوانند.

در عین حال، به همین رویکرد دومی، کشورهای مولتی اتنیک (کشیرالمه) قزاقستان و ازبیکستان که به دنبال ادغام اقلیت های تباری در یک جامعه همگون اند (قزاقستان، با اقلیت روسی بزرگ و ازبیکستان با اقلیت تاجیکی آن) گراییده اند.

**سوم**، «آریاییان» را می توان رو در روی «تورک ها» گذاشت، اما در یک زمینه وارونه، که در آن، نیاکان چونان «تورکان»ی به تصویر کشیده شوند که پیوسته دست اندر کار دفع یورش های «آریایی ها» بوده اند! در این جا، «آریایی ها» چونان مهاجمان خشن، استعمارگران و استثمارگران نمایانده می شوند و چنین رویکردی را می توان در شالوده ایدئولوژی استعمارستیزانه یی که بتواند جامعه را یکپارچه بسازد، گذاشت. در ازبیکستان درست به همین رویکرد پناه آورده اند.

در عین زمان، این تنها نویسندگان تورکی زبان نیستند که شیفته و مفتون نماد «آریایی» شده اند. دامنه گرویدگی به «نیاکان آریایی» در محیط تورکی، به خاطره رویارویی با دو طرح دیگر «آریایی» سایه افکنده و پهن تر گردیده است- یک طرح در تاجیکستان و طرح دیگری در روسیه که با پویایی از سوی شماری از نویسندگان روسی ترویج داده می شود.

تاجیک ها که با دشواری فراوان، به ایجاد کشوری برای خود در بافتار شوروی دست یافته بودند، از دیر باز، خود را فراموش شده و به حاشیه رانده شده و به عنوان توده یی که مورد بی مهری قرار گرفته است، احساس می کنند. زیرا در دوره خط کشی ها و مرزبندی های ملی سال 1920 آبادترین و بارورترین زمین ها به ازبیکستان واگذار گردیده بود.<sup>77</sup> در

---

<sup>77</sup> روشن است، چنین کاری ریشه در راهبردهای درازمدت روسیه و منافع علیای این کشور داشته است تا در نظر گرفتن ملاحظات تباری و نژادی و آیینی و فرهنگی. برای روسیه روشن است مصوون ساختن

ازبیکستان، چندین دهه آزرگار است که مشی تورکی زبان ساختن تاجیک ها پیش گرفته شده است و آن چه را که تاجیک ها چونان میراث تاریخی خود به شمار می برند، به جای نادیده گرفتن و مردود شمردن، کنون از آن ازبیک ها گردانیده اند. بنابراین، امروزه اندیشمندان تاجیک نه تنها از غصب زمین ها، بل نیز تاراج ارثیه فرهنگی تاجیکی از سوی ازبیک ها خشمگین اند.

---

مرزهای جنوبی آن نسبت به در نظر گرفتن ادعاهای تاجیک ها اولویت داشته است. روس ها نیک می دانستند که اسلام در میان تاجیک ها نسبت به توده های تورکی زبان ریشه های بس درازی دارد و می تواند در آینده برای آن کشور در محور جنوب خطرآفرین و دردسر ساز باشد. از همین رو، هنگام مرزبندی های سیاسی، در واقع تاجیک ها را در یک منگنه جیوپولیتیکی در بلندهای پامیر «زندانی» ساختند و سرزمین های نیایی شان را از آنان گرفتند و از جمله دره استراتژییک فرغانه را میان سه کشور ازبیکستان، قرغیزستان و تاجیکستان تقسیم نمودند تا این گونه، خود را در برابر هر گونه خطری از این ناحیه وقایه کنند.

از سوی دیگر، می دانیم که روسیه از زمان پتر کبیر، آغاز به جهانگشایی در راستای جنوب و رسیدن به آب های گرم اقیانوس هند و خلیج پارس نمود. روشن است، تنها مانع بزرگ بر سر راه رسیدن روسیه به این هدف، موجودیت ایران بود. این بود که روسیه، ایران را به گونه سنتی از دید تاریخی بزرگترین حریف خود در کارزار جیوپولیتیکی و جیو استراتژیکی در تئاتر جنوبی کشاکش های جهانی می پنداشت و می پندارد و پیوسته با آن کشور بر سر گستره قفقاز و آسیای میانه درگیر بوده است. در سراسر سده های نهم و بیستم هم از آن هراس داشته است که مبادا ایران با غرب همدست شده و در اندیشه بازپسگیری سرزمین های از دست رفته خود در قفقاز، آسیای میانه و افغانستان برآید.

از همین رو هم بوده است که روسیه به گونه سامانمند در راستای تضعیف ایران و عنصر ایرانی و فرهنگ ایرانی در آسیای میانه و ایران خاوری (افغانستان) گام برداشته است. کشیدن یک نوار تورکی زبان در کمربند جنوب (قرغیزی، ازبیکی، ترکمانی و آذری) در مرزهای شمالی ایران، به پنداشت استراتژیست های روس، چونان سد بزرگی در برابر گستره جویی ایران و در واقع، کشورهای غربی در آسیای میانه و قفقاز شمرده می شود. در چهارچوب همین سیاست بوده است که روس ها در دو سده گذشته، به گونه سامانمند در پی نابودسازی و دست کم کم رنگ سازی زبان پارسی دری در ازبیکستان بوده اند. همینه گونه، تقویت اولتراناسیونالیسم پشتون و برجیدن گلیم فرهنگ و زبان پارسی دری در افغانستان، از برنامه هایی راهبردی روس ها در محور جنوب می باشد. -گ.

تاجیک ها می کوشند با این «روح آریایی» در برابر ازبیک ها بیستند و بر پیوند خویش با نژاد «آریایی» (اروپاییدی) تاکید می ورزند و با این کار، دیوار ستبری میان خود و ازبیک ها، که تاجیک ها ایشان را متعلق به نژاد دیگری می پندارند، برپا نمایند. در اوایل دهه 2000، کیان این روند را مقامات دولتی تاجیکستان که در پی مبدل ساختن «آریاسم» چونان ایده ملی تاجیک ها بودند، در دست گرفتند. در سال 2006، در تاجیکستان با شکوه تمام، سال تمدن آریایی» را جشن گرفتند که به باور رییس جمهور امام علی رحمان، می بایستی به همپیمانی ملت بینجامد.

الگوی آریایی ها، چونان «نیاکان فرهنگی»، جایگاه استواری در کتاب هاسی درسی نو تاریخ چاپ شده در تاجیکستان یافته است. در این کتاب ها، تاجیک ها آریایی خوانده می شوند و با آن که دوره سامانیان - «عصر زرین» دولتداری تاجیک ها شمرده می شود، در کتاب های درسی پیوسته، پیوند گسست ناپذیر نیاکان تاجیک ها با تمدن قدیمی تر پارسی (مانند ساسانی و...) یادآوری می شود. گذشته از این ها، ریشه های تاجیک ها در میان سغدیان باستان جستجو می شود. این دولت باستانی، برای تاجیک های کنونی به آن پیمان مهم می باشد که با توجه به آن، به سال 1999 ناحیه لنین آباد پیشین (خجند) به سغد تغییر نام داده شد.

به نوبه خود، ایده «تمدن سلاوی-آریایی» در روسیه هم از محبوبیت خاصی برخوردار است. رادیکال های روسیه با تمجید و تحسین به تحقیقات تازه علمی می نگرند و هندواروپایی های قدیم را با «آریایی ها» و «سلاوی ها» یکی می پندارند. برای آن ها چنین چیزی به معنای مشروعیت بخشیدن حق روس ها در استیلای گستره سراسر اورآسیا می باشد که این کانسپت گستره پهناور اروآسیا را میهن نیایی اصلی شان معرفی می نماید.<sup>78</sup> در واقع، سرآغاز کاوش ها در باره «تمدن نام نهاد «سلاوی- آریایی» را باستان شناسان چلیابینسک که

---

<sup>78</sup>. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه، نگاه شود به: شنیرالمان، «نبرد یادمان ها، اسطوره ها، هویت و سیاست در قفقاز جنوبی»، مسکو، انتشارات «آکادمی کتاب»، 2003.

کتگوری نوی از آثار تاریخی میانه عصر برنز را در منطقه استپ اورال جنوبی کشف کردند، نهادند. آن ها با بسنده نکردن به کشف شهرک آرکایم، این شهرک را چونان چیزی نمانده باستانی ترین شهر جهان - مرکز «تمدن آریایی» که گویا به اورآسیا «فرهنگ والای» را هدیه داده بود، معرفی کردند.<sup>79</sup>

شهرک باستانی ارکایم، «ایده های نوآوران» دیگری را هم مدیون همین باستان شناسان است که بر اساس آن، در این جاها، پیامبر زرتشت به دنیا آمد و یا دست کم به موعظه می پرداخت. ایده سوم، که باز هم مسوول آن همین گونه، باستان شناسان بومی اند، یکی پنداشتن آریایی ها با نیاکان سلاوها و به این ترتیب روس ها است. چنین نسخه پیچی رمانتیک از گذشته های دور، با پویایی از سوی رسانه های گروهی در میان مردم تبلیغ می گردد و در ده - پانزده سال اخیر در اوچرک های منطقه یی در باره تاریخ اورال رخنه نموده و جا باز نموده است.

در استان چیلیابینسک و باشقورتستان بازدید از شهرک باستانی ارکایم در برنامه های سفرهای آموزشی دبستان ها گنجانیده شده است. در کتاب های شماری از نویسندگان، آریایی ها چونان جهانگشایان پیروزمند و به ارمغان آوردگان فرهنگ ها که دست به مهاجرت های دور و دراز یازیده بودند و نیز سازندگان تمدن های سترگ که فرهنگ و تمدن خود را به سراسر اروآسیا از «خاور میانه تا سائیریا و هند» آوردند، نمایانده می شوند.<sup>80</sup>

---

<sup>79</sup>. بریل، یو. گ.، «کشف ارکایم»، اکتاترینبورگ، آژانس ادبی اورال، 2005،

مفصل تر در این باره: شنیریل مان: «شیفتگی و والگی به ارکایم»، ایده آریایی و ناسیونالیسم // منازعات زبانی و تباری، / با ویرایش الکوت و سیمیونف، مسکو، مرکز کارنگی، 2001، ص. 58-85.

<sup>80</sup>. گریگوری یف س. آ.، «در راهیمای ها با ارا به سواران آریایی / اوچرک تاریخ اورال، با ویرایش مینکو و همکاران، ایکاترینبورگ، 1996، چاپ دوم، ص. 34-43. برگرفته هایی از این اثر در کتاب وزنن تری در باره تاریخ اورال بازآفرینی گردیده است:

«تاریخ اورال از آوان عهد باستان تا اواخر سده نهم» / با ویرایش لیچمان. ایکاترینبورگ، 1998، کتاب یکم، ص. 52-54.



در عین زمان، روزنامه نگاران معنای آریایی را توضیح نمی دهند. اما از نوشته های آنان خواننده در می یابد که از پیوند زناشویی یک بانوی هندی و یک جوان روسی، بی چون و چرا «آریایی پاکنهاد» به جهان می آید.<sup>۸۱</sup> با این هم، از مقالات چاپ شده نمی توان دریافت که آیا اورال جنوبی زایشگاه و خاستگاه نوع بشر بوده است، پیدایشگاه نژاد سپید پوست، یا تنها زادگاه توده های روسیه و یا هم تنها میهن نیایی سلاوی ها و تورکان.<sup>۸۲</sup> آفریدن چنین سردرگمی ها و بردن خوانندگان به بیراهه و کژراهه، برای ژورنالیست ها، پیشیزی ارزش ندارد. برای آن ها بسیار مهم است تا پیوسته خبرهای شگفتی برانگیز و رنگین و پرهنگامه پخش کنند و برای هر ذوق و ذایقه یی نوشته یی پیشکش نمایند [به قول معروف از هر چمن سمنی]-گک].

روشن است، «دستاوردهای درخشان! باستان شناسی آریایی» واکنش تند منفی «جهان ترکی»<sup>۸۳</sup> را بر می انگیزد. چنین چیزی زمینه را برای پررنگ شدن نسخه پان ترکیستی

---

در باره ستایش از نیاکان آریایی همچنین نگاه شود به: پارفینف، «رازهای نهران ارکاییم» // مجله اورال، 2005، شماره 10، ص. 214-230

و هم اثر در بالا یاد شده آقای بریل.

<sup>81</sup>. برای نمونه، نگاه شود به: پيسانف و. «در آستانه شگفتی» // مجله کار، شماره 11 فبروری 1997، ص. 6.

<sup>82</sup>. پوتینخین و. پ. «رازهای پنهانی ارکاییم- میراث آریایی های قدیم»، رستوف در کنار دُن، 2006، ص. 15، 37، 42-43.

<sup>83</sup>. «جهان ترکی»- شهکار تازه پان ترکیست های اولتراناسیونالیست ترکیه است. در گذشته، پان ترکیسم نخست، بیشتر بر تر «همبستگی نژادی» تاکید داشت. اما، گذشت زمان بیهودگی دلبستگی به چنین رویکردی را ثابت ساخت. زیرا نژادی به نام ترک در جهان وجود ندارد. سپس، جای این تر را تر همبستگی «ترک تباران» گرفت. باز هم دیده شد که چیزی به نام تبار واحد ترکی در جهان وجود ندارد. گویشوران زبان های تورکی، اقوام مختلفی اند با اتونوژنیزهای گوناگون که درآوردن همه آن ها زیر یک چتر تباری بزرگ ناممکن است. وانگهی، تکیه بر زبان مشترک شد. اما باز هم چنین رویگری راهی به دهی نبرد، زیرا چیزی به نام زبان ترکی واحد وجود ندارد، بل که خاندان بزرگ زبان های تورکی هست

«تورکی سازی» گذشته باستانی استپ های اورآسیا، و نیز «تورکی زبان سازی» نیاکانی را که در اعصار برنز و آهن در این استپ ها زندگی می کردند!، فراهم می گرداند. این گونه، این «نیاکان»، دیگر نه آریایی، بل که تورکی «می نمایند». چنین دیدگاه هایی، از سوی برخی از دانشمندان دارای خاستگاه تورکی هنوز در سال های دهه های 1970-1980 آغاز به زایش نمودند- چیزی که به «شگوفایی» پان تورکیسم در دهه های پس از فروپاشی شوروی انجامید.<sup>84</sup>

یکی از بزرگترین مهره ها در این گیر و دار [بخشیدن هویت و زبان تورکی برای نیاکان آریایی-گ] ذکی یف- زبان شناس تاتاری است. او، هنوز در سال های دهه 1970 تلاش ورزیده بود نه تنها تورکی زبان بودن همه توده های کوچی اوایل عصر آهن (تخاری ها، اسکیت ها، سکایی ها، سارمات ها، الن ها و...) را ثابت بسازد، بل که تاریخ پیدایش زبان تورکی را به اواخر عهد دیرینه سنگی (20-30 هزار سال پیش) پس ببرد.<sup>85</sup> از شهکارهای

---

که گویشوران یک زبان آن بدون ترجمان نمی توانند زبان دیگری را بفهمند. این بود که اندیشه پردازان پان ترکیسم، برای برونرفت از این بن بست، اصطلاح تازه «جهان ترکی» را به میان آوردند.

صرف نظر از همه چیز، همه این ترفندها یک راهبرد را پیگیری می کنند- درآوردن همه گویشوران زبان های تورکی جهان زیر چتر فرمان کشور ترکیه و از آن طریق (زیر کنترل مثلث امریکا+ انگلیس+ اسرائیل) با ساختن امپراتوری پهناور ترکیه بزرگ. روشن است، در پشت چنین طرحی، محافل صهیونیستی جهانی پنهان اند و چنین پروژه یی را تمویل می کنند که هدف آن لرزان ساختن ثبات در گستره سنتی نفوذ روسیه و نیز ایران می باشد.-گ.

<sup>84</sup>. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به: شنیرلمان، «نبرد یادمان ها و خاطره ها...»، مسکو، انتشارات «بشقاب پرنده های ناشاس»، 2006.

<sup>85</sup>. نگاه شود به: ذکی یف، م. ز، «تاتارها: مسایل تاریخ و زبان»، قازان، 1995، ص. 24-31.

ذکی یف، «منشای تورک ها و تاتارها»، مسکو، انتشارات انسان، 2003، ص. 76-190،

مطرح ساختن این دیدگاه ها به ذکی یف کمک کردند تا به کرسی های بالایی دولتی برسد: رییس انستیتوت پداگوژی قازان (در سال های 1967-1986)؛ مدیر انستیتوت زبان شناسی، ادبیات و تاریخ مرکز علمی قازان وابسته به پژوهشگاه علوم شوروی و سپس روسیه (در سال های 1986-1996)، مدیر انستیتوت زبان، ادبیات و هنر پژوهشگاه علوم جمهوری تاتارستان (در سال های 1996-2000). افزون بر

او، یکی هم این که «آریایی‌ها» را به «تورکان» مبدل نمود، با این پنداشت که با چنین شگردی، نقش برازنده‌ی در مبارزه با تیوری نژادی بازی می‌کند.<sup>۸۶</sup>

ن. آ. مجیدف - باستان‌شناس ارشد باشقیری، نیز هنوز در سال‌های دهه 1970 فرضیه‌ی را مطرح ساخت در باره پدیدآیی تورک‌ها در ماورای جنوبی در اوایل عهد برنز.<sup>۸۷</sup> سپس، او، سر از اوایل سال‌های دهه 1990، تلاش ورزید تا به کوچروان قدیمی (سکایی‌ها و ماساگیت‌ها) باشنده قزاقستان، و آسیای میانه هویت تورکی ببخشد و آن‌ها را تورکی زبان وانمود نماید.<sup>۸۸</sup> این نسخه، به گونه منظم در آن فصل‌های کتاب درسی تاریخ باشقیرستان که او برای دانش‌آموزان دبستان‌ها نوشته است، ارائه گردیده است. شایان یادآوری است که هرگاه او، به سال 1991 بخش اصلی قبایل سکایی و ماساگیتی را ایرانی زبان می‌خواند، و چنین گمان می‌زند که در میان آن‌ها قبایل تورکی زبان هم دیده می‌شدند؛ در چاپ‌های بعدی این کتابواره‌ها، دیگر همه سکایی‌ها و یا بخش چشمگیر آن‌ها تورکی زبان شده بودند.<sup>۸۹</sup> این در حالی است که هیچگونه مدارک و شواهد تازه‌ی که چنین بازتفسیری را مدلل کنند، به چشم نمی‌خورند.

---

آن، او، نماینده مجلس، و سپس صدر شورای عالی جمهوری شوروی تاتارستان (در سال‌های 1980-1990) و دبیر اکادمیک بخش علوم انسانی اکادمی علوم تاتارستان در 1992-2001 بود.<sup>86</sup> ذکی یف، «منشای تورک‌ها و تاتارها»، مسکو، انتشارات انسان، 2003، ص. 54، 95-96، 188، 373-369.

<sup>87</sup> مجیدف، «رازهای اورال باستان»، اوف، انتشارات «باش.کنیگا» (کتاب باشقیرستان)، 1973،

<sup>88</sup> مجیدف ن. آ.، سلطانوا آ. ن.، «تاریخ باشقورتوستان از عهد باستان تا سده پانزدهم»، اوف، انتشارات «کیتاپ» (کتاب)، 1994، ص. 40-75.

<sup>89</sup> تاریخ باشقورتوستان، کتاب درسی برای کلاس‌های 8-9، جلد یکم، از عهد باستان تا 1917، / با ویرایش آکماناف، اوف، انتشارات وزارت علوم، 1991، ص. 21،  
تاریخ باشقورتوستان، کتاب درسی برای کلاس‌های 8-9، جلد یکم، از عهد باستان تا 1917، / با ویرایش آکماناف، اوف، انتشارات وزارت علوم، 1996، ص. 13،

به سال های 1960-1970، آ. س. امان ژولف (امان گل اف) - زبان شناس قزاق؛ تلاش ورزید برخی از تصاویر و اشیای به دست آمده از یک سایت باستانی سکایی در حوضه رود ایرتیش را چونان نوشته های «طلسمی» تورکی تفسیر نماید.<sup>90</sup> شایان یادآوری است که در همان هنگام، کارشناسان لنینگراد، نادرستی و ناسخته بودن تفسیرهای وی را بیان و رد نمودند.<sup>91</sup> با این هم، پسان ها، درست بر پایه همین رمزگشایی های بحث برانگیز، آن گروه از نویسندگان تورکی استناد جستند که می کوشیدند تا سکایی ها را تورکی زبان بنمایانند.<sup>92</sup>

---

<sup>90</sup> امان گل اف، آ. س.، «سنگنبشته های طلسمی تورکی باستان از حوضه رودخانه ارتیش» // مجله خلق های آسیا و آفریقا، 1965، شماره 3، ص. 150.

امان گل اف، «سنگ نبشته طلسم گونه به دست آمده از یک سایت باستانی سکایی در حومه آلماتی» // مجله «پیک پژوهشگاه علوم قزاقستان شوروی»، 1971، شماره 12، ص. 64-66.

<sup>91</sup> گریازنف م. پ.، کلیاشورنی س. گ.، «سنگ نبشته یا گوزن؟» // مجله خلق های آسیا و آفریقا، 1966، شماره 3، ص. 131-133.

لیویشیتس و. آ.، در باره منشای نوشتارهای تورکی باستان طلسمی // مجله تورکولوژی شوروی، 1978، شماره 4، ص. 84-85.

آکیشیف ک. آ.، «قرغان ایسیک»، مسکو، انتشارات «هنر»، 1978، ص. 59-60.

قزلاسف ای. ل.، «موادی در باره تاریخ باستانی تورک ها: باستانی ترین گواهی ها در باره نوشتار» // مجله «باستان شناسی روسیه»، 1998، شماره 1، ص. 71-83.

<sup>92</sup> مجیدف ن. آ.، سلطانوا آ. ن.، «تاریخ باشقورتوستان از عهد باستان تا سده پانزدهم»، اوف، انتشارات «کیتاپ» (کتاب)، 1994، ص. 68.

برمن قلف م. ک.، «کائنات تورکی»، آلماتی، 1996، ص. 53، 219.

کوانگائف، «آری هون»: از لا به لای سده ها و گستره ها»، شواهد، نام های جغرافیایی، آلماتی، 1999، ص. 9.

این سوژه هر چند هم بسیار کمرنگ، در بسیاری از درسنامه های تاریخ قزاقستان آمده است که با دستاویز ساختن این رمزگشایی ها، گمان برده می شود که سکایی هایی که در نواحی خاوری و شمال خاوری می زیستند، گویشوران زبان های تورکی بوده اند. نگاه شود به:

کاظم بای اولی آ.، ائیل ای.، «تاریخ جمهوری قزاقستان»، آستانه: انتشارات «فولیانت»، 1999، ص. 28.  
عبدالحکیمف، «تاریخ قزاقستان (از عهد باستان تا روزگار ما)»، کتاب راهنمای درسی، چاپ سوم، آلماتی، 2002، ص. 94.

در کتاب درسی تاریخ برای کلاس دهم، بر همین مبنا همه سکایی ها «تورکی زبان» اعلام می شوند.

... و اما، شگفتی برانگیز ترین و خارق العاده ترین نسخه اتنوژنیز تورکی را، اولژاس سلیمانوف - سخنور و رجل اجتماعی سرشناس قزاق ارائه می دهد. او اصلاً به گذشته هند و اروپایی کاری ندارد. زیرا به چنین گذشته یی نیاز ندارد. چون گذشته باستانی تورک ها را او بارها برازنده تر و برتر و شکوهنده تر و والاتر از گذشته باستانی هندواروپاییان می پندارد. به پنداشت او، تورک ها پیش از سومری ها در بین النهرین می زیستند که بر فرهنگ و زبان سومریان تاثیر گذاشتند. به ویژه، آنان را با نگارش آشنا نمودند و به ایشان رسم الخط آموختند! تورک ها سه هزار سال پیش از امروز صاحب دولت بودند و قدیمی ترین الفبای جهان را آفریدند. افزون بر این، تورک ها همراه با نیاکان سرخپوستان امریکایی درگشودن قاره امریکا شرکت داشتند. سلیمانوف، هیچ گونه شک و تردیدی در تورکی بودن سکایی ها ندارد. در این حال، او هیچ نیازی به شواهد و مدارک باستان شناسی و منابع مکتوب باستانی نمی بیند.<sup>۹۳</sup>

در کتاب درسی در باره تاریخ قزاقستان برای کلاس ششم، آرکایم در مرز میان قزاقستان و روسیه قرار دارد و «شهرستان باستانی»<sup>۹۴</sup> خوانده می شود. اما در کتاب درسی تاریخ برای

---

نگاه شود به: ژول دس بایف س.، «تاریخ قزاقستان»، آلماتی، انتشارات «مکتب» (مکتب)، 2006، ص. 84، 33.

تولی بایف آ.ت.، قاسم بایف ژ. ک.، کوی گلدی یف م. ک.، کالی یوا ای.ت.، «تاریخ قزاقستان»، آلماتی، انتشارات مکتب، 2006، ص. 68، 77.

<sup>93</sup> Сулейменов О. Тюрки в доистории. О происхождении древнетюркских языков и письменностей. Алматы: Атамора, 2002.

سلیمانوف، او. «تورک ها در دوره پیش از تاریخ»، در باره منشای زبان های باستانی تورکی و اسکریت ها، آلماتی، انتشارات «آتامورا» Atamura، 2002.

<sup>94</sup> Садыков Т.С., Толеубаев А.Т., Халидуллин Г., Сарсекеев Б.С. История древнего Казахстана. Алматы: Атамора, 2006. С. 38.

صادق ت. س.، تولی بایف آ. ت.، خالدولین گ.، سرسیکیف ب. س.، «تاریخ قزاقستان باستان»، آلماتی، 2006، ص. 38.

کلاس دهم دیگر در گستره کشور قزاقستان جا داده می شود.<sup>۹۵</sup> در میان پژوهشگران تورکی تلاش هایی به مشاهده می رسد تا باشندگان ارکاییم را تورکی زبان جا بزنند.<sup>۹۶</sup> چندی پیش، کتابی از این دست در قزاقستان به چاپ رسید. نویسنده آن با ستایش از نیاکان تورکان، اختراع تیر و کمان، اهلی کردن همه انواع چارپایان، اختراع سفال و متالورژی، ساختن شهرهای باستانی، انقلاب در امور رزمی، تدوین «اوستا»، معرفی ادیان جهانی و بالاتر از همه، مسیحیت را دستاورد آنان خوانده است. حتا چلیپای (صلیب) تیسیک سلتی را برگرفته از آیین تنگریانی (Tengrian) دانسته است.

همه این ها به کنار، سلیمانف، با اصرار بر مصنوعی بودن ساخت و ساز خانواده زبان های هند و اروپایی، می کوشد تا ثابت کند که تورک ها و ایرانی ها (آریایی ها) دارای منشای مشترک اند. اما در این حال، پا می فشارد که همانا این تورک ها بوده اند که بر آریایی ها نفوذ فرهنگی اعمال کرده اند، نه برعکس. در فرجام، نویسنده اعلام می دارد که تورک ها 20-30 هزار سال پیش در گوشه های مختلف اورآسیا با نام های مختلف زندگی می کردند و تأثیر نیرومندی بر فرهنگ و زبان های خانواده هند و اروپایی بر جا گذاشتند.<sup>۹۷</sup>

---

<sup>95</sup> . Жолдасбаев С. Указ. соч. С. 66.

ژودالس بایف، ص. 66

<sup>96</sup> . См., например: Куанганов Ш.Т. Указ. соч. С. 45-47.

کوانگانف ش. ت.، ص. 45-47

<sup>97</sup> . Нарымбаева А.К. Аркаим - очаг мировой цивилизации, созданный прототюрками. Алматы, 2007

نریمبایف آ. ک.، «کانون تمدن جهانی، ساخته شده به دست پیشینیان تورک ها»، آلماتی، 2007.

در این جا، یک پرسش بسیار جدی مطرح می گردد: هر گاه به راستی تورکی زبان ها، آفریننده نوشتار در جهان بوده اند، پس چرا تا زمان پدیدآیی کتیبه ارخون که آن هم به یمن سغدیان گریزی از دست بیگانگان، زاییده شد، در درازای هزاره ها نه خود هیچ اثر نوشتاری در باره خویش بر جا گذاشته اند و نه دیگران در باره موجودیت چنین توده ها (گویشوران زبان های تورکی)، حتا یک سخن هم نوشته اند؟

گفتنی است که این کتاب [با این همه آشفته گویی-گک.]، چونان «یک اثر علمی» منتشر شد. در این حال، هیچ یک از نهادهای علمی قزاقستان یارای آن را نداشت تا آن را از آدرس خود چاپ کند. بر کتاب هیچ تقریظ علمی یی هم نگاشته نشد. با این هم، شماری از کارمندان دانشگاه ملی اروآسیایی سفارش نامه یی برای چاپ آن نوشته بودند که خود گواه بر آن است که چنین دیدگاه هایی در میان بخشی از نخبگان علمی قزاق هوادارانی دارد.

به سخن دیگر، ظهور کشورهای نو در قزاقستان و آسیای مرکزی، همراه با تمایل به ساختن اسطوره های ملی خود است که مهم ترین سازه آن-روایت در باره نیاکان کبیر است. همان گونه که بارها در دیگر مناطق جهان دیده شده است، چنین روایتی مطابق الگوی استعماری آشنا آراسته می شود، اما جای قهرمان اصلی داستان در آن به توده «گزین» («برگزیده») بومی داده می شود. این توده برگزیده رسالت دارد چنان تبارز نماید که «استعمارگران» پیشین را بشرماند، ادعاهای آنان مبنی بر داشتن «رسالت تمدنی» [(متمدن ساختن توده های وحشی)-گک.] را بی ارزش جلوه دهد و توانمندی خود را در آفرینندگی سیاسی و فرهنگی ثابت بسازد و در نتیجه حق خود به توسعه مستقل را توجیه نماید.

نکته شایان توجه این دگرذیسی، همچنین یافتن نیاکان «آبرومند» است که در میان آن ها آریایی ها هم به چشم می خورند. اما در این جا دو استراتیژی صدوهشتاد درجه رو در هم دیده می شود:

یکی آریایی ها را نیاکان خود اعلام می دارد و در پی غصب میراث آن ها برای خود می باشد. این گونه، آریایی ها بایستی به انجام رسالت خود در این نقش ادامه بدهند. اما به هیچ رو، نه به عنوان فاتحان و باداران، بل که در سیمای نیاکان خودی. این که این آریایی ها در سیمای خود کامگان، به هژمونی ادامه می دهند، چه باک! چنین چیزی برای «بافندگان و پیچانندگان» این نسخه اصلا ارزشی ندارد. این گونه، زندگی نو الگوی تاریخی پیشین را باز می یابد که در آن تنها قهرمانان تغییر می یابند و جا عوض می کنند.

نسخه دیگر، برعکس، میراث آریایی را به عنوان یک ارثیه کم ارزش که با دستاوردهای نیاکان خود شان به هیچ رو همآورد و هموزن و همتراز نیست؛ بیخی رد می کند و اصلا

نادیده می‌گیرد. در این قرینه (کانتکست) نه آریایی‌ها، بل کسانی که اسطوره پیشین استعماری آنان را چونان توده‌های شکست خورده به تصویر می‌کشید (تورک‌ها)، نقش تمدن‌سازان را بازی می‌کنند. این گونه، «عدالت تاریخی» مورد نیاز بسیج نیروهای ملی برای ساختن دولت خودی اعاده می‌گردد.<sup>98</sup>

---

<sup>98</sup> **یادداشت گزارنده:** شایان یادآوری می‌دانم که من با بسیاری از کارشناسان برجسته تاریخ، زبان‌شناسی، باستان‌شناسی و... آسیای میانه آشنایی نزدیکی و دوستی دارم و در بسیاری از کنفرانس‌های بین‌المللی از نزدیک با ایشان دیده و آثار بسیاری از آن‌ها را خوانده‌ام. بی‌تردید در میان آن‌ها اندیشمندان بزرگ و آگاهان فرهیخته مسایل علمی - اکادمیک فراوان اند. ایشان نیک تاریخ منطقه و جهان را می‌دانند. اما باید متوجه بود که بسیاری از آنان، دانشمندان دولتی و «برنامه‌ی» هستند که تاریخ را به دستور و فرمایش بالاییان به قول معروف «نه به شکل آن چنان که هست و بود، بل به شکل آن چه که باید باشد و می‌بود»، می‌نگارند. نه این که ناآگاهانه دست به جعل تاریخ و تحریف حقایق می‌یازند.



## افسانه ها در باره «نیاکان کبیر»

(برگرفته از کتاب «مقدمه یی بر قفقازشناسی، شهر ولادی قفقاز، 2004) <sup>۱۰۰</sup>

### سخن گزارنده:

در چند روز گذشته فرصتی دست داد تا بار دیگر نگاهی به آثار اسماعیل موسایویچ موسایف (مسییف) Miziev دانشمند از جهان رفته بالکاری (باشنده پیشین شهر نالچیک- پایتخت جمهوری خودگردان کاباردین و بالکار) بیندازم. شاید پرسشی پیش آید که چه نیازی به بررسی دو باره آثار یک دانشمند درجه سوم یا چهارم شوروی پیشین، آن هم از یک گوشه دور افتاده و بی و نام نشان جهان است؟

---

<sup>99</sup> پروفسور داکتر ولادیمیر کوزنتسف (زاده 1927)، بزرگترین الن (آلن) شناس جهان، داکتر علوم تاریخ و باستان شناسی، کارشناس بنام و پرآوازه تاریخ باستان قفقاز است. او بیش از چهار ده (در سال های 1965-2007) مدیر شعبه تاریخ و باستان شناسی پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی اوستیای شمالی بود. او در همین سال ها کاوش های فزونشمار باستان شناسیک را در قفقاز انجام داد که دستاوردهای بس ارزنده یی به همراه داشتند. کوزنتسف مولف آثار فزونشماری در باره تاریخ الن ها و در کل تاریخ و باستان شناسی قفقاز است که برخی از آثار او به زبان های انگلیسی، فرانسه، ترکی و سایر زبان ها ترجمه شده اند. در کل 15 اثر او در خارج از روسیه (از جمله دواثر در پاریس) چاپ شده است.

آخرین شهکار او «سیری در تاریخ باستان» در 2010 منتشر شد. او طی بیش از نیم سده زندگی علمی- اکادمیک، صدها اثر (از جمله بیش از بیست کتاب)، چند ده کتابواره و شمار فراوان مقاله نوشت. از مهم ترین آثار او «اوچرک تاریخ الن ها» است.

<sup>100</sup>. Мифы о великих предках «Введение в кавказоведение», Владикавказ 2004.

داستان از این قرار است که با آن که مدت ها از درگذشت این پژوهشگر می گذرد، با این هم در باره آثارش با گذشت هر روز بیشتر و بیشتر چه در حلقات و محافل علمی و اکادمیک روسیه و چه در نوشته های بازاری و بیمایه برخی از نویسندگان پان ترکیست آذری و ترکیه یی جر و بحث ها و کنکاش های داغ و دامنه داری روان است و برخی از نوشته هایش به چند زبان زنده جهان ترجمه و پخش شده است و تیمی از پیروانش همواره با آب و تاب و کر و فر نوشته هایش را نشر می کنند و از آن مانند کتاب های آسمانی نقل قول می کنند و به بزرگنمایی آن می پردازند....

به هر رو، می رسیم بر سر اصل مطلب:

چند سال پیش کتابی به دستم افتاد در سه جلد زیر نام «تاریخ بالکاریا و کاراچای (قره چای) در آثار اسماعیل موسایف (میسایف)» که در واقع سه کتاب در یک مجلد بود. در تدوین یکی از این کتاب ها که پس از درگذشت مولف آن به زیور چاپ آراسته شده، افزون بر مولف، پژوهشگر دیگری به نام کاژی (قاضی) لایانف نیز سهم دارد. کتاب دوم این دوره به نام «در باره منشای توده های تورکی زبان» و کتاب سوم آن زیر نام «گام هایی به سوی سرچشمه های تاریخ تباری قفقاز مرکزی» است.<sup>۱۰۱</sup>

شایان یادآوری می دانم که نوشته های موسایف (Miziev) و لایانف (Laypanov) با این که از سوی محافل پان ترکیستی بسیار به گرمی استقبال گردیدند، از سوی برخی از محافل علمی و اکادمیک چه در روسیه و چه در خود جمهوری های قفقاز به باد سخت ترین انتقادها گرفته شدند. به ویژه در آثار کامینسکی (Kaminsky)، کوزنتسف (Kuznetsov)؛ گاکلویف (Gagloyev)، چچنف، مارکوفین (Markovin) <sup>۱۰۲</sup> :

---

<sup>101</sup>. ИСТОРИЯ БАЛКАРИИ И КАРАЧАЯ В ТРУДАХ ИСМАИЛА

МИЗИЕВА

О происхождении тюркских народов

Кажі Т. Лайпанов, Исмайл Муссаевич Мициев.

<sup>102</sup> Каминский В. Н., 1988, с. 272-281; Кузнецов В. А., 1987 с. 133-

135; Гаглоев Д. С., 1987; Чеченов И. М., 1990, с. 144-153; Чеченов И. М., 1994, с.10-12; Марковин В. И., 1994, с. 59, 60 Гадло А. В., 1979; Он же, 1994, Ковалевская В. Б., 1988.

در این جا یک نکته شایان توجه است:

از آثار این نویسنده، پان ترکیست های آذری و ترکیه یی همانند یک رفرنس آسمانی (کتاب مقدس) استفاده می کنند و به پیروی از آن ها، پان ترکیست های آذری ایرانی به نشخوار فرموده های هموندان خود می پردازند. و این گونه کسان بسیاری را به گمراهی می کشانند.

به هر رو، پیش از این که رشته سخن را به دست داکتر کوزنتسف بسپارم، نکته هایی چند را در مورد کتاب «در باره منشای توده های تورکی» موسایف که همراه با لایپانف نوشته شده است، می نویسم:

همه تلاش موسایف در این کتاب چنین است که ثابت بسازد «بالکارها و قره چایی ها توده های بومی و اصیل قفقاز مرکزی اند!» و با این کار قباله روباهی برای قوم خود مینی بر مالکیت تاریخی بر زمینی که کنون در آن زندگی می کنند، دست و پا کند. روشن است چنین بیماری تنها برای اقوام تورکی زبان باشند قفقاز مختص نیست. پس از فروپاشی شوروی پیشین تقریبا همه دولت های کشورهای دارای باشندگان تورکی زبان به دانشمندان شان دستور دادند تا هر گونه که می شود، «افتوختون» (بومی) بودن قوم شان و رساندن شجره آنان به سپیده دم تاریخ را در سرزمین هایی که اکنون در آن می زیید، ثابت بسازند. چیزی که دانشمند روسی شنیرلمان در مقاله «گذشته نمادین: کشاکش ها در آسیای میانه بر سر نیاکان» آن را به گونه همه جانبه به بررسی گرفته و نقد بسیار جامعی در باره آن ها نوشته اند و من آن را ترجمه نموده ام و در کتاب خاوران، ایران و توران بازتاب داده ام. امیدوارم این نوشته را بخوانید که سخت عبرت انگیز است.

اما بخش دیگری از نوشته های موسایف که در آن یک تیوری (در واقع افسانه نوی بافته)، فرضیه خاستگاه نو خیالی برای توده های تورکی زبان می باشد. ایشان در این نوشته کوشیده اند که گستره میان رود ولگا و کوه های اورال را همچون خاستگاه نخستین توده های تورکی زبان قلمداد نمایند. در حالی که همه نظریه ها (تیوری های) موجود بر دامنه های جنوبی کوه های آلتایی تاکید دارند.

در این جا می بینیم که دلیل ایشان به چسپیدن به چنین فرضیه یی چیست:  
برای درک سخن باید یادآور شویم که ایشان درست مانند آقای عسکرف دانشمند ازبیکستانی نیک می دانند که ثابت ساختن حضور توده های تورکی زبان در گستره آسیای میانه، قزاقستان و چه رسد به گستره یاد شده و بالاتر از آن قفقاز پیش از سده ششم میلادی ناممکن می باشد. چون هیچ مدرکی از حضور توده های منگولوییدی در این سرزمین ها در دست نیست. از این رو دست به دامن خیالبافی دیگری یازیده اند که ثابت بسازند آریایی ها تورکی زبان بوده اند!

برای پی بردن به هدف آقای اسماعیل موسایف بسنده است تا یک بند از فرضیه شان که لب لباب آن را تشکیل می دهد و سرتاسر کتاب گرد محور آن می چرخد، را بیاروم:

«...همراه با آن این گونه دانشمندان آشکارا بی اساس می پندارند که گویا عمده ترین نشانه تباری تورک ها داشتن چهره های منگولوییدی آن ها باشد. این در حالی است که تنها بخشی از تورکان در اثر آمیزش با آدم هایی زرد نژاد چهره های منگولیایی به خود گرفته اند و اکثریت مطلق تورک ها چه در دوران باستان و چه در حال حاضر متعلق به نژاد سپیدپوست اروپایی می باشند.»<sup>۱۰۳</sup>

روشن است که آقای موسایف نیک می دانست که تورک ها بنا به همه داده های علمی دارای چهره های منگولوییدی بودند و از سرزمین مغولستان چه از مرز با چین و چه از گستره دامنه های جنوبی کوه های آلتایی در سده ششم میلادی به سوی قزاقستان و آسیای میانه و قفقاز سرازیر شده بودند و همین گونه نیک می دانند که تورکی زبان شدن توده های سپید پوست قفقازی از جمله آذربایجانی ها همه متاخر است و در اثر سلطه توده های

---

<sup>103</sup>. «Вместе с тем подобного рода исследователи совершенно необоснованно считают чуть ли не главным этническим признаком тюрок монголоидность, тогда как лишь часть их приобрела монголоидные черты при общении с людьми желтой расы, а абсолютное большинство тюрок в древности и настоящее время относились и относятся к белой европеоидной расе.»

تورکی زبان و یا زیستن در همسایگی با آنان بوده است. از این رو آشکارا می‌کوشد برای رفع تناقض، فرضیه مبهم دیگری را بیافد و آن این که گویا گستره میان رود ولگا و کوه های اورال یعنی گستره فرهنگ اندرونوفا خاستگاه توده های تورکی زبان بوده باشد! به سخن دیگر یا این ترفند کوشیده است همه توده های اروپاییدی آریایی از جمله سکایی ها یا تورانی ها، حتا اوست ها و سارماتی ها و ... همه را تورکی زبان جا بزند. آن هم سپید پوست اروپاییدی!!!

روشن است در این صورت همان گونه که آقای عسکرف ازبیکستانی نوشته است، گویا آریایی ها همه تورکی زبان بودند و با رفتن به پشته ایران زبان تورکی شان را از دست دادند و همه زبان پارسی را که زبان توده های بومی ایرانی بود، فرا گرفتند!!!!!! این گونه پیشدایان، کیانیان و هخامنشیان باید در آغاز تورک بوده باشند که پسان ها در اثر از دست دادن زبان خود ایرانی شده اند!

ناگفته پیداست که هم اکادمیسین عسکراف و هم داکتر موسایف متفاوت از دانشمندانهای پان ترکیست ایرانی و ترکیه یی تاریخ «اروآسیای میانه» را خوب می‌دانند و نیک آگاه هستند که به هیچ رو نمی‌توان حضور توده های تورکی زبان آمده و مهاجر از گستره آلتای را با داده های علمی پیش از سده ششم ثابت ساخت. از این رو برای رفع این تناقض، تنها راهی که می‌ماند؛ این است که ادعا کرد که گویا توده های آریایی (که شامل سکاها یا تورانیان هم می‌شوند) از همان آغاز با وصف اروپاییدی بودن یعنی آریایی بودن، تورکی زبان بوده باشند.!!!

با این هم چون ثبوت این موضوع هم از دید علمی ناممکن می‌باشد، نیرنگ تازه یی زده و تلاش کرده اند تا از راه های غیر مستقیم به چنین هدفی نایل آیند. این است که آقای اسماعیل موسایف کوشیده اند با اتکا به داده های باستان شناسی و این استدلال که چون سکاها یعنی تورانیان همه کوچرو بودند، مذهب شان با مذهب زردشتی ایرانیان متفاوت بود، پس تورکی زبان اند! اما کیست که نداند که در آغاز ایرانیان زرتشتی نبودند و پیامبر

زرتشت در دوره های بعدی آیین خود را نشر کرد و ایرانیان همه آن را پذیرفتند. و این گونه ایرانیان و تورانیان دارای مذاهب متفاوتی شدند.

من در این جا به بررسی آثار آقای موسایف نمی پردازم. زیرا چنین کاری بارها در چندین کتاب و مقاله سال ها پیش از امروز از سوی کارشناسان بزرگ قفقاز شناس انجام گرفته است. ورنه گفته ها بسیار اند.

اینک رشته سخن را به پروفسور کوزنتسوف می سپاریم:

### «افسانه ها در باره «نیاکان کبیر»

[به گونه یی که می دانیم]، یکی از آفرینندگان سرشناس و برجسته افسانه های تاریخی در باره «نیاکان کبیر» نامزد علوم تاریخی - اسماعیل موسایویچ موسایف (به روسی - میسیف یا میزیف I. M. Miziev) - شخصیت شایسته علمی جمهوری کاباردینو-بالکاریا (روشن است دانشمند به رسمیت شناخته شده این جمهوری) بود. او در سال های دهه 1980 - 1990 کتاب ها و مقالات بسیاری را در رسانه های جمهوری کاباردین و بالکار در زمینه گذشته های دور تاریخی بالکارها و کاراچای (قره چای) ها نشر نمود. شالوده اصلی این نشریات - آرمانگرایی لگام گسیخته در تاریخ باستان توده های تورکی زبان بود.

موسایف تلاش می ورزید کانسپت به ظاهر بس وزینی را مطرح نماید مبنی بر این که گویا توده هایی چون سومریان و کاسی های خاورمیانه که در هزاره های چهارم و سوم پیش از میلاد، می زیستند و همین گونه شمار دیگری از توده های شناخته شده جهان باستان مانند اسکیت ها (سکاها) (که ایرانی زبانی بودن آن ها را از دیدگاه علمی می توان دیگر تثبیت شده پنداشت)؛ تورکی زبان بوده باشند! این گونه، نیاکان تورکی زبان بلافصل بالکارها و قره چای های کنونی از نگاه زمانی پیشینه 6000 ساله یافتند و از

لحاظ مکانی (جغرافیایی) - در سرزمینی بسر می بردند که از کوه های آلتای تا رود دانوب، و از کوه های اورال تا هند پهن بود!

در آینده، چنین [گرافه گویی یی] هم بسنده از کار نبرآمد. موسایف و همکار دیگرش لایپانف KT Laypanov ادعای دیگری را مطرح کردند دال بر این که گویا اتنونیم (نام تباری) تورک در هر صورت، «نه دیر تر از دوره نوسنگی (نئولیت) تکامل جامعه انسانی» پدید آمده بود! در این درفشانی - «نه دیر تر از دوره نوسنگی (نئولیت)» بسیار شایان توجه است که بر پایه آن واژه «تورک» و در نتیجه خود تورک ها به منطق «دانشمندان» - موسایف Miziev و لایپانف Laypanov گویی در عهد پارینه سنگی بعدی (پالیولیت بعدی)، یعنی در اواخر عصر حجر پدید آمده باشند! یعنی از دید کرونولوژیک در حدود 15 تا 20 هزار سال پیش از میلاد.

در این جا پرسشی مطرح می گردد مبنی بر این که چه کسی و چگونه در نبود کامل هر گونه نشانه و ردپایی از دیرین ترین زبان های باستانی که گویا از اواخر پارینه سنگی (پالیولیت بعدی) به ما رسیده باشند، چنین چیزی را تثبیت کرده اند؟

... و چه رابطه یی این گونه افسانه پردازی ها (فانتزی ها) با تاریخ واقعی قره چایی ها و بالکارها که همچون توده های جوان در سده های چهاردهم و پانزدهم در برابر چشمان تاریخ ظهور و پا به عرصه گیتی نهاده اند، دارد؟

راستش موسایف در مقاله های بعدی اش آغاز تاریخ قوم خود را اندکی جوان تر ساخت و مقارن بیش از 5,000 سال گردانید، اما نتیجه گیری نهایی او کماکان صریح بود - «بالکارها و قره چای ها دیرین ترین توده های باشند قفقاز اند!»

در مجله یی که به هفت زبان جهان منتشر شده بود، موسایف «دانشمندی با نام جهانی»! خوانده شده است. جالب است که موسایف یکی از نوشته هایی را که در رسانه های محلی به چاپ رسانده بود، چنین نام گذاشته بود: «تحریف تاریخ غیر اخلاقی (رزیلانه) است»

اسماعیل موسایف غرق در توهمات «میهن پرستانه» بی بند و بار و غیر قابل اثبات، در عین زمان بر متقاعد کردن خواننده بی تجربه به آن که علم مدرن در باره توده‌هایی قفقاز شمالی تقریباً در تراز سده نوزدهم است و در مطالعات قفقازشناسی اسکولاستیسم و دگماتیسم، فرمانفرما است و درگیر رکود، می‌باشد و او خود یک نوآور است که «قرائت، تاویل و تفسیر تازه‌ی‌ی را که با بیشتر با واقعیات تاریخی همخوانی دارد، ارائه می‌دهد»، پافشاری می‌کرد.

پژوهشگر دیگر - آ. ای. بایرمقلف با نشر چند کتاب، در پیوند با تاریخ دیرین قره‌چای‌ها و بالکارها، دیدگاه‌های بیشتر متواضعانه‌تری را [(نسبت به موسایف)] ارائه کرده است. او در یکی از آثارش کوشیده تا عمر این توده‌ها به دو هزار سال پیش بکشاند. هر چه است، ادعای او، ادعایی است بر دیرین بودن [و کشاندن تاریخ بالکارها و قره‌چای‌ها به دوران باستان]. بایرمقلف در کتاب چاپ شده به سال 1998 خود ادعا می‌کند که الن‌ها تورکی زبان بودند و صرف نظر از این که در هر کجایی که هستند - در قفقاز و یا اروپای باختری - بالکاری و قره‌چایی هستند. در این جا دشوار نیست در پشت گفته‌های او ادعا بر یک قلمرو گسترده تاریخی را دید. روشن است خیالپردازی‌های ظریفانه و شیرین بایرمقلف ربطی به مسایل علمی ندارند. اما با این هم ارزیابی مثبتی را از سوی دانشمندان محلی دریافت کرده‌اند.

با سخن گفتن در باره توده‌های تورکی زبان قفقاز شمالی نمی‌توان نام حاجی یف - نویسنده کومئک تبار را فراموش کرد. شالوده دیدگاه‌های ایدئولوژیک او هم همانا عبارتند از: آرمانگرایی در زمینه تاریخ تورکی زبانان، پرداز تصویرهای اغراق آمیز از قدرت گذشته و عظمت آن‌ها، به خصوص قیچاق‌ها (که کئومک‌ها از بازماندگان آنان به شمار می‌روند). چنین بر می‌آید که سر از سده‌های چهارم تا هژدهم در جنوب روسیه در همسایگی اوکراین، گویی کشور استپی بزرگ وجود داشته بود که «در اثر تلاش‌های تاریخ پردازان مسکونشین از تاریخ روسیه (یعنی از تاریخ خودشان) سترده شده است»!



البته، این پایان سخن نیست: پولوفی‌ها [ی‌تورک]، زبان خود را فراموش کردند و از دست دادند و اکنون به نام‌های دیگری چون کازاک‌ها، روس‌ها، اوکراینی‌ها، گاکاوزه‌ها، کومئک‌ها، قره‌چایی‌ها، بالکارها، صرب‌ها و چک‌ها و... یاد می‌شوند!<sup>104</sup> به گفته حاجی‌یف، «قبچاق‌ها 2500 سال پیش در التای از نخستین توده‌ها در جهان بودند که خداوند-آفریدگار گیتی را شناختند». روشن است قبچاق‌ها گستره پهناوری را از رود دانیوب تا دریاچه بایکال، از مسکو تا بسفر در دست داشتند. سپس ایشان می‌پرسند: «چرا کشور کبیر استپی را چنین به دست فراموشی سپرده اند؟» پاسخ بسیار ساده است - چون چنین کشوری تنها در رویاهای آقای حاجی‌یف وجود دارد: پاسخی که دادگرنه در نقد نوشته شده از سوی د. کادزای بر مقاله حاجی‌یف بازتاب یافته است: «مقاله حاجی‌یف به راحتی می‌تواند مدعی دریافت جایزه نخست بهترین جعل و تحریف در علم و یا آفریده‌های مسخره‌آمیز، یکسره بی‌معنا و مزخرف و بی‌پایه شبه علمی گردد که به سادگی توانسته است در مطبوعات کثرتگرای ما بازتاب یابد. ژاژخایی‌هایی که در گذشته به گونه مدلل و متقاعد کننده از سوی آ. نوواسیلیف و آ. کوزمین قاطعانه رد گردیده است.

فسانه پردازی‌های شبه علمی در تاریخنگاری مردم آبخاز-آدئگ Adygh-هم کم نیستند. این «باشندگان بومی» قفقاز، مانند تورک‌ها، دارای گذشته غنی و تابناک و پر افتخار و رنگین اند که نیازی به آرایش و مشاطه‌گری و رنگ‌آمیزی‌های ستایشگرانه ندارند! گذشته یاد شده ادئگ‌ها نیازمند گردآوری پیوسته داده‌ها، پردازش و مطالعه مواد و مدارک تجربی گسترده و بازنگری مفاهیم تدوین شده در گذشته در باره تاریخ توده‌های ادئگی است که مغایر با پارادایم مدرن (نمودار کانسپتوئل (مفهومی) فرمانفرما در علوم پایه) می‌باشد.

---

<sup>104</sup> . یعنی، به فرموده آقای حاجی‌یف - روس‌ها و اوکراینی‌ها و همه دیگر توده‌های باشنده اروپای خاوری همه در آغاز تورک و تورکی زبان بوده‌اند و پسان‌ها زبان خود را از دست داده‌اند و در سپیده دم تاریخ، کومئک‌ها، قره‌چایی‌ها، بالکارها و... با روس‌ها و اوکراینی‌ها هم‌تبار و هم‌زبان بوده‌اند! - گ.

روشن است «پیشگامان» و نوآوران مطالعات قفقازشناسی نمی توانند بیش از این درنگ نمایند و شکیبایی پیشه سازند. این است که در مطبوعات محلی مقاله آقای اوژنف نشر می شود در باره آن که «ادنگی ها و چرکاس ها سده ها گستره پهناوری را که از دریای سیاه تا دریای کسپین پهن بود، در اختیار داشتند و حاملان فرهنگ مایکوپ Maikop بودند که از منطقه هات تا به کاباردا، زندگی می کردند. در پی آن، نوشته یی از آقای کاگسرمازف Kagsrmazov چاپ می شود که می فرماید یژدوگی ها zhedugi از تبار سیمیریانی ها Cimmericians اند و شاپسوگ ها Shapsugs از بازماندگان اتروسک ها، گامیرگویی ها kamergoy از تبار اسپارت ها و کاباردینی ها از سکاها...

در این جا نمی توان مقاله دراز آقای باقی یف - چاپ شده در روزنامه رسمی ملی «پراودای کاباردینو-بالکاریا» در سال 1992 را نادیده گذشت. ظاهراً، مقاله هماهنگ با تمایلات رهبری وقت نوشته جمهوری کاباردین و بالکاریا شده است. خوب می بینیم که باقی یف برای خوانندگان چه چیز نوی را به ارمغان می آورد؟ در گام نخست او پس از اعلام ورشکستگی و درماندگی علوم در شوروی پیشین و «سکوت مرگبار و دروغ های آشکار» در مطالعات تاریخ ادانگ ها و دیگر توده های قفقازی نتیجه می گیرد که همانا تبار ادانگ یکی از «قدیمی ترین تبارهای روی زمین است (ما در بالا با ادعاهایی همانندی در باره تورکی زبان ها آشنا شدیم). از دید باقی یف، گذشته باستانی ادانگ ها سر به هزاره های سیزدهم و دوازدهم پیش از میلاد می زند- هنگامی که در دریای مدیترانه تمدن دیرین اتلانیتست ها در اوج بالندگی بود. این گونه زبان ادانگی برخاسته از زبان آتلانت ها است و این رو بنا به منطق نویسنده، ادانگی ها و چرکاس ها نسل نوی از آتلانیتست ها اند.<sup>105</sup>

طرفه این که تنی از اقتصاد دانان این مرز و بوم به نام آ. کافویف Kafoev هم با پویایی و شور و شرر پا به جهان اکتشافات شگفتی بر انگیز در زمینه تاریخ باستان می گذارد. روشن است نمی توان بر همه نوشته های او درنگ کرد. از این رو تنها به دلستگی و شیفتگی

---

<sup>105</sup> . اگر نیک بنگریم، نتیجه نهایی این است که با توجه به تورکی بودن زبان نویسنده، گویا آتلانیتست های غرق شده (نیاکان ادانگ ها) هم تورکی زبان و در نتیجه تورک بوده اند!-گ.

سرسختانه او به تندیس سنگی شناخته شده «دوکا- بیک» که در کنار رودخانه اتوکو Etoko در نزدیکی شهر پیاتیگورسک (پنجکوه) ایستاده است، اشاره می کنیم. تاریخ این بنا- نیمه نخست سده هفدهم است. منشای آن همچنان نامشخص است. کافویف با یکدندگی این تندیس را، یک جنگجوی کاباردی Kabardian می پندارد و بدون داشتن هیچگونه شواهد و آوندها تاریخ بنای آن را سال 375 میلادی می خواند، یعنی سده چهارم. روشن است اگر چنین نکند، ناگزیر خواهد گردید حضور بسیار متاخر و زود هنگام نیاکان کاباردها در سرزمین های کنونی شان را بپذیرد. این گونه، با سوار شدن روی موج های احساسات و بلندپروازی های سیاسی و با کشاندن تاریخ حضور نیاکان به یک دوره خیلی دیرین، آشکارا به حقایق عینی علمی، پشت پا زده می شود.

برای رعایت عدالت باید گفت که همه تاریخدانان و باستانشناسان کاباردینو- بالکاریا از بیماری یی که کافویف به آن مبتلا است (بیماری ستیز با داده های عینی و جدی یادمان های کاباردینیا در گستره گنونی که تاریخ شان به سده های پانزدهم و هفدهم و هژدهم می رسد)، رنج نمی بردند. برای مثال، رساله نوشته شده به قلم آ. نوگایف Nagoev.

البته، این همه داستان نیست. تاریخ نویسان چچن و اینگوشتیا نیز از این روند افسانه پردازی تاریخی کنار نمانده اند. جوهر این گونه خیالپردازی ها دیگر برای ما روشن است: کشانیدن رشته تاریخ قوم خود به سپیده دم تاریخ، قلمرو گسترده و پهناوری که گویا زمانی بر آن فرمان می رانده اند و پیوند داشتن آنان به تمدن های باستانی.

از همین رو است که به باور اسماعیلف، توده های معاصر وایناخی Vainakh (چچن ها و اینگوش ها) فرزندان مصریان باستان اند! خاستگاه دیرین آن ها مصر باستان بود و خدایان مصر باستان- ازیریس و تور را پرستش می کردند و به پیشگاه آنان به نیایش می پرداختند! نویسنده توضیح نمی دهد که چگونه مصریان باستان سر از قفقاز شمالی بر آوردند، چه زمانی چنین چیزی اتفاق افتاد و چه منابع مستند تاریخی بر چنین ادعاهایی گواهی می دهند.

بر پایه گزارش دیگری (که نویسنده آن حاجی اف است، واینخ ها - Vainakh فرزندان اتروسک ها، یعنی اقوام باستانی یی اند که در جزیره نمای آپنین Apennines در هزاره یکم پیش از میلاد زندگی می کردند و تاثیر شگرفی بر تمدن رُم گذاشتند. روشن است که داشتن خویشاوندی با اتروسک ها موجب سربلندی و بالندگی می گردد. این که چنین چیزی فرسنگ ها دور از واقعیت می باشد، برای چنین نویسندگان هیچ ارزشی ندارد و از نوشتن آن خم به ابرو نمی آورند.

تاریخ نویس اینگوش - کودزویف N. Kodzoev به «اثبات» رسانده است که قبایل باستانی کولخیدی یا کولخیسی (غرب گرجستان) به زبان باستانی اینگوش سخن می گفتند، اما پسان ها از سوی گرجی ها از گرجستان به قفقاز شمالی رانده شدند.

در پایان چند نمونه از تلاش های برخی از نویسندگان را می آوریم که می کوشند ثابت بسازند که واینخ ها (چچن ها و اینگوش ها) در گذشته باستانی صاحب دولت بوده اند. برای مثال ای. م. سیگاوری Sigauri در رساله خود در سال 1997 نوشت که چون واینخ ها شامل گستره الانیای دوره اوایل فئودالی بودند، از این رو الانیا - یک دولت ناخی شمرده می شود!

در کتاب «چچن ها: حال و گذشته» که در نگارش آن چند تن از نویسندگان دست دارند، سخن از دولت فئودالی قدیمی سده چهاردهم در سمیرس Smsir s گفته می شود که بنا به دلایل نامعلومی برای علم تاریخ ناشناخته است.

در اوستیای شمالی، برای برخی از دانشمندان (از جمله ب. و. تیخف، در ص. ص. 5-6 اثرش) این رویا مکاشفه می شود که دارندگان فرهنگ درخشان کوبان Koban در یک هزار سال پیش از میلاد ایرانی زبان بودند و در کوه های قفقاز مرکزی و در میان کوبانی ها «گروه های بزرگ توده های سکایی زندگی می کردند. از این رو، هیچ مشکلی در سوبسترات (زیر لایه) قفقازی بومی وجود ندارد و اتنوزنیز اوست ها ایرانی یا آریایی ناب اند. روشن است با نوشتن چنین نوشته های بی سروپایی، کانسپت آمیزه یی بودن اوست ها

یعنی همپیوندی سوبسترات (زیرلایه) تباری قفقازی بومی و بالالایه یا سوپرسترات ایرانی زبان سکایی- سارماتی- النی که با وزنین ترین داده های علمی همخوانی دارد و از سوی دانشمند بزرگ اوستی- آبایف مستدل گردیده است، نادیده گرفته می شود.<sup>106</sup>

...و اما اوج افسانه سازی و تاریخپردازی در اوستیا کتابواره نوشته شده به قلم و ل. حمیدوف و آ. چ. بالایف زیر نام «دیوید سوسلان، فردریک بارباروسا: الانیا سرزمینی از فلسطین تا بریتانیا» می باشد. در این اثر با خطوط درشتی برجسته شده است که «تنها تاریخ نویسان ملی می توانند تاریخ اوستیا را بنویسند!

چنین ادعا می شود که گویا تاریخ دیرین اوسیت ها «به گونه رمزی در پرده های اسرار و رازها در انجیل بازتاب یافته باشد». عسیای مسیح و مادرش مریم اسکیتی بودند- از اسکیت هایی که در زمان مسیح باشندگان فلسطین را می ساختند. از جمع دوازده تن حواریون مسیح (به پنداشت حمیدف و بالایف) یازده تن آن ها اسکیت بودند و تنها یهودای خابین یهود بود.<sup>107</sup> چنین می نماید که اوست ها نه تنها اسکیتی از کار برآمدند، بل حتا نیز ایرانیان شمالی و حتا ژرمن های خاوری- پاسداران سنت ها، زبان و فرهنگ باستانی آلمانی!

---

<sup>106</sup> . بسیار مهم است توجه داشت که پروفیسور کورنتسف آشکارا می نویسد که ایرانی زبان بودن سکایی ها- سارمات ها و الن ها با وزنین ترین داده های علمی همخوانی دارند. با این هم همه روزه نوشته های بی سر و پای به بازار آشفته مطبوعات ما عرضه می شوند دال بر تورکی زبان بودن این توده ها بی آن که حتا یک آوند هم آورده شود. -گ.

<sup>107</sup> . بسیار جالب است که اگر فرضیه اسکیتی بودن مریم و عیسی مسیح را بپذیریم و آن را از زاویه دید کسانی بنگریم که بدون توجه به همه داده های علمی اسکیت ها را تورک یا تورکی زبان می خوانند، آن گاه با این سفسطه رو به رو خواهیم شد که همه پیامبران از جمله مسیح باید تورک بوده باشند و این گونه جدا از این که همه یهودان تورکی و در اصل تورکی زبان از کار می برآیند (که پسان ها زبان خود را از دست داده بودند)، افسانه تورک بودن بابای آدم که پان تورکیست ها بارها آن را مطرح کرده اند، به اثبات می رسد! -گ.

بالتر از این، به پنداشت حمیدف و بالایف، «زبان اوستی در شالوده زبان ژرمنی قرار دارد و فریدریش یکم - امپراتور آلمان در سده دوازدهم از دودمان Hohenstaufen در اوستیا از تیره الگوزون ها برخاسته بود و مسقط الراس وی شهرک ارخیز سفلی در کرانه رود زیلینچوک Zelenchuk بزرگ بود.»

نیازی به گفتن ندارد که همه این یاوه سرایی ها و ژاژخایی ها دستاورد خیال پردازی و فانتزی نویسندگان آن ها اند و هیچ پیوندی با مسایل علمی ندارند.

آری!

علم را اندرین انجمن رهی نیست.

## چگونه در باره «نیاکان کبیر» افسانه پردازی می شود

(برگرفته از کتاب «تاریخ و خودآگاهی ملی»<sup>۱۰۸</sup>)

پدیدهء به نام «شبه تاریخ» یا تاریخ دستکاری شده، مسخ شده و تحریف شده، علل و عوامل عمیق و دلایل ویژه خود را دارد. رنگینی و چندپارچگی موزاییک تباری و فرهنگی منطقه قفقاز، شیفتگی زایدالوصف و بیش از حد توده های باشنده این دیار به ریشه و خاستگاه و گذشته های دور شان، نبود و یا توسعه نیافتگی سنت های تاریخی بومی نوشتاری و مکتوب، همراه با ولع برای خویشتن شناسی تاریخی و استقلال و هویت سیاسی در سال های اخیر بستر همواری را برای برای گسترش پدیده «شبه تاریخ» parahistory فراهم نموده اند.

شبه تاریخ نیازی به داده ها، اسناد، مدارک و شواهد انباشته شده در درازای دوره های طولانی ندارد. همین گونه نیازی به ارزیابی، بررسی، تدقیق، مطالعه، کاوش و ژرفنگری پیگیرانه و سامانمند مو به موی مدارک و مواد لازم، تجزیه و تحلیل همه جانبه آن ها و تدوین و پردازش مفاهیم پذیرا و متعادل و خردورزانه یی که برای علوم امر طبیعی شمرده می شوند، ندارد، بل به سرعت تیوری هایی می بافد و دیدگاه های خود را در باره حل مسائل حاد و مبرم به خورد جامعه می دهد. کنون شبه تاریخ با جلودویدن پیشاروی زمان به ویژه پویا و پرتکاپو گردیده است. هدف اصلی آن نه جستجوی حقیقت علمی، بل برآوردن سریع نیازهای دیکته شده از سوی سفارش دهندگان و لاف دانش زدن بر سر بازار و نان خوردن به نرخ روز است.

در همین بستر در قفقاز شمالی شمار چشمگیر آثار شبه علمی به این آشفته بازار آمده است که بایسته است روی آن درنگ کرد و آن را به گونه همه جانبه و عمیق تر از آن که ما

---

<sup>108</sup> . КАК СОЗДАЮТСЯ МИФЫ О «ВЕЛИКИХ ПРЕДКАХ

بررسی می کنیم، ارزیابی کرد. بر آنیم و باور داریم که تاریخ نگاری آینده بی توجه و بدون تجزیه و تحلیل این مسایل جالب از کنار آن رد نخواهد شد.

در دانشگاه دولتی روستوف چندی پیش و. پ. اولانف Ulanov VP از پایان نامه رساله علمی دکتری خود در زمینه مسائل مورد بحث در این جا (ایدئولوژی تباری-ملی قفقاز شمالی: الگوی کهن و جوهر اجتماعی آن-روستوف در کنار دن، 1999) دفاع کرد. [اما این تازه آغاز کار و گام نخست در این راستا است].

حقایق و واقعیت هایی به سرعت در حال دگر دیسی، نیازمند نشان دادن واکنش درخور و برداشتن گام های مناسب از سوی علوم پایه است. خوانندگانی که در بیشتر موارد کارشناس و برخوردار از آگاهی های به اصطلاح به روز شده نیستند، باید نه تنها از جلوه گری ها و مشاطه گری های شبه علمی، بل همین گونه علمی نیز آگاه باشند و باید تفاوت میان آن ها و تناقض بنیادین بین آن ها را بدانند و قادر به مقایسه یکی با دیگری باشند.

در این اثر ما تنها بر حقایق جداگانه و همین گونه مفاهیم مبتدل و تحریف شده تاریخ قدیم توده های قفقاز شمالی تماس می گیریم.

یکی از پوباترین و پرشورترین و سیاهکارترین نمایندگان دست اندر کار ساختن شبه تاریخ در قفقاز شمالی اسماعیل موسایویچ موسایف IM Miziev فقید بود- دکتر رشته تاریخ، باستان شناس؛ دارنده لقب دانشمند شایسته جمهوری کاباردینو-بالکاریا (که این لقب به او در سال 1994 اهدا شده بود). او زمانی، در زمینه مطالعات باستان شناسی این جمهوری و روشنایی افکنی بر تاریخ قرون وسطی بالکارها و قره چای ها خدمات بسیار و ارزنده ای انجام داده بود. اما در سال های دهه هشتاد و نود سده بیستم در دیدگاه های علمی او دگر دیسی های شایان توجهی رخ دادند. در آثار او مانند سایر آثار نوشته شده به قلم قفقازشناسان دیگر در این دوره به سرعت نشانه ها و ویژگی های اصلی تاریخ نگاری شبه علمی با همه گرایش های خاص آن، از این که «کدام توده ها دیرین تر و باستانی تر و بومی



تر اند» گرفته تا تبارز وسوسه ها و دل نگرانی ها در جستجوی «نیاکان کبیر و بافتخار» و سرزمین های پهناوری که گویا زمانی آن ها بر آن فرمان می رانده اند، دیده می شود.<sup>109</sup>

به گونه یی که در زیر خواهیم دید، با پویایی های موسایف Miziev مستقیم یا غیر مستقیم، طیف گسترده یی از افراد دارای تخصص های مختلف، از جمله دانشمندان دارنده درجات و عناوین علمی درگیر بودند که دیدگاه ها و درک شان از دایره علوم به دیدگاه های موسایف نزدیک بود.

موسایف در سال های اخیر زندگانی، چند کتابواره (جزوه و رساله) و مقاله منتشر نمود: «گام هایی به سوی سرچشمه های تاریخ تباری قفقاز مرکزی» (نالچیک، 1986) «تاریخ در کنار ما است» (گفتگو با کارشناس مسایل منطقه، نالچیک، 1990) «توده های کاباردا و بالکاریا در سده های سیزدهم و هژدهم (نالچیک، 1995) و ... افزون بر این ها، او در همکاری با کاژی (قاضی) لایانف Laypanov کتاب «در باره منشای توده های تورکی» (چرکاسک، 1993) را نوشت.

... سر انجام، در مجله ادبی و هنری «مینگی-تاو البروس» با همکاری جورتوبایف Dzhurtubaev مقاله بزرگی را زیر نام «تاریخ و فرهنگ معنوی مردم قره چای- بالکار (نالچیک، 1994) نشر کرد. نشریات برشمرده، همراه با شمار فراوان نوشته های بازتاب یافته در روزنامه ها تصور روشنی در باره دیدگاه ها و روش های موسایف به دست می دهد. هسته ایدئولوژیک این نشریات- آرمانگرایی لگام گسیخته در پرداز تاریخ قدیم توده های تورکی زبان است.

---

<sup>109</sup> . چنین بر می آید که آقای اسماعیل موسایف در سال های کار روی رساله دکتری در آلماتی به شدت زیر تاثیر اندیشه های اولتراناسیونالیستی و افسانه پردازی های پان ترکیستی برخی از پژوهشگران آن دیار قرار گرفته بود. زیرا بسیاری از ادعاهای «نوآورانه» او و برخوردش با مسایل تاریخی با برخوردهای نویسندگان قزاقستانی همانند می باشد.

او در رساله «گام هایی به سوی سرچشمه های تاریخ تباری قفقاز مرکزی» تلاش ورزیده است اندیشه به ظاهر بسیار پر طمطراقی را مطرح و به اثبات برساند دال بر این که گویا سومریان و کاسی های خاورمیانه میانه در هزاره های چهارم و دوم پیش از میلاد و همین گونه دارندگان فرهنگ باستان شناسی مایاکوپ در هزاره سوم پیش از میلاد در قفقاز شمالی؛ ساک ها، ماساگیت ها Massagets، اسکیت ها، آس ها، اوس ها و یاس های باشنده آسیای میانه و جنوب خاوری اروپا و آستانه قفقاز (در یک هزار سال پیش از میلاد و آغاز هزاره دوم پیش از میلاد) و... همه تورکی زبان بوده باشند و نیز کتیبه های آشوری و بابلی دوره پادشاهی اورارتوی در ماورای قفقاز (در سده هشتم پیش از میلاد) همه به زبان تورکی نوشته شده بودند.

او همین گونه ادعا می کند که سنگنبشته های زلینچوکسک Zelenchuk در منطقه علیای نزدیکی کوبان (سده یازدهم) و سرانجام نام های تباری و نامجای های فزونشمار و همین گونه نام رودها (هایدرونیم ها) و... همه دارای ریشه های تورکی اند.

در بُعد زمانی همه این مسایل روی هم رفته نزدیک به شش هزار سال و در بُعد مکانی گستره پهناوری از التای تا رود دانیوب و از کوه های اورال تا ایران را در بر می گیرند. پرسشی که مطرح می گردد، این است که چگونه می توان تورکی زبان بودن سومری ها و یا کاسی ها و یا هم دارندگان فرهنگ مایاکوپ شمال قفقاز را به اثبات رساند؟

موسایف باستان شناس، به این مسائل بسیار پیچیده که تا کنون کارشناسان رشته های زبان شناسی تاریخی و ریشه شناسی نتوانسته اند به گونه رضایت بخش به آن پاسخ بدهند و درمانده اند، با ساده انگاری دلبخواه ویژه شبه تاریخ پاسخ می گوید. او مواد زبانی بی بیش از حد مرموز و پیچیده را (در واقع سخن بر سر زبان های مرده و منقرض شده باستانی است)، به زعم خود تجزیه و تحلیل می نماید. برای نمونه، به گفته موسایف، نام های قدیمترین خدایان بت پرستان: «اینانا، ایشتار، مردوک و... تا همین کنون در محیط بالکاریا و قره چای حضور دارند:

«ایشت-ایشته» (معادل الله، الله، خدا، خدا!)،

«اینان سنن» (معادل Ollahiseni! ، Teyriseni)،

«ائا مرژه! (معادل مرژمه متن Mardzhama) (فریاد تایید کننده پاسخ مثبت)...

(نگاه شود به ص. ص. 21-22 کتاب «گام هایی به سوی سرچشمه های تاریخ تباری قفقاز مرکزی» (نالچیک، 1986)).

موسایف بی توجه به همه پیچیدگی های پژوهش های ریشه شناختی (ایتمولوژی) و بدون در نظر داشتن قوانین تکامل زبان ها در درازای هزاره ها، خودسرانه با تعویض یا جایگزین کردن فونیم ها یا واج های جداگانه با بهره گیری از وارونگی inversion، مواد زبانی باستانی را با موازین زبان تورکی دمساز و نمود می گرداند و به خواست خود تعبیر و تفسیر و رمزگشایی می نماید.

عین برخورد [ناسخته] با نام های پادشاهان اسکیتی، که به طور عمد به یمن هرودوت و دیگر نویسندگان عهد باستان شناخته شده اند، صورت می گیرد. می دانیم که نه تنها از سوی مجامع علمی کشوری، بل نیز از سوی محافل علمی جهانی؛ ایرانی زبان بودن اسکیت ها تثبیت گردیده است که در این زمینه تجزیه و تحلیل زبانی نام های شخصی سکاها نقش خود را بازی کرده است. با این هم به پنداشت موسایف نام اسکیتی ایشناک Ishnak- اس بیک (یعنی بیک آس ها) است.<sup>110</sup>

همین گونه، آتایی Athey و پاپایی- آته (پدر)

و تارگیتای Targitai - خدای تورکی تنگری Tangri (تثیری)

یا اتنارخ ethnarch - همه تاگارموس های Tagarmos قفقازی (همخون)، مادیا madiya - باثی است.

---

<sup>110</sup> . در این حال موسایف یا نمی دانسته است یا به عمد تجاهل می کرده است که «بیک» (شکل تحول یافته آن - بیک)، در واقع از بوگ (خدا) - ایرانی گرفته شده است و این واژه را تورک ها از سغدیان و یفتلیان همسایه خود به عاریه گرفته بودند و چنین واژه بی نمی توانسته است در دوره هرودوت تورکی بوده باشد. -گ.

موسایف نام ایزد بانوی سکاها تابتی - Tabiti را با نام آهنگر نارتی دیبات گره می زند و نام الهه آپی را با خدای شکار - آپسات Apsat و مانند این ها... (نگاه شود به همان اثر: ص. 56/35)

برخورد همانند موسایف با مواد تبارشناختی و قیاس های هوایی و ساده انگاری برداشت های او شگفتی برانگیز است. بی پایگی برداشت های ریشه شناسیک (ایتمولوژیک) موسایف از دید علمی با چشمان برهنه غیر مسلح قابل دید و ردیابی است و نیازی به رد کردن از نگاه کارشناسیک ندارد. با این هم او بارها سخن از همانندی های فزونشمار واژگان (لکسیکون) زبان سومری با زبان های بالکاری - قره چایی می راند و همین گونه از تورکی زبان بودن اسکیت ها!

یکی از نشاندهنده های اصلی خویشاوندی تباری-ژنیتیک ethnogenetic تورک ها و سکاها به باور موسایف، همانندی پیشه های شان (دامداری، شبانی و رمه داری)، خوراک، آداب و رسوم آن ها می باشد. هم سکاها و هم تورک ها فرش های نمادی و دیگر فرآورده های پشمی می ساختند، گوشت خشک شده (لاندی)، گوشت اسب و شیر مادیان و تمر شیر (دوغ) می خوردند و مردگان شان را در گورهای پشته یی به خاک می سپردند (همان جا، در ص. ص. 51-55).

این در حالی است که شباهت شرایط زیست محیطی همه کوچروان و چادرنشینان استپ های اورآسیا اشکال همانند اقتصاد دامداری و شیوه های مشابه زندگی را بدون بستگی از تعلق تباری و زبانی شان پدید آورده بود.<sup>111</sup>

---

<sup>111</sup>. شایان یادآوری است که شیوه زیست چادرنشینی و اقتصاد دامداری و کوچروی به عنوان یک شیوه زیست، در حدود 3500 سال پیش در استپ های اروآسیای میانه شکل گرفت و در درازای 1000 سال به گونه یک شیوه زیست سراسری در سراسر گستره پهناوری رایج بود. این شیوه زیست از 2500 سال پیش تا 1000 سال دیگر در سیمای اقتصاد نیمه کوچروی و نیمه زمینداری به زیست خود ادامه داد و از 1500 سال پیش به بعد با گذشت هر روز کم رنگ تر شده رفت تا این که با چیره شدن شیوه تولید زمینداری، تقریباً بیخی ریشه کن گردید.

آن چه مربوط می گردد به مراسم باستانی گور کردن و خاکسپاری اسپ های مردگان با صاحبانشان، چنین چیزی به بارزترین شکل آن، رسم و رواج بس کهنی است که بالکارها، قره چایی ها و اوستیی آن را نگه داشته اند.<sup>۱۱۲</sup>

شگفتی برانگیز است که موسایف حکایت هرودوت در باره اسکیت ها مبنی بر پیش کردن و دواندن (تعقیب) یک خرگوش (در آستانه نبرد با ارتش داریوش در 526 پیش از میلاد) را با صحنه همانندی که در آن چند کارگر بالکاری در هنگام حفاری های باستان شناسی تیم و. ف. میلر و م. م. کوالفسکی Kovalevsky در نزدیکی روستای بیلیم Bylym در سال 1886 از پشت خرگوشی دویده بودند، با هم پیوند می دهد. چنین چیزی سوء تفاهم جدی یی را موجب می شود. به منطق موسایف، این همانندی تصادفی نیست. خرگوش دوانی-سرگرمی سکاها بود و چون کارگران بالکاری از پشت خرگوشی دویده بودند، پس آن ها هم سکایی هستند!

موسایف (با فراموش کردن دیدگاه هایش در سال 1986، در زمینه شکلگیری تورک ها در خاورمیانه) و پسان ها همکارش- قاضی لایپانف Laipanov آغاز به پخش و تبلیغ این

---

در این حال، می دانیم که بیشتر تورانیان یا سکاها به همین شیوه زندگانی می کردند و با توجه به این که پس از تشکیل کنفدراسیون قبایل تورکی به رهبری تیره آشینا در سده های پنجم و ششم، تورکان که آمیزه یی از تورانیان و چینی ها و مغول ها بودند، با توجه به این که سوبسترات (زیرلایه) تباری شان را تورانیان می ساختند، روشن است چیزهای زیادی را از تورانیان دامدار و کوچرو به ارث گرفته بودند. این در حالی است که در آن هنگام چینی ها در مرحله پیشرفته تر زمینداری مسکون قرار داشتند و شهرها و آبادی های فراوان داشتند و نیاکان مغول ها هم با شیوه ماهیگیری زندگانی به سر می بردند. یعنی به گواهی همه داده ها تورک ها، دامداری و کوچروی و رمه داری را از نیاکان تورانی یا سکایی خود به ارث برده بودند.-گ.

<sup>112</sup>. نگاه شود به اثر محمدف: «فرهنگ و زندگی توده های اوستی، شهر اوردژانیکیدزه Ordzhonikidze، 1968، ص 375-395.

اندیشه نمودند که سرزمین آبایی، میهن و خاستگاه اصلی تورک ها در گستره میان رود ولگا و کوه های اورال قرار دارد و در این حال آشکارا ادعا کردند که این منطقه یکی از مناطقی است که در آن انسان ها سر از هزاره سیزدهم پیش از میلاد برای نخستین بار آغاز به رام کردن جانوران وحشی نموده بودند.<sup>۱۱۳</sup>

به دنبال آن یکی دیگر از نتیجه گیری های شگفتی برانگیز موسایف و لایپانف رونما می گردد: «علم ثابت ساخته است که تورک ها یکی از قدیمی ترین گروه های تباری بودند که بر روی زمین تشکل یافتند و نام تباری (اتونیم یا نامکسان) تورک دست کم نه پسانتر از دوره نوسنگی (نئولیت) تکامل جامعه انسانی پدید آمد بود.<sup>۱۱۴</sup> این گونه، این دو نویسنده امکان پدید آیی اتونیم تورک را حتا در عصر پالیئولیت (پارینه سنگی / دیرینه سنگی) مجاز می شمارند؟! طرفه این که در چنین گستره پهناور مکانی و زمانی که از سوی این دو نویسنده پرداز می گردد، خاستگاه تورکان باستان نه تنها گستره تمدن سومریان [، کاسی ها و دیگر تمدن های خاورمیانه و میانرودان-گ. ]، بل نیز سراسر گستره فرهنگ های باستان شناسی مایاکوپ Maikop، دنیپر میانه، آفاناسیف Afanasiev، اندرونوو، ریسمانداران یا طنابداران، فرهنگ های تاشتیکی Tashtyk، سکایی، سارماتی و تقریبا گستره همه فرهنگ های دیگر از جمله گورگانی را از ائولیت گرفته تا سده های میانی در بر می گیرد.<sup>۱۱۵</sup>

در این جا درنگ می نمایم و چند پرسش را مطرح می کنیم: چه کسی، در کجا، چگونه و از چه راهی تثبیت نموده که همو تورکان در هزاره سیزدهم پیش از میلاد برای نخستین بار جانوران وحشی را رام و اهلی نموده بودند؟ چه کسانی و چگونه تعیین نمودند که اتونیم

---

<sup>113</sup> Лайпанов К.Т., Мизиев И.М. О происхождении тюркских народов, с. 17.

<sup>114</sup> . Лайпанов К. Т., Мизиев И. М. Указ. соч., с. 114

<sup>115</sup> .(Мизиев И. М. История рядом, с, 11-36; Лайпанов К. Т., Мизиев И. М. Указ. соч., с. 16-118; Мизиев И. М., Джурту-баев М. Ч. История и духовная культура карачаево-балкарского народа, с. 12-71; Мизиев И. М. Народы Кабарды и Балкарии, с. 6-47.

«تورک» نه پسانتر از دوره ائولیت Eneolith پدید آمده بود؟ بی پایگی و نادرستی این گونه ژاژخواهی ها و پوچگویی های بی اساس و اثبات ناپذیر، هیچ گونه شک و هیچ تردیدی را بر نمی انگیزد و نیازی به رد کردن ندارد. همین گونه پیش می رویم: موسایف در یک مقاله ویژه به بررسی مساله قدمت برخی از روستاهای بالکاریا می پردازد. ببینیم دستاوردهای پژوهش های او چه است:

روستاهای Hulam - 800 سال، Habas - 2800 سال، بالکاریای بالا (علیا) - 3400 سال، چگم پایین - 3500 سال، روستای بیلیم - 5000 سال، شهر نالچیک - حد اقل 5000 - 6000 سال قدمت دارند.<sup>۱۱۶</sup>

از دید موسایف روستاها و شهرک های قره چایی اندکی جوان تر اند: او می نویسد: در Uchkulane, Indish, Hurzuk و Kart-Djurt 2800 سال می شود زندگی با جوش و خروش ادامه دارد.<sup>۱۱۷</sup> این که چگونه نویسنده این «تاریخ» شگفتی بر انگیز به گونه بی سابقه بی قادر به تثبیت قدمت باستانی این مناطق نشیمنی گردیده است، برای ما روشن نیست. برای مثال، از دید او شهر نالچیک - پایتخت جمهوری کاباردین و بالکار در واقع دیرین ترین شهر باستانی در جهان نمایانده شده است که نه آتن، نه سمرقند و نه ایروان و نه روم نمی توانند از دید قدمت با آن همآورد شوند!

جان مطلب در آن است که موسایف زمان پدیدآیی شهرک های معاصر را از روی سایت های جداگانه باستان شناسی و یا حتا یافته های تصادفی در دور و بر این نواحی تعیین می کند. اما پرسشی که مطرح می گردد، این است که چه رابطه یی میان این سایت های باستان شناسی و مناطق نشیمنی کنونی هست؟ آخر بین این آثار باستانی و روستاها و شهرک های مدرن شکاف های زمانی یی به درازی صدها و حتا هزاران سال هست و از همین رو، سخن گفتن از تداوم زندگی بی وقفه در چنین شرایطی به هیچ رو قابل توجیه نیست.

---

<sup>116</sup>. Мизиев И. М. Возраст наших населенных пунктов. Журнал "Минги-тау", 1995,1, с. 135-136.

<sup>117</sup>. همان جا، ص 136-137

به گونه یی که تروچیلین VP Torchilin خاطر نشان ساخته است، اصل بسیار دلخواه و مطلوب برای اسکولیست ها- مصادره به مطلوب *petitio principii* بود که مبتنی بر فرافکنی و گریز از بحث با اتکا بر مبانی یی بود که خود نیاز به اثبات دارند. این شایع ترین نوع استدلال در شبه علوم است.<sup>۱۱۸</sup>

ناپیوستگی هیستوریوگرافیک (عدم تداوم تاریخنگارانه) و انکار فاکت های تثبیت شده در مطالعات قفقاز شناسی منجر به ناپایداری و بی ثباتی و پریشانگویی در آثار چاپ شده موسایف گردیده است. موسایف با نشان دادن «حقایق» همان گونه که در بالا اشاره شد، در کتاب «گام ها.....» میهن اصلی و خاستگاه تورک ها را در بین النهرین (دجله و فرات) جا می دهد- سرزمینی که آن ها که در آن تمدن سومر را پدید آوردند.<sup>۱۱۹</sup> این در حالی است که او در آثار بعدی خود ادعا می کند سرزمین آبایی و نیایی بومی تورک ها گستره میان اورال و ولگا است.<sup>۱۲۰</sup>

عین همین گونه ایده ها در اثر باهمی نوشته شده با همراهی قاضی لایانف توسعه می یابند. اما ایشان دیگر «حضور برخی از اتنوس های پاراتورکی *pratyurok* (نیاکان تورکان) را در آسیای مرکزی تا آمدن کتله های اصلی پاراتورکی از ولگا و اورال منتفی نمی دانند. یعنی امکان این احتمال را که خاستگاه و سرزمین آبایی و نیایی بودوباش اتنوس تورک می توانسته است در آلتای و نیز جنوب سایبریا، منطقه پیرامون بایکال، شمال مغولستان و تووا بوده باشد، رد نمی کنند.<sup>۱۲۱</sup> با چنین آشفته گویی و پریشانگویی در ارزیابی ها نمی توان درک کرد که موسایف و هموندانش سرزمین آبایی و میهن اصلی تورک ها را در کجا جا می دهند- در گستره میان ولگا و اورال، در منطقه بین النهرین دجله و فرات یا در آسیای

---

<sup>118</sup>. Торчилин В. П. Указ. соч., с. 90-91

<sup>119</sup>. Мизиев И. М. Указ. соч., с. 30-33.

<sup>120</sup>. Мизиев И. М. История рядом, с. 14-50; он же Народы Кабарды и Балкарии, с. 6-9

<sup>121</sup>. همان جا، ص 28، 115



مرکزی؟ چنین می نماید که آن ها برای تورکان دو خاستگاه قابل بوده باشند - گستره بین ولگا و اورال و آسیای مرکزی.

در نوشته های موسایف دگردیسی هایی دیگری هم رخ داده بودند. در کتاب «گام ها...» او می کوشد اثبات نماید که آس ها و سارمات ها - الن ها از دید تباری و زبانی گروه های با زادگاه های مختلف بوده اند. آس ها- اوس ها و یاس ها از دید موسایف فرزندان اسکیت های تورکی زبان بودند و سارماتی ها و الن ها هم توده های ایرانی زبان.<sup>۱۲۲</sup> مگر در آثار اخیرش، او استدلال می کند که سارماتی ها، سیمریان، مادها و دیگر مردمان باستان هم تورکی زبان بوده اند.<sup>۱۲۳</sup> اما این که چگونه و چرا سارمات ها و الن ها از قبایل ایرانی زبان به تورکی زبان تبدیل شدند، هیچ توضیحی داده نمی شود. افزون بر این ها، موسایف یک اعلامیه دارای بار کانسپتوئل هم صادر می کند: «علم روشمند (متدیك) هیچ آوندی از منابع اولیه در دست ندارد که تایید کننده ایده ایرانی زبان بودن الن ها باشد.<sup>۱۲۴</sup>

روشن است چنین چیزی درست نیست. ایرانی زبانی قوم الن نه تنها از سوی محافل علمی داخلی بل نیز از سوی محافل علمی جهانی بارها و بارها ثابت شده است. ما در این باره در بالا یاد آور شدیم. اما آن چه مربوط می گردد به اسکیت ها، البته، همه چیز به این سادگی و آسانی یی که در نگاه نخست می نماید، نیست: الن ها، سارمات ها و اسکیت ها - توده های ایرانی زبان ناب دوران باستان بودند. شالوده آنان می توانسته ایرانی شمالی باشد. با این هم در ترکیب اتحادیه های قبیله یی آنان می توانسته اند گروه های تباری دارای زبان های غیر ایرانی از جمله تورکی هم شامل شوند. اما چنین چیزی تصورات ما در باره شالوده تباری اسکیت ها، سارمات ها و الن ها را چونان قبایل ایرانی زبان تغییر نمی دهد.

---

<sup>122</sup>. Мизиев И. М. Шаги к истокам..., с. 35-161.

<sup>123</sup>. Мизиев И. М. История рядом, с. 73-137; его же. Народы Кабарды и Балкарии..., с. 6-23.

<sup>124</sup>. Мизиев И. М. История рядом, с. 109

دیدگاه های موسایف همین گونه در باره قپچاق ها- پولوفی ها Polovtsy دچار دگردیسی ریشه یی شده بودند. در آغاز موسایف نقش تاریخی قپچاق ها را در تاریخ سیاسی و تباری قفقاز شمالی می پذیرفت. چنانی که نقش آن ها را در اتنوزنیز ethnogenesis قره چای ها Karachai و بالکارها به رسمیت می شناخت. اما در سال های بعد در آثار او تمایلاتی در راستای دست کم گرفتن، نادیده گرفتن و چشمپوشی نقش قپچاق ها، از جمله در روند اتنوزنیز برجسته شده بودند. او در سال 1994 به وضوح اعلام کرد:

«قپچاق ها، به گونه گسترده در استپ های جنوب روسیه سر از سده دوازدهم شناخته شده اند. در قفقاز شمالی، به ویژه در مناطق مرکزی آن هیچ گونه اسناد مکتوب و یا سایت های باستان شناسی که گواه بر حضور آنان باشد، ضبط نشده است.»<sup>۱۲۵</sup> روشن است این هم درست نیست. پولوفی ها در قفقاز شمالی حضور داشتند. چنین چیزی هم در منابع مکتوب بازتاب یافته است به ویژه در منابع گرجی و همین گونه سایت های باستان شناسی بسیار معروفی هم هستند- گورگان ها، تندیس های یادبود سنگی نام نهاد «زنان سنگی».<sup>۱۲۶</sup>

هیچ کس از پژوهشگران برخوردار از بینش عینی و صالح قفقاز نمی تواند در این شک داشته باشد که قپچاق های پولوفی در سده های یازدهم تا چهاردهم میلادی سرزمین های پهناوری را در قفقاز شمالی در دست داشتند و کم و بیش با پویایی در ریختیابی

---

<sup>125</sup> Мизиев И. М., Джуртубаев М. Ч. История и духовная культура карачаево-балкарского народа, с. 18.

<sup>126</sup>. Федоров-Давыдов Г. А. Кочевники Восточной Европы под властью золотоордынских ханов. М., 1968;  
Плетнева С. А. Половецкие каменные изваяния, САИ, вып. Е 4-2. М., 1973;  
Анчабадзе З. В. Кыпчаки Северного Кавказа по данным грузинских источников.  
Материалы научной сессии по проблеме происхождения балкарского и карачаевского народов. Нальчик, 1960; и др.

تباری ethnogenesis بالکارها، کاراچی ها، کومئک ها Kumyk و... شاید هم توده های دیگر منطقه شرکت داشتند.

در نوشته های شبه تاریخ نویسندگان pseudohistorians قفقاز شمالی و همچنین همه آفرینندگان و سازندگان شبه علم parascience به پیمانگه گسترده از شیوه ها و روش های کلاهبرداری، سیاهنمایی، لجن پراکنی و فریبکاری بهره گرفته می شود و هنگامی که دیدگاه های غیر علمی ایشان با آثار علمی سایر پژوهشگران ناهمخوان و ناسازگار از کار می برآید، به گونه بسیار مبتذل، نوشته های دیگران را یا از ریشه تحریف می کنند و یا هم بدون دلیل و برهان رد می کنند و یا هم با سکوت از کنار آن می گذرند.<sup>۱۲۷</sup>

درست با بهره گیری از همین گونه روش ها و شیوه ها ناسخته موسایف و لایپانف با «نظریه های منقرض شده و رنگباخته» محققانی چون یو. کلاپورت، و. ای. میلر، واسیلی آبایف، یو. گ. علی یف، و. ای. مارکووین V. I. Markovin، و. م. باتچایف VM Batchaev و. ن. کامینسکی، خ. خ. بیجایف Bijoy و بسیاری دیگر برخورد نموده اند.

موسایف و لایپانف ملاحظات انتقادی اکادمیسین س. ال. تیخوینسکی در باره مسائل حاد علم تاریخی ملی را «بی شرمانه» خواندند، آثار هندو اروپاشناسان بزرگی چون گامریکیلی Gamrekeli و. و. ایوانف را لغزش آمیز ارزیابی کردند.<sup>۱۲۸</sup>

شاید نزد خوانندگان یک پرسش مشروع مطرح گردد: چگونه، تحت چه شرایطی و چرا-ره آورد های این چنین «پژوهش های مشکوک» پدید آورده می شوند و نه تنها از سوی

---

<sup>127</sup>. Чеченов И. М. Основные формы и методы вульгаризации ранней этнической истории Северного Кавказа. Актуальные проблемы археологии Северного Кавказа. Тезисы докладов. М., 1996, с. 159.

<sup>128</sup>. Мизиев И. М. Шаги к истокам..., с. 14, 76, 132, 141;

его же. История рядом, с. 26-137;

его же. О создателях майкопской культуры. СА, 1900, №4^131 -137;

его же. В плену угасшей теории. Газ. "Кабардино-Балкарская правда", 14Л 1.1992; Лайпанов К. Т., Мизиев И. М. Указ. соч., с. 3.

کسانی مانند موسایف و همراهانش، بل نیز شمار بسیاری از جستجوگران و جویندگان «نیاکان کبیر و افتخار آفرین» به خورد آگاهی عمومی توده ها داده می شوند؟

پاسخ های مشخصی به این پرسش ها هم در آثار نوشته شده به قلم ما و هم دیگر نویسندگان در یک رشته مقالات داده شده است.<sup>۱۲۹</sup>

افسانه پردازی هیستوریوگرافیک (اسطوره سازی تاریخ نگارانه)، همان گونه که در بالا یاد کردیدم، تبدیل به یک چتر و پوشش حمایتی ایدئولوژیکی دلبخواه دکتربین ها یا آموزه های تباری و سیاسی نه تنها در منطقه قفقاز شمالی، بل در سراسر روسیه چند ملیتی شده است. برای مثال، در منطقه ولگا-ایده «چواشستان بزرگ» جلوه گر است که بر شالوده بلغارهای ولگایی باستانی و خداجویی چواشی ها استوار می باشد.<sup>۱۳۰</sup>

در تاتارستان **ذکی یف** در تلاش آن است تا تورکی زبان بودن اسکیت ها را به اثبات برساند.<sup>۱۳۱</sup> [طرفه این که ذکی یف در برخی از نوشته های خود بر آثار موسایف که دیگر بیماری و بی پایگی آن هویدا و آشکار شده است، استناد می کند-گک].

خیالبافی ها و رویاپردازی های تاریخی همانندی در باره رومانیای قرون وسطی کبیر که گویا تقریباً سراسر خاور و بخش باختری اروپا را از قفقاز شمالی و جزیره نمای کریمه گرفته

---

<sup>129</sup>. СА, 1990, 4; РА, 1994, 1; Тезисы докладов XV, XVI, XVIII, XIX "Крупновских чтений по археологии Северного Кавказа", состоявшихся в Махачкале - 1988 год, Ставрополе - 1990, Кисловодске - 1994, Москве - 1996; Межнациональные конфликты на Кавказе: методика их преодоления. Тезисы докладов международной конференции. М., 1995; Современное состояние и перспективы развития исторической науки Дагестана и Северного Кавказа. Махачкала, 1997; и др.

<sup>130</sup>. Филиппов В. Р. Грезы о "Большой Чувашии" Этнографическое обозрение, 1995, 6, с. 11-118

<sup>131</sup>. Юсупов Р. А., Гарипова Ф. Г. Рец. на: Закиев М, 3. Проблемы языка и происхождения волжских татар. Казань, 1986; Журн. "Советская тюркология", 4, 1988, с. 116-117.

تا دریای بالتیک در بر می گرفت و زیر پوشش داشت، در مولدووا به ظهور رسیده است که تاریخدانی به نام اندره گروز در اثرش زیر نام «دولت رومانیا» به رشته نگارش کشیده است. گروه خاطر نشان می سازد که انگیزه نگارنده در نوشتن این اثر، نه عشق آتشین به پابندی به حقیقت تاریخی، بل نشان دادن واکنش در برابر «وابستگی مبتذل سیاسی» می باشد.<sup>۱۳۲</sup>

نوشته دست داشته گنجایش بررسی و ارزیابی مفصل و همه جانبه مسایل یاد شده و برشمرده در بالا را ندارد. از این رو، بی آن که به این مسایل پردازیم، دوباره به بررسی کتاب موسایف بر می گردیم.

کسانی که به گونه رسمی بر این اثر تقریظ نوشته اند، و نیز ویراستاران علمی این اثر، کارشناسان دارای دیپلم از نهادهای علمی اند. مانند تبارشناسان و دکترهای علوم آ. ای. موسا آقاییف و ک. م. تفی یف، داکتر شامانف، و همین گونه زبانشناسانی چون پروفیسور احمدف، پروفیسور گازیف (قاضی یف) و دیگران و همین گونه کارشناسانی در رشته های باستان شناسی و تاریخ باستان. به سخن دیگر، این ها کسانی اند که به گونه اختصاصی به مسایل اتنوژنیز ethnogenesis و تاریخ تباری قفقاز پرداخته و در باره آن مطالعات عمیق کارشناسانه ندارند. با این هم تقریظ های مثبتی بر کتاب موسایف نوشته اند.

نقش ویژه یی در انتشار رساله پر سر و صدا، هنگامه بر انگیز و شهر آشوب موسایف «گام ها...» را ویرایشگر علمی و نویسنده پیشگفتار این اثر - پروفیسور وینوگرادف و نویسنده سخن آخر کتاب - ای. احمدف بازی نمودند (هر دو باشند شهر نالچیک - پایتخت جمهوری خودگردان کاباردین و بالکار اند - گ.ک.).

دلیل چنین پشتیبانی در تراز بالای علمی از سوی دانشمندان دارای القاب چه می باشد؟ ناگزیریم به یاد بیاوریم که موسایف در این کتاب سعی در متقاعد کردن خوانندگان دارد که گویا «علم تاریخی ما تقریباً در تراز سده نوزدهم جا می زند و در میان قفقازشناسان

---

<sup>132</sup> .Феликова Л. Говорят, они с Поволжья, как и мы. "Российская газета". 14.01.1998

Caucasiologists اسکولاسیسم و دگماتیسم فرمانفرما است و خود او تنها کسی است که «تفسیر نوین و همخوان با واقعیت های تاریخی از منابع مشخص را با تجزیه و تحلیل دقیق و نقد همه جانبه همه استدلالات پیشین نویسندگان به دست می دهد.»

...و او برای نخستین بار همانندی های سومریان با بالکارها و قره چایی ها و همین گونه شباهت های اسکیت ها با توده های تورکی زبان را وارد مدار علمی گردانیده است و مانند این...<sup>۱۳۳</sup> در این حال، درک مواضع وینوگرادوف و احمدف هنگامی که آن ها نیز سخن از برخوردهای «برنامه یی»، «سفارشی»، «الگو بردارانه»، تقلیدی، «یک پهلوی»، «استنسیل» و رویکردهای ناسخته پژوهشگران در زمینه مطالعات تاریخ قدیم تباری قفقاز شمالی بر زبان می آورند و در همان زمان بر ماهیت نوآورانه روش ها و پردازش نمادهای تاریخی در کتاب موسایف بر زبان می رانند، دشوار است.<sup>۱۳۴</sup>

وینوگرادف و احمدف با یادآوری و تاکید بر بحث برانگیز بودن برخی از داوری ها، برداشت ها، ارزیابی ها و نتیجه گیری های کتاب موسایف، و با اعتراف بر این که کتاب آشکارا «برخی از عناصر نژاد پرستی تورک» را در بر دارد، با گرمجوشی خواندن آن را به خوانندگان به این دلیل سفارش می کنند که گویا دارای «بسیاری از مسایل نو» بوده باشد. به توصیف وینوگرادف «تاریخ نگاری یی که در آن تفسیرها و تاویل های گزینشی مسایل بحث برانگیز جنجالی چیرگی دارد» و ... «تاریخ تباری قفقاز شمالی شاید تنها از کتاب «گام ها...» آغاز می شود.<sup>۱۳۵</sup>

---

<sup>133</sup>. Мизиев И. М. Шаги к истокам..., с. 10-15, 158-161. Этот авторский пафос еще можно понять.

<sup>134</sup>. Виноградов В. Б. Назревшая проблема и поиски путей ее решения.

Предисловие к книге: Мизиев И. М. Шаги к истокам..., с. 5-8;

Ахматов И. Х. Своевременная книга. Послесловие. Там же, с. 162-164.

<sup>135</sup>. Виноградов В. Б. Там же, с. 5.

احمدف نیز گفته های او را تکرار می کند: «موسایف می کوشد مساله خفته یی را از جا تکان بدهد ... مساله مطالعه زبان و تاریخ بالکارها و قره چایی ها و دیگر توده ها را.<sup>۱۳۶</sup>»

در این رابطه بایسته است خاطرنشان سازیم که بسیاری از ایده ها و برداشت های کتاب موسایف - «گام ها...» نه تنها بی پایه و مایه اند، بل نیز نو و بکر نیستند. در این باره در آثار علمی بارها سخن گفته شده است.

در باره همانندی و شباهت ظاهری و یا هم غیر شکلی زبان سومری با زبان تورکی در اواخر سده گذشته نویسندگان برخی از کشورها مانند ترکیه و جمهوری آذربایجان، قزاقستان و... نوشته بودند، اما این نوشته ها با انتقاد کارشناسان رو به رو گردید.<sup>۱۳۷</sup> در همین زمینه آر. گ. احمدیانف - کارشناس زبان شناسی تاریخی (لینگویست) با به نقد کشیدن کتاب «س. ش. چاگدورف زیر نام «منشای گنستر یاد ها» می نویسد: «چاگدورف بر اساس نشانه های ظاهری واژه های جداگانه تورکی - مغولی و هندوایرانی و... تلاش ورزیده است گویا موجودیت کدامین جامعه زبانی و فرهنگی واحد مغولی - تورکی - سومری را ثابت بسازد.» اما فرضیه هایی از این دست، به هر پیمانیه هم که پیگیرانه تدوین نشده باشند، مادامی که در یک چهارچوب انطباقی به اندازه کافی جدی و دقیق و مفصل با داده های تاریخی، باستانشناسی و زبانشناسی آورده نشوند، به سان کاخ شیشه یی می مانند.<sup>۱۳۸</sup>

منتفی نیست که آقای احمدف - زبانشناس که روشن است تاریخدان نمی باشد، شاید نتوانسته بود مسائل بس پیچیده مطرح شده در کتاب موسایف «گام ها ...» را درست درک کند. اما این فاکت را که داکتر وینوگرادف - ویراستار کتاب، کارشناس تاریخ قدیم و باستان شناس و متخصص مسائل سکاها و سارمات ها می کوشد ادعای رد شده از سوی علم

---

<sup>136</sup>. Ахматов И. Х. Там же, с. 163-164.

<sup>137</sup>. см. Чеченов И. М. Указ. соч., с. 149-153

<sup>138</sup>. Ахметьянов Р. Г. Об историзме в этимологии. Теория и практика этимологических исследований. М., 1985, с. 71.

در باره تورکی زبان بودن سومری ها، اسکیت ها و سارمات ها و... را به عنوان اندیشه نوین در تاریخنگاری و شایسته چاپ با تیراژ بزرگ می داند، چگونه توضیح داد؟

به گونه یی که چچنف نوشته است، بدیهی است، چنین چیزی نه تنها ناشی از نداشتن صلاحیت کافی او در مسائل مورد نظر، بل نیز تمایل به گرم ساختن و کارچاق کنی بازار آشفته کنونی نشرات و مطبوعات می باشد که برای جلب توجه گروه های فزونی شمار خوانندگان به نوشته های آگنده و سرشار از گزافه گویی ها و ستاشگری ها در باره عظمت گذشته و استثنایی نیاکان عرضه می شوند.<sup>۱۳۹</sup> روشن است با حمایت از این گونه اندیشه های موهوم و گمراه کننده که می توانند به سرعت فضای تهی بین علم و آگاهی های روزمره را پر کنند، به راحتی می توان در میان سیل خوانندگان سیمای بس مطلوب و شهرت و محبوبیت هر چند هم ساختگی و فریبنده و مصنوعی به دست آورد.

ما در بالا یادآور شدیم که پدیده شبه علوم در تاریخنگاری آن چنانی که در نگاه نخست به نظر می آید، بی ضرر نیست. باید نیک متوجه بود که برعکس سخت زیانبار است. پخش اندیشه های شبه علمی در نشریات پرتیراژ از طریق کانال های گوناگون رسانه یی و اطلاعاتی، به برانگیختن و مسموم ساختن اذهان افراد ساده، ناآگاه و بی صلاحیت و پیدا کردن و جذب پیروان فزونی شمار می انجامد. برای مثال، آقای علیشف (علی شاه یف) - کارگر ساده یک کارخانه خانه سازی در شهر نالچیک در نوشته یی ادعا کرده است که «کشف بزرگ زبان شناسیک اسماعیل موسایف در زمینه قرابت زبانی بالکارها و سومریان باستان در یک مقیاس گستره شگفتی ساز است و می تواند به ستاره قطب راهنما و نور هدایت در پیچ و خم مبحث شناسایی تاریخ سومریان برای همه دانشمندان سراسر جهان مبدل گردد!» علیشف باور راسخ دارد که جدا از دیدگاه های رسمی علوم پژوهشگاهی و دانشگاهی (البته، از دید او) «حالا دیگر باید همه کارشناسان رشته زبانشناسی تاریخی سراسر جهان ناگزیر خواهند شد خویشاوندی زبان های تورکی با زبان سومری را بپذیرند!»<sup>۱۴۰</sup>

---

<sup>139</sup>. Чеченов И. М. Указ. соч., с. 150-151.

<sup>140</sup>. Алишев А. Что означает "шумер"? Газ. "Альтернатива", 10.07.1991.



ناگفته پیداست که «کارشناسان زبان شناسی تاریخی سراسر جهان» این گونه نتیجه گیری های قطعی را باید با خیال راحت و بی چون چرا بپذیرند!

ایده ها و احکام شبه علمی (که در بالا از آن ها یاد آور شدیم) که از سوی «نوآوران» بافته و در عرصه علمی عرضه می شوند و اذهان عمومی را شکل می دهند، در سال های اخیر نمایندگان جنبش های اجتماعی و سیاسی و حتا مقامات رسمی جمهوری های قفقاز شمالی را مجذوب خود ساخته اند که در سخنرانی های رسمی خود در مورد مسائل روابط میانباری، اداری- ارضی، اصلاحات، فرهنگ و آموزش و پرورش عمومی از این گونه اندیشه ها سخن می گویند.<sup>۱۴۱</sup>

شماری از نسخه های جداگانه شبه تاریخی در برنامه های درسی هم رخنه کرده اند. مثال برجسته در زمینه کتاب درسی «تاریخ کاباردینو-بالکاریا» است که در سال 1995 در نالچیک منتشر و به تایید تاگاپسویف Thagapsoev - وزیر آموزش و پرورش این جمهوری- ت هم رسیده است. وزیر در مقدمه یی که بر درسنامه نوشته است، می گوید که «این کتاب به عنوان یک کتاب درسی برای دبیرستان ها توصیه می شود، اما همچنین می تواند در سایر نهادهای آموزش همگانی مورد استفاده قرار گیرد.<sup>۱۴۲</sup>

کتاب زیر نظر پروفیسور کومثکف T. X. Kumykov و با ویراستاری وی و اسماعیل موسایف نام آشنا برای ما چاپ شده است. شگفتی برانگیز نیست که ویراستار دوم این اثر

---

<sup>141</sup>.Чеченов И. М. Новые негативные явления в освещении древней истории Северного Кавказа. XVIII "Крупновские чтения" по археологии Северного Кавказа (тезисы докладов) Кисловодск, 1994, с. 10-12;

его же:

К вопросу о состоянии историко-археологической науки на Северном Кавказе в условиях перестройки и реформ. Межнациональные конфликты на Кавказе: методика их преодоления. Тезисы докладов Международной конференции. М, 1995, с. 17-18.

<sup>142</sup>. История Кабардино-Балкарии. Учебное пособие. Нальчик, 1995, с.

(موسایف) در برگ های درسنامه که باید به شدت اکادمیک و دانشگاهی باشد، اندیشه های موهوم و مشکوک خود را هم گنجانیده است.

در نتیجه، در کتاب درسی (درسنامه) شکاف ها و اظهارات نادرست و متناقض با مستندات علمی بسیاری پدید آمده است که مولفان آن در باره آن ها هیچگونه توضیحاتی نمی دهند. نمونه برجسته آن: در فصل های اول و دوم کریف- باستان شناس BM Kerefov به درستی اشاره می کند که در شکلگیری فرهنگ مایاکوپ Maikop برخی از توده های تازه وارد از آسیای صغیر- شاید Hutts مشارکت داشتند و سیمریان، سکاها و الن ها ایرانی زبان بودند.<sup>۱۴۳</sup> این در حالی است که در فصل های سوم و چهارم موسایف استدلال می کند که همه این قبایل تورکی زبان بودند. حالا دیگر روشن نیست که آموزگاران و دانش آموزان گفته های کدم یک را باور کنند؟<sup>۱۴۴</sup>

موسایف در یکی از مقالات خود نوشته است: «مسئولیت بزرگی که بر دوش دانشمندان که باید بسیار با دقت و سنجیده بر مسائل بسیار حساس گذشته های دور و امروز تماس های میانباری روشنی بیفکنند، گذاشته شده است، قابل درک است.

... تعصب در پوشش دادن میراث اقوام باستانی، جدا از این که ما آن را بخواهیم یا نه، سایه منفی یی بر مناسبات معاصر بر جا می گذارد.»<sup>۱۴۵</sup> ما با این گفته های او همنوا هستیم. اما دردمندان چنین تعصبی در همه نوشته های موسایف و نیز دیگر آفرینندگان شبه علوم و تاریخ پردازان «نوین» گستره کثیرالمله قفقاز شمالی به چشم می خورند که ما روی به برخی از آن ها کم و بیش در فصل های آینده کتاب درنگ خواهیم کرد.<sup>۱۴۶</sup>

---

<sup>143</sup>. История Кабардино-Балкарии, с. 11 -29.

<sup>144</sup>. там же, с 71 -129.

<sup>145</sup>. Мизиев И.М. Кипчаки и балкарцы. Газ. «Советская молодежь», 24.03/ 1987.

<sup>146</sup>. ما در این جا به هیچ رو قصد نداریم همه کتاب را ترجمه کنیم. از این رو، به مصداق مشت نمونه خروار به ترجمه گوشه هایی از این کتاب بسنده کردیم.-گ.

147 **ایرانیزاسیون و تورکیزاسیون منطقه قفقاز مرکزی**

<sup>147</sup> کوزنتسف و.ا.، ایرانیزاسیون (Iranization) و تورکیزاسیون (Türkization) منطقه مرکزی قفقاز، مسکو، 1997، // آثار و یادمان های تاریخی دوره های پیش از بودوباش اسکیت ها و دوره اسکیتی در جنوب خاوری اروپا // مواد و پژوهش ها در زمینه باستان شناسی روسیه، شماره یکم، تدوینگر: با ویرایش Munchaev RM و Olkhovsky VS، پورتال «باستان شناسی روسیه»، 2006.

Кузнецов В. А., Иранизация и тюркизация Центральнокавказского субрегиона, М., 1997, // Памятники предскифского и скифского времени на юге Восточной Европы // Материалы и исследования по археологии России, № 1, Редактор: под ред. Мунчаева Р.М., Ольховского В.С.

پروفسور داکتر ولادیمیر کوزنتسف (زاده 1927)، بزرگترین الن (آلن) شناس جهان، داکتر علوم تاریخ و باستان شناسی، کارشناس بنام و پرآوازه تاریخ باستان قفقاز است. او بیش از چهار ده (در سال های 1965-2007) مدیر شعبه تاریخ و باستان شناسی پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی اوستیای شمالی بود. او در همین سال ها کاوش های فزونشمار باستان شناسیک را در قفقاز انجام داد که دستاوردهای بس ارزنده یی به همراه داشتند. کوزنتسف مولف آثار فزونشماری در باره تاریخ الن ها و در کل تاریخ و باستان شناسی قفقاز است که برخی از آثار او به زبان های انگلیسی، فرانسه، ترکی و سایر زبان ها ترجمه شده اند. در کل 15 اثر او در خارج از روسیه (از جمله دواثر در پاریس) چاپ شده است.

آخرین شهکار او «سیری در تاریخ باستان» در 2010 منتشر شد. او طی بیش از نیم سده زندگی علمی - اکادمیک، صدها اثر (از جمله بیش از بیست کتاب)، چند ده کتابواره و شمار فراوان مقاله نوشت. از مهم ترین آثار او «اوچرک تاریخ الن ها» است.

**یادداشت گزارنده:** مقاله دست داشته، در واقع یک کتابواره (رساله یا جزوه) است در 50 صفحه. با توجه به حجم بالای آن، از ترجمه برخی از بندهایی که برای خوانندگان پارسی زبان از دیدگاه علمی دارای اهمیت اصولی و دلچسپ نیستند، صرف نظر کردیم. -گ.

به رغم مطالعات طولانی تاریخی و باستان شناسیک در باره پیچیده ترین و چند قومی ترین منطقه فدراسیون روسیه - قفقاز شمالی، انباشت انبوه منابع و توسعه علمی مثبت، تاریخ تباری (اتنیکی) این منطقه تا هنوز به پیمانہ بایسته مورد پژوهش قرار نگرفته است.

درک عینی علمی تاریخ تباری توده های قفقاز شمالی بر پایه تجزیه و تحلیل و سنتز مجموعه منابع، در کل، هم از لحاظ پشتوانه و پایه «منبعی»، هم از لحاظ تراز کنونی نظریه های تباری و هم به لحاظ نیاز اجتماعی (که به هر حال، در شرایط قفقاز شمالی به اندازه کافی بالا است) عقب مانده است.

ایده ها و تعمیمدهی های جالب تدوین شده از سوی چچنف (Chechenov)، وینوگراف (Vinogradov)، ابرامووا (Abramova)، کثرئفوف (Kerefov)، کووالفسکایا (Kovalevskaya) و دیگر باستان شناسان، بیشتر به مسایل کلی اما روی هم رفته، جداگانه می پردازند. در این حال، رساله های ناسخته از لحاظ جهتگیری های میزیف (Miziev) و لایپانف (Laypanov)<sup>۱۴۸</sup> از سوی کامینسکی (Kaminsky)، کوزنتسف (Kuznetzov)؛ گاکلویف (Gagloyev)، چچنف، مارکوفین (Markovin) و...<sup>۱۴۹</sup> سخت به باد انتقاد گرفته شده اند. کارهای جدی و ارزشمند و سزاوار ستایشی در بررسی تاریخ تباری اوایل سده های میانه قفقاز شمالی، نسبتا به تازگی از سوی آ. و. گادلو و و. ب. کووالفسکایا انجام شده است.<sup>۱۵۰</sup>

قفقاز شمالی را معمولا، به سه زیرمنطقه تقسیم می کنند: شمال باختری، مرکزی و شمالی خاوری. در زیر ما تنها به بررسی ناحیه قفقاز مرکزی می پردازیم.

---

<sup>148</sup> [Мизиев И. М., 1986; Лайпанов К. Т., Мизиев И. М., 1993]

<sup>149</sup> [Каминский В. Н., 1988, с. 272-281; Кузнецов В. А., 1987]

с. 133-135; Гаглоев Д. С., 1987; Чеченов И. М., 1990, с. 144-153; Чеченов И. М., 1994, с. 10-12; Марковин В. И., 1994, с. 59, 60]

<sup>150</sup> [Гадло А. В., 1979; Он же, 1994]، [Ковалевская В. Б., 1988]

جهات اصلی تاریخ تباری قفقاز مرکزی، یعنی سرزمین هایی میان رودخانه های «لابا»ی بزرگ (Bolshaya Laba) در باختر و ارگون در خاور (این مرزها را ما به گونه مشروط و مفروض می پذیریم)، می توانند به شرح خصوصیات بستر یا زیر لایه تباری قفقازی (Caucasian ethnic substratum) و روابط پیچیده آن با جهان ایران باستان و تورک باستان، یعنی به روابط سنتی کوهنشینان و دشت نشینان مربوط گردند. درست همین روابط، عوامل طولانی تبارزایی بی اند که نقش تعیین کننده یی را در منطقه قفقاز مرکزی در شکل اوستی های کنونی، بالکارها و کاراچایی ها بازی نمودند. در حالی که در بیرون از منطقه قفقاز مرکزی، مردم بومی آبخازی- ادئگی (Adyghe) و خانواده های زبانی وایناخ- داغستانی (Vainakh-Dagestani) حفظ گردیدند.

در این جا، روندهای تباری عهد کهن به راه های دیگری رفتند. جریان فرآیندهای تباری باستانی در این منطقه، نه تنها با منافع اقتصادی و مشوق ها تعیین شدند، [لاوروف، ل. ای، 1978]، بل نیز با ویژگی عمودی محیط جغرافیایی طبیعی (vertical natural geographic environment).

در قفقازشناسی، تقسیم قفقاز به سه منطقه پذیرفته شده است:

- منطقه استپی (دشتی - جلگه یی) آستانه قفقاز (Ante steppe)،
- منطقه هموار دامنه یی (کوهپایه یی)
- و قفقاز کوهستانی.

چنین پذیرفته شده است که هر منطقه از روی توابع (functions) خود در فرآیندهای تباری- ژنتیکی جدا شده است: استپ های آستانه قفقاز، عبارت است از حاشیه استپ های جنوبی روسیه (southern Russian periphery). استپ های شمالی دریای سیاه، همواره در دست کوچی ها بوده است (گفتنی است که تا به سده هژدهم، زمین های سیاه در

کالمیکستان «خاراگازار» نام داشتند).<sup>۱۵۱</sup> استپ آستانه قفقاز در سده هژدهم هنوز به نام «دشت کومان» یاد می شد.<sup>۱۵۲</sup>

در قفقاز کوهستانی دشوارگذر، قبایل قفقازی بومی بودوباش دارند. همواری های دشت و دامنی، بیشتر مطلوب و مساعد از دید محیط زیست، در درازای تاریخ، گستره آمیزش ها و پیوندها میان کوهنشینان و دشت نوردان بوده است. آمیزش های میانباری در همه مناطق، اما چنین به نظر می رسد که بیشتر در منطقه تماس دامنه ها روان بوده باشد. آن چه گفته شد، در گام نخست به ایرانیان باستان بر می گردد.

### 1. اسکیت ها. مرحله نخست ایرانیزاسیون:

ظهور دیرین ترین هندو ایرانیان در گستره قفقاز شمالی - مساله بحث برانگیزی است که در دائره فرضیه های بسیار محتاطانه مطرح شده، قرار دارند. مجازترین و محتمل ترین فرضیه در زمینه از دید ما، کنون نسخه مطرح شده از سوی ادوین گرانوفسکی (EA Grantovsky) در باره منشاء هندوایرانی دارندگان فرهنگ کاتاکومبی (Catacomb culture) (فرهنگ گورستان های دخمه یی) در هزاره دوم پیش از میلاد، می باشد.<sup>۱۵۳</sup>

ایرانی زبان بودن کیمیری ها (Cimmerians)،<sup>۱۵۴</sup> درست مانند واقعیت حضور آن ها در قفقاز مرکزی، به اندازه کافی مدلل نشده است. بنابراین، بررسی مسائل مورد علاقه را از حقایق درخور اعتماد تثبیت شده حضور اسکیت ها در آستانه قفقاز شمالی آغاز می کنیم.

مدت ها بودوباش اسکیت های ایرانی زبان را در استپ ها و دامنه های قفقاز شمالی نمی پذیرفتند. کنون دیگر، بیشتر به دلیل تلاش های کروپنف<sup>۱۵۵</sup> (EI Krupnov) و کاوش های

---

<sup>151</sup> . [Эрдниев У. Э., 1970, с. 10]

<sup>152</sup> . [Pallas P. S., 1799, с. 172]

<sup>153</sup> . [Грантовский Э. А., 1970, с. 21, 37-41, 358, 359, 370]

<sup>154</sup> . [Абаев В. И., 1965, с. 125]

<sup>155</sup> . [Крупнов Е. И., 1960]

تازه باستان شناسیک، این پندار نادرست کنار گذاشته شده است. تثبیت شده است که استپ های آستانه قفقاز (Ciscaucasia)، به شمول منطقه آستانه کوبان، زیستگاه شکل اسکیت ها سر از آغاز سده هفتم پیش از میلاد بوده است.<sup>156</sup>

گذشته از آن، به باور برخی از اسکیت شناسان، پادشاهی اسرار آمیز «اشکوز» (Ishkuz) بازتاب یافته در منابع نوشتاری آشوری همین جا قرار داشت - از جایی که اسکیت ها به سوی آسیای صغیر دست به لشکرکشی زدند.<sup>157</sup> اسکیت ها به این جا پس از لشکرکشی های آسیای مقدمی شان بازگشته بودند.<sup>158</sup> اکنون بیش از صد یادمان و اثر تاریخی اسکیتی مربوط سده های هفتم - پنجم از 43 مکان جغرافیایی،<sup>159</sup> در قفقاز شناخته شده است که شالوده استوار باستان شناسیک برای آرایه های تاریخی به شمار می رود.

نقشه برداری آثار باستانی ناب اسکیتی و یادمان های بومی با عناصر فرهنگ اسکیتی، چاپ شده در یک تحقیق خاص،<sup>160</sup> فارمات فشرده پیشروی آثار اسکیت ها را در منطقه دامنه یی در قفقاز مرکزی نشان می دهند (مهم ترین یافته ها - ولنی آول و نارتان (Nartan) در کاباردین و بالکاریا، ایستگاه نیکولایفسکایا در اوستیای شمالی<sup>161</sup> و بسیار کمتر پیشرو در اعماق قفقاز شمال باختری و داغستان است.

چنین به نظر می رسد که اسکیت ها با پیشروی در یک جبهه گسترده در کوهپایه های قفقاز مرکزی، از داغستان و منطقه بودوباش قبایل میوتو-پروتوآدنگی (Meotic-) protoadygs) در غرب گذر کرده بودند.

---

<sup>156</sup> .[Мурзин В. Ю., 1990, с. 9, 16, 26, 69]

<sup>157</sup> .[Мурзин В. Ю., 1990, с. 47; Махортыx С. В., 1991, с. 103]

<sup>158</sup> .[Петренко В. Г., 1983, с. 47, 48]

<sup>159</sup> .[Махортыx С. В., 1991, с. 5]

<sup>160</sup> .[Махортыx С. В., 1991, с. 7, 9, рис. 1; 2]

<sup>161</sup> . [Махортыx С. В., 1991, с. 116, 117]

سرازیر شدن (projection) اسکیت ها به اعماق دامنه ها از شهر «منرالنی بی ودی» (آب های معدنی Mineral Waters) - کوه های بیش تاو (Beshtau) تا شهر پیتیگورسک (Pyatigorsk) (پنجکوه) آغاز می شود. این جناح (flank) باختری آن است. این روند در خاور، به روستای شلکوفسکی (Shelkovsky) و جریان پایین آب یا پستاب (سفلی) رود تریک (Terek) می رسد. این جناح خاوری آن است. پهنای گستره یاد شده اسکیتی از باختر به خاور، در خط مستقیم به 280 کیلومتر می رسد.

در قلمرو تعریف شده «سرازیری اسکیتی» (درست مانند منطقه کوهستانی)، قبایل بومی دارنده فرهنگ کوبان (Koban) زندگی می کردند، که در زمان پیش از آمدن اسکیت ها شکل یافته بودند (مرز تقویمی پایینی - سده دوازدهم پ. م.)<sup>۱۶۲</sup> و از نگاه ژنتیکی با جهان ایران باستان در کل و با اسکیت ها علی الخصوص ربطی نداشتند.

آخرین و کامل ترین نقشه برداری از بناهای تاریخی فرهنگ کوبان،<sup>۱۶۳</sup> همپوشانی شایان توجه گستره های فرهنگ های کوبانی و اسکیتی در قفقاز مرکزی را نشان می دهد. چون یادمان های هر دو فرهنگ در حدود یک گستره، اساسا همزمان اند، برای بازسازی فرآیندهای تباری، این چنین نتیجه گیری ها دارای اهمیت اصولی است.

بدون ورود به بحث در باره جزئیات، به منظره پرداز شده به طور کلی می پردازیم و تلاش می ورزیم جهات کلی منشای تباری و فرهنگی را درک نماییم.

هنوز در سال 1949 و. آبایف (Abaev) - زبانشناس نامدار گرجی نوشت: «روشن است، ال های بیگانه و آمده به این جا از دیاران دیگر، در سرزمین هایی که در قفقاز به اشغال درآوردند، بیابان تهی از آدمیان را نیافته بودند. برعکس، با مردم قدیمی و باشندگان دیرین این سرزمین برخورد کرده بودند. باید چنین پنداشت که زبان آنان، شاید با زبان های دیگر مردمان بومی قفقاز خویشاوند بوده باشد. آوندی در دست نداریم بپنداریم که این جمعیت

---

<sup>162</sup> [Крупнов Е. И., 1969, с. 16]

<sup>163</sup> [Козенкова В. И., 1989, с. 253, карта 24]



بومی پیش از ایرانی سرزمین النیا (alania) و اوستیا همه کشته شده و یا مرده بودند. خیلی بیشتر احتمال دارد که آنان با ایرانیان تازه وارد آمیزش یافته و مخلوط شده بودند و این پیوند خویشاوندی، شالوده نوع تباری اوستی کنونی را ریخته بود.<sup>۱۶۴</sup>

عین ایده ها را آبایف در گزارش خود در سال 1966 گنجانیده بود. تنها افزوده بود که «هیچ نظریه اتنوژنیتیک (ethnogenetic) در باره اوستی ها، که فاکت مخلوط شدن قبایل اسکیتی - سارماتی با باشندگان بومی دیرین را در نظر نگرفته باشد، نمی تواند به عنوان نظریه بی همخوان با دانش امروزی، پذیرفته شود.<sup>۱۶۵</sup>

آن چه در بالا در باره انطباق گستره های یادمان های اسکیتی و فرهنگ کوبانی در حدود قفقاز مرکزی گفته شد، به معنای رخنه متقابل دو فرهنگ باستان شناسیک دارای ریشه های مختلف در یک دیگر و همچنین آمیزش دو تبار دارای خاستگاه مختلف با همدیگر می باشد. این محدوده، گستره اختلاط تباری ایرانیان و بومیان قفقازی، ظاهراً دیرین ترین محدوده در قفقاز شمالی می باشد. این گستره تماس های تباری درون منطقه یی است که با «نفوذ عمیق توده های بزرگ گویشوران یک زبان در قلمرو گویشوران زبان دیگر» مشخص می گردد.<sup>۱۶۶</sup>

پیوندها و آمیزش های درون منطقه یی تباری در جریان مدت طولانی، پیامدهای پردامنه ژنیتیکی به همراه داشته است. در واقع، مهاجرت دسته جمعی یک گروه تباری به گستره بودوباش گروه تباری دیگر، (در پیوند با دوره مورد مطالعه) با فتوحات به همراه بوده است.

می توان پنداشت که استیلای کوبانی ها از سوی اسکیت ها، بیشتر محتمل می باشد. هر چه باشد، م. پ. ابرامووا خاطر نشان می سازد که مواد باستانشناسیک به دست آمده از دوره

---

<sup>164</sup> [Абаев В. И., 1949, с. 78, 79]

<sup>165</sup> [Абаев В. И., 1967, с. 18]

<sup>166</sup> [Серебренников Б. А., 1956, с. 36]

اسکیت ها و سارمات ها، از زون تماس های کوهپایه یی، «نظر به نوع فرهنگ های مربوطه شان، بسیار نزدیک تر به آثار تاریخی دشت ها اند تا کوه ها»<sup>۱۶۷</sup> که می تواند تسلط عناصر ایرانی زبان دشت نشین را در این جا هنوز در مرحله اسکیتی بر پایه مواد باستانشناسیک تایید نماید.

اسکیت شناس دیگر - و. گ. پترنکو (VG Petrenko) بی پرده تر می نویسد که «اسکیت ها، با پیشروی در آستانه قفقاز، قبایل کوهی را از این جا راندند و قسما سرکوب نمودند».<sup>۱۶۸</sup> در همان زمان، پترنکو، نفوذ رو به رشد فرهنگ کوبانی را در مواد به دست آمده از آرامگاه اسکیتی نارتان (Nartan) در مجتمع اواخر سده های ششم - پنجم پ. م.، تثبیت می کند<sup>۱۶۹</sup> که به گمان غالب، نه تنها به آمیزش فرهنگی، بل نیز اختلاط تباری قبایل زیرلایه یی (substratum) کوبانی و قبایل بالا لایه یی یا زیرلایه یی (superstrate) اسکیتی در این مرحله پیوندهای آغاز شده کوبانی - اسکیتی گواهی می دهد.

آمیزش های درون منطقه یی کوبانی - اسکیتی برای درک ریشه و خاستگاه تباری مردم اوستی که به گونه ارگانیک با روند ایرانیزاسیون بخشی از باشندگان بومی قفقاز شمالی بسیار مهم است.

آمیزش های شرح داده شده کوبانی - اسکیتی، در سده های هفتم - پنجم پ. م.، مبنایی را به دست می دهند تا در باره نخستین و دیرین ترین مرحله آغاز ایرانیزاسیون زبانی - تباری و دور آغاز شده روند اختلاط تباری در اواخر این مرحله سخن گفت.

---

<sup>167</sup> [Абрамова М. П., 1984, с. 29]

<sup>168</sup> [Петренко В. Г., 1984, с. 71]

<sup>169</sup> [Петренко В. Г., 1989, с. 220, 223]

مهم آن است که از لحاظ جغرافیایی همه این ها به منطقه تماس دامنه قفقاز مرکزی، یعنی به آن گستره که در حدود آن در اعصار بعدی، ایرانیزاسیون ادامه یافت و گهواره توده های باشنده اوایل سده های میانه النی گردید، بر می گردد.

در این راستا، یک بار دیگر به «استیلای» بخش شایان توجهی از گستره کوبانیا از سوی اسکیتی ها (هر چند آرامگاه های گورگانی اسکیت ها در منطقه جنوب کوبان هم موجود است) و شمال داغستان توجه می کنیم. این امر ممکن است نشان دهد که در این جا فرآیندهای فشرده ایرانیزاسیون روان نبودند و آمیزش های تباری دارای بار حاشیه یی بودند. گروه های قومی ادئگی (Adyghe) - ابخازی و وایناخ (Vainakh) - داغستانی در حدود قلمرو یاد شده مشمول اختلاط و همگونسازی (اسیمیله) نشده بودند و هویت تباری مستقل باستانی خود را حفظ نموده بودند.

برداشت ها و نتیجه گیری های ما در باره تماس های میان منطقه یی (intraregional) کوبانی - اسکیتی شامل منطقه کوهستانی قفقاز مرکزی نمی شود. در این جا، فرآیندهای تباری به گونه دیگری روان بودند و در باره زون کوهستانی ما می توانیم تنها بر آمیزش های حاشیه یی استدلال نماییم که برآیند (نتیجه) مادی آن - عناصر فرهنگ اسکیتی در دره های قفقاز مرکزی می باشد.<sup>170</sup> اما درست عناصر، نه مجتمع. ما نمی توانیم در باره اسکان اسکیت ها در منطقه کوهستانی سخن بگوییم.

## 2. سارمات ها، مرحله دوم ایرانیزاسیون:

در مرحله بعدی آمیزش ها و پیوندهای میان منطقه یی کوبانی - اسکیتی در داخل قفقاز شمال خاوری حضور ساورومات ها یا سارمات ها آغاز به تثبیت شدن می نماید. ناحیه شکلگیری فرهنگ سارماتی سده های هفتم - چهارم پ. م. شمال تر از قفقاز شمال خاوری واقع است.<sup>171</sup>

---

<sup>170</sup> . [Техов Б. В., 1980, с. 72-81]

<sup>171</sup> . [Смирнов К. Ф., 1964, с. 191, рис. 84]

بدیهی است که قفقاز شمال خاوری، حاشیه جهان سارماتی شده بود. در همین، تفاوت ماهوی از اسکیت ها است که (چنانی که کنون برخی از پژوهشگران می پندارند)<sup>۱۷۲</sup> در شمال قفقاز شکل یافته بود که در آن تریاد (سه گانه) معروف اسکیتی شکل گرفته بود.<sup>۱۷۳</sup>

گورگان هایی واقع در نزدیکی روستای اچیکولاک (Achikulak) و باژگان (Bazhigan) در جریان سفلی (پستاب یا پایین آب) رود کومه، و گورگان های گویتینی (Goytin) (که در آن و. ای. مارکوفین (Markovin) کاوش های باستان شناسی انجام داده بود و دستاوردهای آن از سوی و. ای. وینوگرادف<sup>۱۷۴</sup> (Vinogradov VB) و دیگران تفسیر شده اند)، از گورگان های سارماتی به شمار می روند.

وینوگرادف با اشاره به گستره بودوباش سارمات ها در شمال خاوری قفقاز می نویسد: «آثار تاریخی استپ آن سوی رود تریک (زاتیریچیا Zateretchya) را می توان همچون یادمان های ناب سارماتی شمرد».<sup>۱۷۵</sup> پیوند آن ها با یادمان های گروه ولگا-دنی سارماتی آشکار به نظر می رسد.<sup>۱۷۶</sup>

آمیزش های تباری سارمات ها با بومیان کوبانی از دید من مبهم و بی ثبات بوده اند: عناصر فرهنگی سارماتی در آرامگاه بومی لوگوفی<sup>۱۷۷</sup> سده های ششم-پنجم پ. م. با مکانیسم آمیزش های حاشیه یی پیوند دارند، در حالی که گورگان های گویتینی (Goytin) در دامنه کوهستان، نفوذ واقعی گروه سارمات ها را در اعماق سرزمین دارندگان نسخه شرقی فرهنگ کوبانی نشان می دهد و در نتیجه ما واقعیت آمیزش های درون منطقه یی را داریم.

---

<sup>172</sup> . [Мурзин В. Ю., 1990, с. 16, 26, 47]

<sup>173</sup> . [Петренко В. Г., 1989, с. 228]

<sup>174</sup> . [Виноградов В. Б., 1972, с. 46-58]

<sup>175</sup> . [Виноградов В. Б., 1972, с. 59]

<sup>176</sup> . [Максименко В. Е., 1983]

<sup>177</sup> . [Мунчаев Р. М., 1963, с. 211]

به گفته باستان شناسان، این آمیزش ها چندان پردامنه (مانند آمیزش های درون منطقه یی با اسکیت ها در قفقاز مرکزی) نبودند. با این هم، انگیزه های آمازونی حماسه اوستی نارت (Nart) را که من با اقامت سارمات ها در قفقاز شمالی مرتبط دانسته ام،<sup>۱۷۸</sup> امکان می دهد خصلت به پیمانہ بسندہ پویای تماس ها با سارمات ها و بومیان را گمان زد.

وینوگرادف که این مساله را اختصاصی مطالعه کرده است، به این نتیجه رسید که پس از لشکرکشی های اسکیت ها، پیکان تعیین کننده تعامل بومیان با سارمات های باشنده شمال کرانه های کسپین، بیشتر روابط با باشندگان منطقه ولگا بوده است، و گاهی هم با باشندگان جنوب کوه های اورال؛ و درآمدن آستانه قفقاز به حوزه نفوذ «جهان سارماتی» زمینه را تا اندازه یی [برای آمیزش های بیشتر-گک.] فراهم نمود و موفقیت اسکان نیرومند سارمات ها را در قفقاز شمالی در سده های بعدی از پیش تعیین کرد.<sup>۱۷۹</sup>

به گفته بانو ابرامووا، در عهد سارماتی یعنی در سده سوم پ. م. - سده چهارم میلادی نیز جریان روندهای تباری تابع بستگی آن ها به لندشافت های خاص مرکزی قفقاز بود: در کوه ها قبایل دارنده فرهنگ بعدی کوبانی به بودوباش ادامه می دادند که با ثبات سنت های پایدار کهن مشخص می شوند. در حالی که در منطقه دشت های دامنه ها، قبایل دارای مبدای سارماتی چیرگی داشتند و یا هم قبایلی که به شدت با سارمات ها یا دیگر ایرانیان مخلوط شده بودند.<sup>180</sup>

در ناحیه های پربار دشت های دامنه های کوه ها کماکان نه تنها عناصر قدیمی (اسکیتی) ایرانی تجمع یافته بودند، بل نیز گروه های نو رسیده باشندگان ایرانی زبان که از سوی شمال سرازیر بودند - سارمات ها که سر از سده سوم پ. م. به پیمانہ گسترده از آن سوی ولگا به

---

<sup>178</sup> . [Кузнецов В. А., 1980а, с. 45-65]

<sup>179</sup> . [Виноградов В. Б., 1971, с. 182, 183]

<sup>180</sup> . [Абрамова М. П., 1989а, с. 272]

سوی غرب و جنوب غرب، به استپ های کرانه های شمالی دریای سیاه و آستانه قفقاز آغاز به راه افتادن نموده بودند.<sup>۱۸۱</sup>

ابرامووا سایت های باستان شناسی عهد سارماتی دامنه های کوه ها را به دو گروه محلی تقسیم می کند: گروه خاوری و گروه باختری. گروه خاوری در زاتیریچی (Zatereche) (در آن سوی رود تریک)، یعنی در شرق تریک (Terek) موقعیت دارد و گروه باختری در کاباردیا-پیتی گوریا (Kabardino Pyatigorye) یعنی در غرب رود تریک. یادمان اصلی گروه خاوری- آرامگاه خانکالی (Khankalskaya) سده چهارم پیش از میلاد- سده یکم میلادی است.<sup>۱۸۲</sup> اما این آرامگاه باشندگان بومی است که دستخوش سارماتیزاسیون گردیده بودند.

یادمان های اصلی گروه غربی- آرامگاه های نژنی ژولاتسکی (Nijni- Dzhulatsky) (۱۸۳ و چگمسکی (Chegemsky)<sup>۱۸۴</sup> اند. در گورستان های گروه خاوری، حفره های گورستانی سنتی دیده می شود، در حالی که در گروه باختری، نوآوری هایی به شکل بیشتر دخمه ها پدیدار می گردد.<sup>۱۸۵</sup> به پنداشت بانو ابرامووا، حقایق ارائه شده به حفظ همان جمعیت بومی در فراسوی رود تریک (زاتیریچیا (Zatereche) اشاره می کنند و هم این که زاتیریچیا هم در زمان اسکیت ها، و هم در آن زمان، محیطی حاشیه یی و نسبتاً امن بوده است.<sup>۱۸۶</sup>

گستره گروه باختری بحث دیگری است. موجودیت دیرین ترین دخمه ها در این جا، که به باور ابرامووا<sup>۱۸۷</sup> یکی از نمونه های نخستین دخمه های النی سده میانه یی گردیدند، و همچنین

---

<sup>181</sup> [Смирнов К. Ф., 1984, с. 118-123]

<sup>182</sup> [Виноградов В. Б., Петренко В. П., 1984, с. 15-36]

<sup>183</sup> [Абрамова М. П., 1972]

<sup>184</sup> [Керэфов Б. М., 1985, с. 135-259]

<sup>185</sup> [Абрамова М. П., 1989б, с. 8]

<sup>186</sup> [Абрамова М. П., 1989, с. 15]

<sup>187</sup> [Абрамова М. П., 1989б, с. 5]

دیگر نوآوری های سارماتی، در فرهنگ مادی بومی مبنایی را به دست دادند تا بپنداریم که قلمرو کاباردیا- پیتیگوریا (Kabardino-Pyatigorje) برای رخنه و تهاجمات سارمات ها بیشتر باز بوده است: «قلمرو گروه باختری در سده های سوم- یکم پ.م. بیشتر در معرض استیلای کوچروان ایرانی زبان نسبت به گستره خاوری بود». افزون بر این، ابرامووا موجودیت مردم بومی قدیمی مخلوط شده با اسکیت ها را (در مرز عصر میلادی) در این جا مجاز می پندارد. و سپس بعد از آن حضور باشندگان ایرانی شده (Iranicized) را<sup>۱۸۸</sup>

من مایل هستم با برداشت ابرامووا در باره فضای باز و چشم انداز قابل دسترس بودن بیشتر کاباردیا- پیتی گوریا موافقت کنم که در زیر هنگام بررسی وضعیت در اوایل سده های میانه تایید خواهد شد.

پیشرفت روند اتنوژنیتیک و ایرانیزاسیون باشندگان دشت های دامنه های کوهستانی در عهد سارماتی را، تنها می توان به شکل عمومی ترصد کرد. دلیل چنین چیزی، وضعیت منابع و حضور «لکه های سفید» بر روی نقشه باستان شناسی می باشد.<sup>۱۸۹</sup> اما کاملاً به وضوح به نظر می رسد که منطقه کوهستانی هنوز هم تقریباً برای کوچروان دشت نورد دسترس ناپذیر باقی می ماند و استاتوس قدیمی گستره بومیان کوبانی بعدی را حفظ می نماید. در این مرحله دوم ایرانیزاسیون، روابط قبایل کوهستانی با ساورامات ها و سارمات ها در چهارچوب تماس های حاشیه یی باقی می ماند.

آمیزش ها و پیوندهای درون منطقه یی در قلمرو عمدتاً کاباردیا- پتی گوریا رخ می دهد و بعد در غرب در حوضه علیای کوبان، جایی که در آن حفظ هسته تباری قبایل سارماتی سیراک ها (Siraces) ممکن است و در آثار باستان شناسی زوبوفسکو-وزدویژنسکووا

---

<sup>188</sup> [Абрамова М. П., 1989a, с. 276]

<sup>189</sup> [Абрамова М. П., 1989a, с. 269, карта 25]

(Zubovskaya Vozdvizhenskoe) تمثیل گردیده است.<sup>۱۹۰</sup> اگر چه ابرامووا به این گونه لوکالیزاسیون سیرک ها اعتراض می کند.<sup>۱۹۱</sup>

سمیرنوف و وینوگرادوف می پندارند که میانرودان رودخانه های کوبان و لابای بزرگ در سده های سوم- دوم پ. م. کانون اتحاد قبیله یی سیراکی گردیده بود.<sup>۱۹۲</sup> که (برخلاف دیدگاه وینوگرادف) با شناسایی قانع کننده رودخانه قدیم آخاردی (Achard)، تایید می گردد که در آن، به گفته استرابو،<sup>۱۹۳</sup> سیراکی ها با کوبانی ها زندگی می کنند.<sup>۱۹۴</sup> با این هم، همه کارشناسان با این ملاحظات موافق نیستند. برای مثال، به باور انفیمف (Anfimov)<sup>۱۹۵</sup> کشیدن مرز میان میوت ها (Meotians) و سیراک ها در لابا صائب نیست و نفوذ سیراک ها به نواحی خاوری آن سوی کوبان (Zakubanye) را باید نه به سده سوم پ. م. ، بل مقارن اواخر سده های دوم- اول پ. م. -زمان گروه اصلی گورگان های زوبوفسکو- وزدویژنسکی (Zubovsko-vozdvizhenski) ، مقارن دانست.

ابرامووا، مرکز اتحادیه سیراک را در خاور کرانه های دریای آزوف در کرانه راست کوبان سفلی جا می دهد، که در آن بیش از چهار صد آرامگاه سده های سوم- یکم پ. م. کشف گردیده است.<sup>۱۹۶</sup> اما این ویرایش ها منظره اصولی را تغییر نمی دهند: حضور گروه سیراکی در آن سوی کوبان (زاکوبانیا) خاوری شک و تردیدی بر نمی انگیزد و در این منطقه واقع در همسایگی قفقاز مرکزی در غرب هم، ما روند تشکل فرهنگ سینکرتیک (syncretic culture) (همتایی- به عربی- توفیقیه) را می بینیم، ترکیب عناصر میوتین (Meotian)

---

<sup>190</sup> . [Кузнецов В. А., 1962, с. 70-72; Кузнецов В. А., 1967, с. 63-65;

Виноградов В. Б., 1965, с. 117]

<sup>191</sup> . [Абрамова М. П., 1993, с. 2]

<sup>192</sup> . [Виноградов В. Б., 1965, с. 111-113; Смирнов К. Ф., 1952, с. 13, 14]

<sup>193</sup> . [Страбон, 1964, с. 480]

<sup>194</sup> . [Каменецкий И. С., 1965, с. 99; Марченко И. И., 1984, с. 68, 69]

<sup>195</sup> . [Анфимов Н. В., 1975, с. 50]

<sup>196</sup> . [Абрамова М. П., 1989б, с. 19]



بومی و سارماتی که دربرگیرنده فرهنگ سارماتی و عناصر فرهنگ بومی میوتی می باشد که دیگر در سده پنجم پ. م. آشکار دیده می شود اما به خصوص به وضوح در سده های سوم- یکم پ. م. دیده می شود.<sup>۱۹۷</sup>

چنین بر می آید، محق خواهیم بود هر گاه در پشت سر این روندها، آمیزش های دورن منطقه یی و اختلاط و خویشاوندی های تباری را ببینیم که در سراسر گستره دامنه های کوهی گروه غربی (به گفته ابرامووا) می بایستی آغاز پدیده بس مهم برای موضوع مورد بررسی ما- شکلگیری یک بستر یکپارچه متشکل از زیرلایه جامعه نو تباری را می گذارد که در برخی از مطالعات قفقازی، نوپدیدآیی تباری (ethnic neoplasms) همچون برآیند روندهای اسیمیلاسیون (همگونسازی) و «فرهنگ پذیری» (acculturation) نام گرفته است.

در پیوند با قفقاز شمالی قدیم، کثرثفوف (BM Kerefov)، این ایده را در سال 1978 بر پایه شواهد باستان شناسی پیشنهاد کرد. با سخن گفتن در باره تعامل قومی سارمات ها و بومیان در قلمرو کاباردینو- بالکاریا، او به نتیجه «همگونسازی یکی از اجزای یاد شده در بالا و پدیدآیی تبار از ریشه نو (new ethnic entities)، به پیمانۀ چشمگیر متفاوت از سارمات ها و بومیان، که وارث و گیرنده پایدارترین سنت های فرهنگ های معنوی و مادی هم زیر لایه یا بستر (بومی) و هم لایه بالایی سوپرسترات (سارماتی) بودند؛ رسید.<sup>۱۹۸</sup>

تئوری مدرن اتنوزنیتیک بر آن است که همگونسازی برای تبار همگون کننده (assimilable) (بالا لایه یا تباری که تبار دیگری را مورد اسیمیلاسیون قرار می دهد)- ترانسفارماسیون (transformation) (دگرگونی، تحول یا استحاله) است و برای تبار همگون شونده یا زیر لایه (assimilating)- «یکی از اجزای تکامل».<sup>۱۹۹</sup> از این جا چنین بر می آید که در روند آمیزش های دورن منطقه یی در گستره تماس قفقاز مرکزی در زمان

---

<sup>197</sup> . [Каминский В. Н., 1987, с. 40]

<sup>198</sup> . [Керефов Б. М., 1978, с. 18; Он же, 1988, с. 101, 102]

<sup>199</sup> . [Бромлей Ю. В., 1983, с. 241]

اسکیتی، مهم ترین روند امتصاص یا جذب (absorption) زیر لایه قفقازی از سوی لایه بالایی ناهمگون ایرانی زبان و شکل تبار نو در برگیرنده مجموع ویژگی های لایه بالایی و زیر لایه، آغاز و در آینده به روی بستر پهن تری ادامه یافت. آن چه در مورد اختلاط اتنوژنتیک گفته شد، بی تردید گواه بر تکامل بلندمدت، کشیده در زمان و نه یکنواخت در مناطق مختلف محلی منطقه تماس می باشد. در باره عمق پیامدهای آمیزش های درون منطقه یی و اختلاط تباری در مراحل اولیه، به ویژه اسکیتی نباید اغراق کرد.

یو. س. گاگلویتی (S. Gagloyti) بر آن است که «فرآیند همگونسازی تباری قبایل بومی از سوی ایرانیان به پیمانہ چشمگیری مقارن با پدیدآیی الن ها در قفقاز شمالی، یعنی در آغاز عصر میلادی و در عهد تسلط اسکیت هایی به گونه متکاثف اسکان یافته نه تنها در همواری های آستانه قفقاز، بل نیز در دره های کوهستانی، به پایان رسیده بود.<sup>200</sup> در این تعاریف (definitions)، تمایل پیوند دادن شکل تباری اوستت ها، نه آن قدر با الن ها که با اسکیت ها دیده می شود.

اما ارزیابی های واقع بینانه تری هم هست. برای مثال، س. م. ماخورتئخ (Makhortykh) با پذیرفتن حضور عناصر فرهنگ مادی اسکیتی در دره های قفقاز مرکزی (دستاوردهای آمیزش های دیرپای حاشیه یی) خاطرنشان می سازد که نقش اسکیت ها در ریختیابی و شکل اقوام قفقازی «شایان توجه» بود، اما با این هم به خصوص در مقایسه با دوره های بعدی تاریخی- دوره های سارماتی و سده های میانه، بیخی کمرنگ بود.<sup>201</sup>

تا به دست آمدن و انباشت شواهد، مدارک و حقایق نو و به اندازه کافی نمایانگر واقعیت ها، من از همین گونه دیدگاه ها پیروی می کنم، و می پذیرم که فاز دوم سارماتی ایرانیزاسیون- روند پویا، ممتد و ژرفتر از روندهایی بود که در مرحله اسکیتی آغاز شده بود. سرازیری و

---

<sup>200</sup> [Гаглойти Ю, С., 1966, с. 242]

<sup>201</sup> [Махортых С. В., 1991, с. 111]

تجمع قبایل نو ایرانی زبان در آستانه قفقاز، بنیه (پتانسیل) فزاینده روندهای اتنوژنتیک شرح داده شده در بالا را تامین می کرد.

در مرحله سارماتی ایرانیزاسیون، ما ناظر و شاهد آغاز یک پدیده بسیار مهم از نظر پیامدهای آن - شکلگیری نوزایی (neoplasms) تباری سینکریٹیک (همتایی) هستیم که به گفته و. پ. الکسیف و یو. ب. بروملی (V. Bromley)، با گزینه سوم فرآیندهای اتنوژنتیک پس از مهاجرت های کتله یی و فتوحات مطابقت می کند.<sup>۲۰۲</sup>

### 3. الن ها. مرحله سوم ایرانیزاسیون:

این مرحله ایرانیزاسیون قفقاز مرکزی نه تنها به خاطر این که پویاترین مرحله و «تبارزا» ترین مرحله بود، بل نیز به خاطر این که آخرین مرحله ایرانیزاسیون هم بود، بسیار مهم بود - در جریان حمله هون ها به سال 375 میلادی و «مهاجرت بزرگ توده ها» در پی آن در سده پنجم میلادی، انبوه جمعیت ایرانی زبان (قبایل سارمات های متاخر باشنده کرانه های شمالی دریای سیاه - حوضه رود ولگا و منطقه دریای ارال) که پیوسته در درازای سده ها در آستانه قفقاز و منطقه تماس کوهپایه ها بود و باش داشتند، کاهش یافت.

با حمله هون ها، دوره هزاران ساله سلطه ایرانیان باستان در این زیستگاه استپی شان به پایان رسید، و سیطره قبایل کوچی تورکی جایگزین آن گردید. در عوض، تهاجم (invasion) پیوسته دشت نشینان ایرانی زبان، به قفقاز مرکزی، تهاجم تورک ها آمد که با فرآیندهای تباری فرهنگی همانندی در ارتباط بود، اما با نیروهای عامل دیگر و پیامدهای واقعی دیگر که روی آن پس‌انتر درنگ خواهیم کرد.

تثیت آغاز تقویمی مرحله سوم بسیار دشوار است. در منابع نوشتاری نخستین یادآوری ها در باره الن ها در قفقاز سر به سده یکم میلادی می کشد.<sup>۲۰۳</sup> بر این اساس، برخی از محققان

---

<sup>202</sup> . [Алексеев В. П., Бромлей Ю. В., 1968, с. 35]

<sup>203</sup> . [Гаглойти Ю. С., 1966, с. 52, 53; Ковалевская В. Б., 1984, с. 80; Кузнецов В. А., 1992, с. 5]

در باره مهاجرت قبیله سارماتی الن به دشت شمال قفقاز در سده یکم از استپ های ولگا-  
دُن نتیجه گیری می کنند.<sup>۲۰۴</sup> در حالی که دیگران بر این باورند که موج های سده یکم  
[سرازیری الن ها]-گک. [شمال قفقاز را در نور دیده بود و ظهور اتونیم نو الن ها با تغییرات  
در نامگذاری تباری سارمات ها مرتبط بوده است، هنگامی که همه قبایل دارای منشای  
سارماتی از دریای ارال تا به دانیوب سفلی یا پایین زیر چتر و پوشش نام تباری عمومی «الن  
ها» قرار گرفتند.<sup>۲۰۵</sup> این نام، متضمن معنای جامع واژه الن ها به ویژه در مرحله نخستین  
اتنوزنیز تبار «الن» است که با پولی اتنوستی بزرگ (large multi-ethnicity) مشخص  
می گردد.

با این حال، س. گاکلویتی (S. Gagloyti) محق بود که در پیوند با وجه تسمیه «الن» در  
باره نخستین پدیدآیی این نام- «الن» در نام قبیله سارماتی روکسالنی (یا-روکسونی)  
roksalany (Rhoxolani) (رُکس + الن + ی یا روکس + اُن + ی) در سده دوم پ. م.

نوشت. ۲۰۶

از دید باستانشناسی، این زمان با زمان پدیدآیی دیرین ترین آرامگاه های دخمه یی در قفقاز  
مرکزی مطابقت می کند که به گفته ا. س. اسکریپکین<sup>۲۰۷</sup> می تواند در پیوند با رخدادهای  
تاخت و تازهای تند قبایل در استپ های اوراسیا در سده دوم پ. م. قرار داده شود.<sup>۲۰۸</sup>

مساله کاربرد واژه تبار (اتنوس) برای دارندگان فرهنگ دخمه یی در شمال قفقاز سر از سده  
دوم پ. م. و تقریباً تا حمله تاتارها و مغول ها در سال های دهه 30 سده هشتم، برای

---

<sup>204</sup> . [Гаглойти Ю. С., 1966, с. 54-62]

<sup>205</sup> . [Гаглойти Ю. С., 1966, с. 67, 82, 86-89; Кузнецов В. А., 1992]

с. 6; Гаглойти Ю. С., 1989, с. 85, 86; Ждановский А. М., 1985, с. 15]

<sup>206</sup> . [Гаглойти Ю. С., 1966, с. 59; Он же, 1969, с. 82, 83]

<sup>207</sup> . [Скрипкин А. С., 1989, с. 87]

<sup>208</sup> . [Абрамова М. П., 1989б, с. 5; Габуев Т. А., 1986, с. 6]

روشنایی افگنی بر تاریخ تباری قفقاز شمالی، و به ویژه برای تاریخ الن ها و اتنوزنیز اوست  
ها بسیار مهم است.

در پیرامون این مساله در نتیجه یک گفتمان دور و دراز، ادبیات کاملی انبار گردیده است.  
برای من در این جا مقدور نیست تا همه دیدگاه ها و بحث ها را در زمینه بازآفرینی نمایم. از  
این رو، تنها به ایده های اساسی دارای اهمیت کلیدی که امکان بازسازی در تراز دانش  
امروزین ما را می دهند، بسنده می کنم.

در پیوند با منشاء الن های دخمه یی اوایل سده های میانه، هنوز هم دیدگاه واحدی نیست. به  
گونه یی که در بالا گفته شد، به باور بانو ابرامووا، دخمه یی های اولیه آفریننده گروه غربی  
یادمان های سارماتی، از دید ژنتیکی با جمعیت اسکیتی مختلط کاباردی-پیتی گوری مرتبط  
اند،<sup>۲۰۹</sup> و از نمونه های اولیه دخمه یی های سده های میانه النی شمرده می شوند.<sup>۲۱۰</sup>

همزمان، ابرامووا نمونه نخستین دخمه یی های النی را در گورهای دخمه یی مدفون در زیر  
گورگان های سده های سوم-چهارم کرانه های راست رود تریک (Terek) و پستاب یا  
پایان آب (حوضه سفلی) رود سونژ (Sunzh)، یعنی در گستره گروه خاوری یادمان های  
سارماتی **می بیند**،<sup>۲۱۱</sup> و همچنین می پندارد که مراسم خاکسپاری دخمه یی برای قبایل بومی  
شمال قفقاز، از جمله همچنین آن هایی که در آستانه قفقاز مرکزی هنوز پیش از ورود اقوام  
سارماتی به این جا، می زیستند، شناخته شده بود (یعنی اسکیت ها؟ اما در یادمان های  
اسکیتی قفقاز شمالی هیچ دخمه یی نیست و این نسخه به همین دلیل، بی پایه است).

---

<sup>209</sup> . [Абрамова М. П., 1989a, с. 276]

<sup>210</sup> . [Абрамова М. П., 1989a, с. 280]

<sup>211</sup> . [Абрамова М. П., 1989a, с. 280, 281]

ابرامووا همچنین امکان تاثیر آرامگاه های اتاقی بسفر عهد عتیق و گنجینه های خاکی میوتینی (Meotian) را محتمل می پندارد.<sup>212</sup> تنوع رویکردهای مختلف ارائه شده در عین زمان از سوی یک محقق داننده و با تجربه، نشاندهنده پیچیدگی، ابهام و حتا سردرگمی مساله پیدایش آرامگاه های دخمه یی به عنوان یک شکل خاص ساختمان های آرامگاهی است. در نوشته دست داشته، جایی برای پرداختن به این مساله به راستی پیچیده نیست. تنها یادآور می شویم که پس از انتشار مقاله ل. گک. نیچایوا<sup>213</sup> و بدون توجه به منشای گورستان های دخمه یی، تعلق این گورستان ها در حدود قفقاز مرکزی درست به الن ها (با پژوهش های نو ژدانف،<sup>214</sup> گابویف، کاوالفسکایا<sup>215</sup> و ن. ی. برلیزوف)<sup>216</sup> تایید گردیده است.

مقاله ویژه یی را در باره این موضوع و. ب. وینوگرادف و ی. ب. بیریزین نوشته اند که به گونه مدلل اظهار می دارند که به معنای وسیع، مراسم خاکسپاری دخمه یی را نمی توان تنها ویژه الن ها پنداشت. اما نقش سارمات های دشت نشین ایرانی زبان در کل در تشکل دخمه های قفقاز شمالی سده های اخیر پیش از میلاد را نمی توان انکار کرد و حتا تعیین کننده به نظر می رسد.<sup>217</sup>

من با آن دسته از دانشمندان که به گونه خردورزانه (reasonable) پدیدآیی دخمه ها در قفقاز را نه در گستره کوهستانی، بل در گستره استپی خاطر نشان می سازند و نیز با بانو کوالفسکایا که به قرار دادن آرامگاه های دخمه یی اوایل سده های میانه درست در آن زنجیره (continuum) گستره یی- زمانی، که در آن، این دوره از لوکالیزاسیون الن ها از روی منابع نوشتاری تاکید می ورزد، همنگر می باشم.

---

<sup>212</sup> . [Анфимов Н. В., 1947, с. 148-157]

<sup>213</sup> . [Нечаева Л. Г., 1961, с. 151-159]

<sup>214</sup> . [Ждановский А. М., 1985, с. 15, 16]

<sup>215</sup> . [Габуев Т. А., 1986, с. 17, 30; Ковалевская В. Б., 1984, с. 91, 155]

<sup>216</sup> . [Берлизов В. Е., 1990, с. 5]

<sup>217</sup> . [Виноградов В. Б., Березин Я. Б., 1985, с. 45]

مجموع این انطباق ها نمی تواند تصادفی باشد، و این (بر خلاف دیدگاه ابرامو) ما را به آن متقاعد می سازد که مراسم خاکسپاری دخمه یی در اوضاع قفقاز مرکزی یا آیینی است استپی ایرانی و یا هم ترکیبی (به ویژه در مراحل بعدی) در نتیجه آمیزش های درون منطقه یی نئوپلاسم تباری همچون برآیند اختلاط قبایل بالا لایه یی (superstrate) و زیرلایه یی یا بستر (سوبستراتی). این همان الی های آمده در منابع نوشتاری است. ما بالاتر در باره گورستان های خاکی دخمه یی واقع در منطقه تماس آستانه کوهی سر از ناحیه «مین ود» (آب های معدنی قفقاز) در باختر تا دره رودخانه ارگون در خاور سخن گفتیم. این گورستان ها در ارگون در خاور به پیمانه بسیار فشرده می باشد. آرامگاه های دخمه یی اوایل اعصار سده های میانه (گسترده تر - هزاره یکم میلادی) هم غربی تر<sup>218</sup> و هم شرقی تر<sup>219</sup> موجود اند. اما آن ها ، به جز از آرامگاه های بایتال - چپکان (Bajtal - Chapkan) در بیرون از سرزمین النیا (alania) قرار دارند. این سایت های باستان شناسی، گروه های جداگانه سارماتی - النی پیشرفته در منطقه حوضه کوبان و داغستان کنار دریا در این جا هم به شدت با بومیان مخلوط می شوند.

اندک شمار بودن آرامگاه های خاکی دخمه یی در بالا آب یا حوضه سرچشمه رود کوبان در هزاره یکم پ. م. شایان توجه است که در آن حضور الن ها به گونه قابل اعتماد در منابع مکتوب، مستند می باشد. این فاکت مرا برانگیخت تا در همان هنگام اندیشه یی را در باره اندک شمار بودن الن ها در حوضه کوبان علیا و تاثیر کم رنگ آن بر جمعیت های بومی ابراز نمایم.<sup>220</sup>

شاید، چنین بوده باشد که شالوده تباری الن های باشنده کوبان علیا را نه دارندگان فرهنگ مراسم خاکسپاری دخمه یی قفقاز مرکزی می ساخته اند، بل گروه دیگر سارماتی که به

---

<sup>218</sup> . [Байтал-Чапкан — Минаева Т. М., 1956; ст. Старокорсунская — Каминский В. П., 1984, с. 11-27]

<sup>219</sup> . [Верхний Чирюрт, Паласасырт — Кузнецов В. А., 1961a, с. 265-270; Гмыря Л. Б., 1986, с. 20-22]

<sup>220</sup> . [Кузнецов В. А., 1962, с. 70]

دخمه یی ها ربطی نداشته بودند. چنین گروه سارماتی در این ناحیه می توانستند سیراک ها باشند که با گذشت زمان، گورگان های نوع منطقه زدویژنسکی را برپا نمودند. من بیش از سه دهه پیش، این فرضیه را مطرح کردم، که تا کنون کسی آن را رد ننموده است. در شالوده الن های حوضه علیای کوبان می تواند هسته تباری سیراک های بعدی قرار گرفته باشد...

...به هر رو، حضور گسترده الن ها در حوضه بالای رود کوبان و روند ایرانیزاسیون سوبسترات ها یا بسترهای بومی، در حال حاضر شک و تردیدی را بر نمی انگیزد. مجاز است بیندیشیم که بر شالوده هسته دیرین تر سیراک بعدی، خصلت تعیین کننده فرآیند اتنوژنیتیک محلی لایه بعدی تر النی تشکل یافت و در نتیجه، ایرانیزاسیون در حوضه علیای رود کوبان در دو مرحله تحقق یافت. این فرض نیازمند کندوکاو و بررسی بیشتر است.

با جمع بندی همه آن چه که گفته آمد، می بینیم که آرامگاه های خاکی دخمه یی در شرق و گورهای صخره یی در باختر سرزمین النیا در دوران پس از حمله هون ها، نه تنها در حدود منطقه تماس آستانه کوه ها، به گونه یی که در دوره های پیشین بود، بل نیز در منطقه کوهی گسترش یافتند. گسترش مراسم خاکسپاری در دخنه ها در کوهستان ها به ویژه در اوستیای شمالی سر از سده ششم میلادی و پسانتر از آن آشکارا و برجسته می باشد.<sup>221</sup>

کشف آرامگاه دخمه یی از سوی و. خ. تمثوف (Tmenov) و ا. گ. دزاتیاتی (Dzattiaty) در سال 1993 (شاید مربوط سده های نهم-یازدهم میلادی) در نزدیکی روستای مرتفع کوهی دارگاوس (Dargavs) در تگاوری (Tagauria) در منطقه کوهی کاباردیا-بالکاریا از اهمیت ویژه یی در این راستا برخوردار است. اکنون، تنها دو دخمه

---

<sup>221</sup>. [Чми, Балта, Гоуст, Тарский, г. Владикавказ, Верхний Ларс, Архон, Садон, Алагир, Кобань, Камунта и др.: Кузнецов В. А., 1962, с. 61; Кузнецов В. А., 1973, с. 62]



خاکی مربوط سده های هشتم- دهم قابل اعتماد در بنلما و هولام شناخته شده است.<sup>۲۲۲</sup> و این، احتمالاً با دامنه یابی کمتر پویایی الن ها در دره بالکاریا نسبت به اوستیا مطابقت می کند.<sup>۲۲۳</sup>

مشابه همین منظره را می توان در کوه های چچن- اینگوشتیا به سمت خاور دره رود آسا دید. محراق پیشروی حاملان مراسم گورسپاری های دخمه یی، از دشت و دامن های آستانه کوه ها در اوستیای شمالی واقع است.

این مشاهده، که مدت ها پیش انجام یافته بود، برای احیای اتنوژنیتیک (renovations ethnogenetical) بسیار مهم است. برای نخستین بار منطقه کوهی در این بخش قفقاز مرکزی برای سرازیری سیل الن های باشنده آستانه کوهی- و دشت ها و از گستره تماس های حاشیه یی درون منطقه یی (intraregional) قابل دسترس گردید. پس از این، دیگر در حوالی اوستیای شمالی، فرآیندهای اتنوژنیتیک در دشت ها و کوه ها در بستر واحدی روان بودند.

آمیزش های تباری قابل ردیابی از نگاه باستانشناسی (Archaeologically traceable) دو ناحیه اصلی - ناحیه کوهی زیر لایه یا بستر و دشتی زبر لایه superstrate، تعامل های دراز مدت آن ها با یک دیگر، روند ادغام یا یکپارچه سازی (integration)، همگونسازی (اسیمیلاسیون) و فرهنگ پذیری (acculturation) در مرحله سوم ایرانیزاسیون، دارای پیامدهای در بر دارنده اهمیت سترگ تاریخی بودند. به ویژه این واقعیت مهم است که در این مرحله سنتز تباری نه تنها دامنه های آستانه کوه ها، بل نیز منطقه کوهستانی را در بر گرفت، و به موجودیت گروه های همگون تباری و فرهنگی در این جا پایان داد.

---

<sup>222</sup> . [Чеченов И. М., 1987, с. 105-123, рис. 20; 21; 22; 23; 24; 25; 26;

27;

28; 29; 30; 31; 32; 33; 34; 35]

<sup>223</sup> . [Чеченов И. М., 1987, с. 118, 119]

تبار تشکل یابنده الن تقریبا در سراسر گستره النیا به گونه ناهمگون (heterogeneous) ریخت یافت. تنها در دور افتاده ترین و دشوارگذار ترین مناطق کوهستانی، گروه های بومی کوهی قفقازی همچنان حفظ شده بودند که عبارت بودند از جزیره گگک هایی از رگه های باشندگان قدیم (relict populations) باقی مانده پس از دوره کوبانی (برای مثال، در دره های بالکاریا).

جوامع باشنده در کوهستان های مرتفع و دور افتاده قفقاز، نمونه های خیره کننده کهن ترین سنت های حفظ شده در دور دست ترین زمانه ها (deepest archaic) را به دست می دهد: این گونه تداوم دیرپای (دیاکرونیک diachronic) سنت ها در درازای زمانه ها، تنها در صورت حفظ پایدار تبار امکان پذیر است.

اینک به تحولات عمیق تباری اتفاق افتاده در قفقاز مرکزی در مرحله سوم ایرانیزاسیون می پردازیم. همان گونه که در بالا گفته شد، دو مرحله نخستین، نه تنها زمینه را برای تعامل های بیشتر هموار کردند، بل که نیز پایه و اساس اختلاط و همگرایی و یکپارچه سازی تباری تشکل های ایرانی زبان اسکیتی- سارماتی و ریختواره های تباری قفقازی زبان کوبانی را گذاشتند.

مکانیسم فرآیندهای یاد شده، آمیزش های آغاز شده درون منطقه یی بود. در نتیجه، در عهد دوم (سارماتی) و در پس زمینه (background) هجوم مهاجران نو سارماتی از شمال، تبارزایی سینکریتیک (syncretic) در منطقه تماس دامنه ها شکل می گیرد.

سنتز زیرلایه یا بستر (سوبسترات) و بالا لایه (سوپراسترات) منجر به آغاز روند اتنوژنتیک می گردد که در فرجام به تشکل تبار النی قفقاز مرکزی می انجامد. در مرحله دوم، آن فرهنگ مادی ویژه ریخت می یابد که آن را بانو کوالفسکایا به نام «فرهنگ کوبانی- سارماتی بعدی» می خواند.<sup>۲۲۴</sup>

---

<sup>224</sup> . [Ковалевская В. Б., 1988, с. 18]

در همان زمان، احتمالاً وضعیت دو زبانی بودن (یا شدن) به وجود آمد که با آمیزش های (پیوندهای خویشاوندی) درون منطقه یی در مدت طولانی به همراه بود.<sup>۲۲۵</sup>

مناسبات شکل گرفته اغلب خصمانه با قبایل بومی «کادزی» (کاجی) در حماسه اوستی نارت (Nart) بازتاب یافته است.<sup>۲۲۶</sup> همان حکایات نارتی به پیوندهای زناشویی به شکل «برون همسری» یا «برون پیوندی» میان کاجی ها و نارت ها (سارمات ها و الن ها) گواهی می دهند<sup>۲۲۷</sup> که از لحاظ نظری درست در همین دوره «دوزبانی» ممکن بود. همه عوامل تبارزایی (اتنوژنیز) مشخص شده در بالا، بی تردید در مرحله سوم هم پابر جا بودند و از این نظر، بیخی می توان از تداوم ایرانیزاسیون در همه مراحل سخن به میان آورد که بسیار مهم است.

در هنگام بررسی مرحله دوم، ما در باره همگون سازی (اسیمیلاسیون) تباری سخن گفتیم، که در قفقاز مرکزی در دوران سارماتی روان بود. جانب همگون شونده یا زیر لایه (بستر) جذب کننده و گیرنده در این مورد- سوبسترات- کوبانی های بعدی بودند که آهسته آهسته به تدریج به تبار (اتنوس) الن تحول یافتند.

بی تردید به نظر می رسد که برخلاف دیدگاه ی. س. گاگلویتی، این روند مقارن با پدید آیی الن ها به پایان نرسیده بود، بل در اوایل سده های میانه ادامه داشت و پردامنه تر می شد، چون دیگر دربرگیرنده قبایل کوهی نیز می گردید.

همگونسازی قبایل زیرلایه (بستر) از سوی قبایل بالا لایه زبرلایه (سوپر استرات) ایرانی زبان از لحاظ زبانشناسی مستند سازی شده است: در نتیجه دوره طولانی «بی لنگویسم» (دوزبانه یی بودن) قبایل کوبانی بعدی به تدریج به سوی النی شدن پیش می روند و سپس در معرض

---

<sup>225</sup> .[Материалы дискуссии..., 1956, с. 52, 71]

<sup>226</sup> . [Кузнецов В. А., 1980a, с. 78]

<sup>227</sup> . [Кузнецов В. А., 1980a, с 66-81]

ایرانیزاسیون کامل زبانی قرار می گیرند.<sup>۲۲۸</sup> پیروزی زبان ایرانی - النی به معنای نه تنها برتری تعدادی، بل نیز سیطره سیاسی - نظامی عناصر ایرانی زبان بود.<sup>۲۲۹</sup> پندار ویژه و. پ. الکسیف در باره نقش برتر زیرلایه تنها بر مواد و مدارک مجمله شناسی کرانیالوژیک (cranial) بدون در نظر داشتن داده های دیگر مبتنی است.<sup>۲۳۰</sup>

اختلاط تباری و یکپارچه سازی و همگرایی، تشکل جامعه النی در حدود ساحه کلی تثبیت شده، خطر پیوسته خارجی و جنگ های پی در پی، به استحکام و شکلگیری هویت یا خویشتن شناسی تباری (consolidation and formation of ethnic identity) در چهارچوب کل کنفدراسیون قبیله یی (که در ظاهر در توزیع اتنیکون تعمیم دهنده الن ها (Alans) بازتاب یافته بود)، مساعدت کردند که سپس به نام کشور - «النیا» منتقل گردید.

لاجرم، پس از حمله هون ها و در متن مهاجرت های گروهی در این رابطه، که مهاجرت های بزرگ نام گرفتند، توده های نو سارماتی - النی **به قفقاز مرکزی** (شاید بیشتر از استپ های ولگا و دُن (الن ها - تانیاتی امیانوس مارسیلینوس *tanaity Ammianus* Marcellinus) که پس از آن زمین های هون ها گردید)، سرازیر گردیدند. ظاهراً، پدیدآیی شبکه متراکم شهرک های النی و گورستان های دخمه یی را در منطقه دامنه کوهی، کنون می توان به دلیل سرازیری گسترده مهاجران نو توضیح داد. آن هم در حالی که بسیاری از شهرک ها سنت های آغاز شده در دوره هون ها را ادامه می دهند. این فاکت ها مبنایی را به دست دادند که حتا از انفجار دموگرافیک در النیا در سده های ششم - دوازدهم سخن گفت.<sup>۲۳۱</sup> بایسته است چنین فرض شود که مهاجرت نو النی، تکانه های تازه یی به روند ایرانیزاسیون در مرحله سوم داده، روند اسیمیلاسیون را سرعت بخشیدند.

---

<sup>228</sup> . [Абаев В. И., 1949, с. 79; Он же, 1967, с. 17, 18; Материалы дискуссии..., 1956, с. 57-59]

<sup>229</sup> . [Генинг В. Ф., 1970, с. 103, 108, 111, 113; Бромлей Ю. В., 1983, с. 280;]

<sup>230</sup> . [Алексеев В. П., 1974, с. 198]

<sup>231</sup> . [Ковалевская В. Б., 1988, с. 20; Кузнецов В. А., 1992, с. 146]

با این هم، همگونسازی بومیان قفقازی، به معنای از میان رفتن کلی آن‌ها نیست. در روند پیدایش و تکامل نئوپلاسم تباری النی، قبایل زیر لایه یا بستر به گونه‌ی که شناخته شده است، سهمی بزرگی داشتند. بر چنین چیزی نه تنها رد پای زیرلایه (بستر) در زبان، عناصر فزونشمار دارای خاستگاه قفقازی در فرهنگ باستان شناسی الن، حفظ برخی از سنت‌های فرهنگی، بل نیز مواد انسان شناسیک دلالت می‌کنند و گواهی می‌دهند.

آمیزش انتروپولوژیک را ممکن نیست با «وام گرفتن» و یا تاثیرگذاری صرف یک گروه تباری بر گروه دیگر توضیح داد. و. پ. الکسیف و یو. ب. بروملی اشاره می‌کنند که ال‌های سده‌های میانی از اوستیایی‌ها چنان بسیار فرق می‌شدند که تفاوت میان آن‌ها به تفاوت میان واریانت‌های متفاوت نژاد اروپاییدی مطابقت می‌کرد.<sup>۲۳۲</sup> نوع انتروپولوژیکی زیرلایه‌یی یا بستری (سوبستراتی) کوتاخرخ (براخ‌سیفال) که از لحاظ بیولوژیکی در تراز محیط بیوتیک قفقاز مرکزی با اوضاع اکولوژیک بیشتر سازگارپذیرتر از کار برآمد، چیرگی یافت.<sup>۲۳۳</sup>

نوع انتروپولوژیک درازرخ دولیخوسیفال ویژه ال‌های دارای منشای سارماتی پیدا شده در گورستان‌های دخمه‌یی<sup>۲۳۴</sup> نتوانست شرایط زیست محیطی دگرگونشونده را برتابد، و از دست دادن آن نتیجه طبیعی سازگاری بیولوژیکی گروه‌های تباری متلاقی بود.<sup>۲۳۵</sup> این گونه، اگر بالا لایه (سوپر استرات) ایرانی زبان در عرصه زبانی چیره گردید، زیرلایه (بستر) (سوب استرات) قفقازی در روند سازگاری بیولوژیکی بالا دست شد که چنین ادعایی از لحاظ باستان شناسیک با بازیافت جمجمه‌های کوتاخرخ در گورستان‌های دخمه‌یی تثبیت گردیده است.<sup>۲۳۶</sup> چنینش و چیدمان این نشانه‌های در آغاز تفاضل دهنده تباری

---

<sup>232</sup> . [Алексеев В. П., Бромлей Ю. В., 1968, с. 39]

<sup>233</sup> . [Алексеев В. П., 1971, с. 43-45]

<sup>234</sup> . [Ковалевская В. Б., 1988, с. 33; همان , 1984, с. 171]

<sup>235</sup> . [Алексеев В. П., 1971, с. 45]

<sup>236</sup> . [Алексеев В. П., Беслекоева К. Х., 1963, с. 108, 113-121]

(ethnodifferentiating) در یک پایگاه باستان شناسی بسته، بهتر از هر چیزی آن فرآیندهای تباری را نمایش می دهد که ما در بالا در باره آن گفتیم که به شکلگیری تبار النی «أس» انجامیده بود.

یو. و. بروملی، بر پایه انبوهی از مواد و مدارک مقایسه یی تاریخی، ایده موجودیت دو تراز قومی را در جوامع طبقاتی اولیه مطرح ساخت. شایان یادآوری است که جامعه النی در نیمه دوم هزاره یکم دیگر یک جامعه طبقاتی اولیه بود.<sup>۲۳۷</sup>

تراز نخست- اقوام گستره یی شکل یافته در دایره قبیله یی در چهارچوب گستره های کوچک،

تراز دوم- اقوام منطقه یی، تشکیل شده بر شالوده جوامع متاتریبال (فراقبیله یی) در چهارچوب ساحات-مناطق پهناور.<sup>۲۳۸</sup>

من بر آنم که این ایده، برای تاریخ تباری قفقاز مرکزی در اوایل سده های میانه بیخی قابل تطبیق است. در چهارچوب النیا در نیمه دوم هزار یکم ما می توانیم بیخی در باره حضور دو قوم گستره یی سخن بگوییم:

1- باختری- در بالآب یا سرچشمه کوبان (حوضه کوبان علیا)، که در فهرست نو «جغرافیای ارمنی» سده هفتم - تیگور یعنی اس ها- دیگورها از آن نام برده شده است.<sup>۲۳۹</sup> (از فهرست نو- 1983، ص. 30).

2- خاوری- بیشتر در قلمرو کاباردیا- بالکاریا، اوستیای شمالی و چچن- اینگوشتیا، که از لحاظ ژنتیکی با گروه خاوری (ایرانی) الن ها مرتبط اند.<sup>۲۴۰</sup>

---

<sup>237</sup> . Кузнецов В. А., 1971, с. 239, 241]

<sup>238</sup> . [Бромлей Ю. В., 1983, с. 278]

<sup>239</sup> . [Hudid al-Alam, 1937, P. 335; Гаглойти Ю. С., 1966, с. 187, 188; Кузнецов В. А., 1962, с. 73]

<sup>240</sup> . [Кузнецов В. А., 1967, с. 55]

این رده بندی تباری- قبیله‌یی با تقسیم‌النیا به دو بخش غربی و شرقی و نسخه ارائه شده از سوی ما در باره ساختار دوگانه‌النیا همخوانی دارد.<sup>۲۴۱</sup> جدا کردن دو قوم گستره‌یی یاد شده سده‌های اولیه‌ی میانی در درون‌النیا در اوایل سده‌های میانه و تقسیم مقتضی خلق اوست به دو واحد تباری: دیگورها (Digors) و ایرونی‌ها.

همزمان، این امکان هست فرض کنیم که بر شالوده این دو گستره یاد شده و از لحاظ تباری اقوام خویشاوند، روند شکلگیری اقوام منطقه‌یی روان بود. ما در گذشته استحکام و تثبیت هویت و خودشناسی مشترک تباری را یادآور شدیم که در توزیع اتیکون‌الن بیان گردیده است.

با سخن گفتن از مرحله سوم ایرانیزاسیون قفقاز مرکزی، در کل می‌توانیم با برداشت بروملی موافقت کنیم که گفته است: «یکی از پیامدهای تیبیک تعامل مهاجران فاتح با بومیان، پدیدآیی ترکیب ویژه در جامعه نو تباری- زبان بالا لایه (سوپراسترات) با چیرگی یافتن نوع فیزیکی زیرلایه (بستر) بود». به سنجش گرفتن این نکته در برخی از موارد اجازه می‌دهد تا از اندیشه‌های توهم‌آمیز برتری یابی همواره مهاجران [اغراق در چیرگی یافتن بی چون چرای مهاجران در برابر بومیان در فرآیندهای آمیزشی تباری]-گ، بی آن که همزمان در دام اغراق «بومی‌گرایی» بیفتیم، رهید.<sup>۲۴۲</sup>

نیازی به اثبات کردن اهمیت هر سه مرحله بررسی شده ایرانیزاسیون قفقاز مرکزی برای درک علمی اتنوژنیز مردم اوستی نیست. ظاهراً، سیمای فیزیکی اوست‌ها، فرهنگ تبارنگاری آن‌ها در سده چهاردهم به گونه‌نهایی ریخت می‌یابد (به گواهی انبوه مواد فراوان از سردابه واقع در دزیوگیس (Dzivgis) که در سال 1982 در آن کاوش‌هایی صورت گرفت اما دردمندان دستاوردهای آن منتشر نشد)، اما این دیگر نه در دشت و دامن‌ها، بل بس عمیق در کوه‌ها رخ می‌دهد و دیگر با ایرانیزاسیون تباری-زبانی ربطی ندارد.

---

<sup>241</sup> . [Кузнецов В. А., 1988, с. 76, 77]

<sup>242</sup> . [Бромлей Ю. В., 1983, с. 283].

روند چندین سده یی ایرانیزاسیون قفقاز با یورش های ویرانگر تاتارها- مغول ها و تیمور لنگ برهم خورد. اما مدت ها پیش از ورود تاتارها و مغولان به قفقاز مرکزی، تورک های کوچی پدیدار شده بودند که سرآغاز فرایندهای تورکیزاسیون را گذاشتند. این بود که وضعیت تباری و سیاسی در منطقه به گونه جدی پیچیده گردید.

#### 4. تورک ها- نخستین مرحله تورکیزاسیون قفقاز:

می دانیم که محیط جغرافیایی تا اندازه یی (با آن چه که جبر (دترمینیسم) جغرافیایی خوانده می شود)، با تاثیر بر برخی از پدیده ها، بر تاریخ جامعه تاثیر می گذارد. از این منظر، بایسته است تا به دو منطقه اصلی قفقاز شمالی توجه شود- منطقه آن سوی رود کوبان و منطقه آن سوی رود تریک. یعنی گستره کرانه سمت چپ رود کوبان، کرانه راست رود تریک و همواری های کوهپایه یی روکشی شده میان این دو رودخانه (میانرودان) و زنجیره نخست کوه های قفقاز- که گستره بیشترین آمیزش ها و پویاترین پیوندهای اتنوزنیتیک است.

می توان بسیار سادگی متوجه شد که رودهای کوبان و تریک به روی نقشه کانفیگوراسیون ها یا پیکربندی های همانند (similar configuration) دارند: هر دو رود در سرچشمه گاه ها در جهت «از جنوب به شمال» روان اند، اما در نزدیکی شهرهای نیوینومیسک (Nevinnomyssk) و مایسکی (Maisyky) خم و پیچ هایی است که در آن هم رود کوبان و هم رود تریک تغییر جهت نصف النهاری (meridional direction) در جهت عرضی (latitudinal direction) می دهند.

رودهای کوبان و تریک از نقطه پیچیدن و تا حوضه های سفلی، به وضوح سرزمین آن سوی کوبان و آن سوی تریک را از استپ های آستانه قفقاز Ciscaucasian جدا می کنند و مرز دشوار گذر طبیعی را می سارند. مرز در امتداد کوبان و تریک، همیشه جهان کوچروان دشتن نشین را از جهان کشاورزان زمیندار که در زمین های آن سوی کوبان و آن سوی تریک زندگی می کردند، جدا می کرد.



در میان رودان کوبان و تریک، جریان های بزرگ و مایل به راندمان در عرض آبی نیست و این منطقه که پهنای آن از شمال باختری تا جنوب خاوری به 200 کیلومتر از طریق پشته استاوروپول می رسد، از سوی دشت ها باز است.

از دید زمین ریخت شناسی (جیومورفولوجی)، این ناحیه، دارای ساختارهای لوکالیت های (laccoliths) با منشای آتشفشانی پیتی گوریا است که هیچگونه موانع طبیعی جدی در برابر تهاجم بیگانگان ندارد. بنابراین، میانرودان کوبان و تریک به راحتی می تواند مورد تاخت و تاز کوچروان دشت نشین قراز گیرد. هنوز، در گذشته، بانو کوالفسکایا و و. ب. چچنف<sup>۲۴۳</sup> متوجه این وضعیت مهم که در جریان روندهای بومی اتنوژنیتیک بازتاب یافته اند، گردیده بودند.

تصادفی نیست که درست در همین جا، در قلمرو میانرودان کوبان و تریک، دیرین ترین ردپاهای باستانشناسیک (هر چند هم هنوز بسیار کم رنگ) تورکان باستان آغاز به شناسایی شدن می نمایند. در میان آن ها تندیس سنگی یک جنگجوی تورک که دو سگک قلب نما به روی سینه اش آویخته two heart-shaped buckles on the chest و دو نوار از سرش به پشتش دراز آویزان افتاده اند and two braids running down from the head to the back شایان توجه است.<sup>۲۴۴</sup> چنین چیزی که در میان تورک ها مد بود، اغلب در تندیس های مردان تورک آسیایی به تصویر کشیده شده است.<sup>۲۴۵</sup> و در قفقاز شمالی هم مشاهده شده است.<sup>۲۴۶</sup> من، این تندیس را که در نزدیکی پیتیگورسک یافت شده است، متعلق به سده های هفتم-نهم میلادی می دانم.<sup>۲۴۷</sup>

---

<sup>243</sup> . [Чеченов И. М., 1986, с. 7]

<sup>244</sup> . [Кузнецов В. А., 1980б, с. 70, рис. 1, 1]

<sup>245</sup> . [Шер Я. А., 1966, табл. I, 3; табл. II, 9, табл. III, 16; и др. ]

<sup>246</sup> . [Ждановский А. М., 1977, с. 289-292; Навротский, 1995, с. 158, p. 1, 2]

<sup>247</sup> . [Кузнецов В. А., 1980б, с. 76]

بسیار جالب است که پیکره های تراش شده به شیوه شمایل پردازی (iconographic) گرایش به مواد به دست آمده از آسیای مرکزی و آسیای میانه دارد و می تواند از سوی کوچی هایی که از جلگه های آسیای میانه به شمال قفقاز مهاجرت نموده بودند، جا گذاشته شده باشد.

اما مهاجرت تورک ها به میانرودان کوبان و تریک بیشتر واضح تر سر از سده هشتم ترصد می شود، هنگامی که در آستانه قفقاز استپی و در پشته استاوروپول، شبکه یی از شهرک ها در سده های هشتم- نهم ساخته می شود، آغاز می شود که به ظروف سرامیک اشکال سالتوفی- مایاکی (که پیش از این، در قفقاز شمالی دیده نمی شد و به طور واضح از جای دیگری آورده شده بود)، می دهد.

در دشت های آستانه قفقاز، نشیمنگاه های دارای فرهنگ سالتوفی-مایاکی بیشتر از سوی گادلو (Gadlo) کشف و بررسی است که شمار آن ها نزدیک به پنجاه می رسد.<sup>248</sup> بزرگترین دهکده های کشف شده در نزدیکی روستاهای کنونی کنام شاخدار (به روسی روگاتایا بالکا)، گوفیتسکویی (Gofitskoe)، کیتایفکا (Kitaevka)، شهرهای بلاگودارنایا و ژوکوفسکی (Zhukovsky) واقع اند.<sup>249</sup> شمالی ترین این نشیمنگاه ها- در نزدیکی ایستگاه راه آهن نووالکساندروفسکایا (Novoaleksandrovskaya) و ترنونوفسکوفو (Trunovskogo)، و جنوبی ترین آن ها در کوه های بیش تاو (Beshtau) نزدیک پیتیگورسک و در نزدیکی حلقه کوه ها در نزدیکی کیسلوودسک قرار دارند.

---

<sup>248</sup> . [Гадло А. В., 1975, с. 75-77; Он же, 1980, с. 63-64; Он же, 1982, с. 19, 20]

<sup>249</sup>.[Гадло А. В., 1980, с. 63]

در جنوب خاوری، مرز نشیمنگاه های سالتوفی - مایاکی در امتداد رودخانه کومه می گذشته است - در کرانه راست آن دهکده ها و روستاهای دارای سیرامیک النی آغاز می گردد. در این جا دیگر اشکال سالتوفی دیده نمی شود.<sup>250</sup>

در کمپلکس سیرامیک سالتوفی - مایاکی روستاهای آستانه قفقاز ظروف شیاردار بی شکل (amphorae) کریمه یی و دیگ های ساخته شده از گل رُس آویزان شونده که برای زندگی عشایری سازگار اند، شامل می شوند که هیچ وجه مشترکی با ظروف معمول النی ندارند. [یعنی، پدیدآیی این ظروف را می توان همچون آغاز زمان آمدن گروه تباری نو تورکی به این جا شمرد] - گ.

مشاهدات و نتیجه گیری های ا. و. گادلو در پشته استاوروپول با کارهای متمم اجرا شده از سوی ن. ا. اوخونکو (NA Ohonko)،<sup>251</sup> (که 78 نشیمنگاه را کشف و بررسی کرده بود)، و و. ا. فومینکو (Fomenko)، در نزدیکی کوه های بیش تاو، مورد تایید قرار گرفته اند.<sup>252</sup>

یادمان های باستان شناسی برشمرده که گادلو قدمت آن ها را سده های هشتم - نهم میلادی تعیین نموده است، آشکارا از لحاظ ژنتیکی به یادمان های بلغاری واریانت زلوفکینی (zlivkin) فرهنگ سالتوفو - مایاکی نزدیک اند و به خوبی از یادمان های معاصر النی خود متمایز اند، که فاکت سرازیری گروهی تبار (اتنوس) دشت نشین تورک را از طریق پشته استاوروپول به سوی جنوب، به مرکز میانرودان کوبان - تریک - پیتیگوریا مستند می سازد.

دیگ های ساخته شده از گل رُس با دستگیره های درونی، که نقشه برداری شده اند، نتایج جالبی می دهند: گستره پخش آن ها به وضوح در میانرودان کوبان - تریک نهفته

---

<sup>250</sup> . [Kuznesov V. A., 1990, P. 255-274]. [Гадло А. В., 1975, с. 75]

<sup>251</sup> . [Охонько Н. А., 1988, с. 259-291]

<sup>252</sup> . [Фоменко В. А., 1989, с. 108, 109]

است.<sup>۲۵۳</sup> این دیگ ها فراتر از حدود این گستره، به گونه پراکنده پیدا می شوند، اگر چه در حوضه میانی کوبان و فورانبوه آن ها انتظار می رود.<sup>۲۵۴</sup>

این هم بسیار مهم است که یادمان های واریانت قفقاز شمالی فرهنگ سالتوفو- مایاک، که از سوی چ. بالینت (Balint)، تثبیت و نقشه برداری شده اند، گویی در آستانه قفقاز در میانرودان کوبان- تریک درست به شکل یک خنجر فرورفته اند.<sup>۲۵۵</sup>

چنین تصور می شود که هدف این مهاجرت تورک ها اساسا دستیابی به چراگاه های سرسبز و خرم تابستانی آستانه البروسیا و راه های زیرگذر در مسیر این چراگاه ها بوده است و شاید هم تمایل برای به دست آوردن کنترل «جاده بزرگ ابریشم» که در سده ششم از حوضه علیای کوبان از راه کومباشی (Kumbashi) به دره پودکوم (Podkumok) (حومه رود کومه) و فرورفتگی کیسلوودسک می گذشت.<sup>۲۵۶</sup>

در کیسلوودسک، بنا به داده های بانو کوالفسکایا، 54، 7 درصد همه گورستان های دخمه ای متمرکز است و درست در این جا هسته اصلی الن ها قرار داشت، که از آن جا به سوی باختر و خاور رفتند.<sup>۲۵۷</sup> شایان یادآوری است که به باور ابرامووا، ناحیه کاباردیا- پیتیگوریا- ناحیه موقعیت گروه باختری یادمان های سارماتی سده های دوم- سوم میلادی است.<sup>۲۵۸</sup> در همین جا وی تاثیر نیرومند اسکیت ها را خاطر نشان ساخته است.<sup>۲۵۹</sup> به گفته ابرامووا، درست همین جاها به خاطر دورافتادگی و دسترسی ناپذیری خود، نشیمنگاه های مناسبی برای کوچیدن مردم کشاورز از جاهای باز و بی دفاع نواحی استاوروپول بوده است.<sup>۲۶۰</sup>

---

253 . [Kuznesov V. A., 1990, P. 260, карта]

254 . [Нарожный Е. И., 1993, с. 12-13]

255 . [Balint Cs., 1990, S. 45, карта II]

256 . ["Мисимианский путь" Менадра: Кузнецов, 1993, с. 23-47]

257 . [Ковалевская В. Б., 1984, с. 155]

258 . [Абрамова М. П., 1990, с. 44-51]

259 . [Абрамова М. П., 1993, с. 22]

260 . [Абрамова М. П., 1992, с. 28]

بانو ابرامووا در تازه ترین مونوگرافی خود می نویسد: «روند ایرانیزایسیون باشندگان گروه باختری در دوره اسکیتی، هنگامی که اسکیت ها در این جا واحدهای بزرگی را ایجاد کردند و بر قبایل بومی حاکمیت سیاسی اعمال نمودند، نیرومند تر از هر دوره یی بود».<sup>۲۶۱</sup>

به نظر می رسد این امکان هست که (بگذار در محتاطانه ترین شکل)، تداوم گروه های تباری ایران باستان را در قلمرو کاباردیا-پیتیگوریا (Kabardino-Pyatigorje) حداقل از دوره اسکیتی گمان زد، که مقارن با هزاره یکم پیش از میلاد به شکلگیری «هسته اصلی الن ها» انجامید. به پنداشت بانو کوالفسکایا و درست در همین جا، در منطقه آب های معدنی قفقاز و سرچشمه های رود کوبان، به تدریج رد پای آثار باستان شناسی تورک ها چند برابر تر می شود. نشیمنگاه های دشتی با سرامیک های سالتوفی-مایاکی، دیگ های گلی و اجاق های سنگی ساخته شده از تخته سنگ های عمودی، پدیدار می گردند. بزرگترین آن ها - نشیمنگاه مربوط سده های هشتم - نهم میلادی در ناحیه کلتسو-گوری است.<sup>۲۶۲</sup>

نشانه های دیگری هم از حضور تورکان هست: مانند بناهای یادبود مربوط نیمه نخست سده هشتم در «کنام نمناک» (موکرایا بالکا)،<sup>۲۶۳</sup> اشیای قدیمی تورکی همانند اشیای یافت شده در گورستان دخمه یی «دیرکتورسکایا گورکا» مربوط سده های هفتم - هشتم میلادی و...<sup>۲۶۴</sup>

بانو کوالفسکایا در شهرک «اوکازاتل» ردپای چادرهای کوچیان را با ظروف سرامیک سالتوفی-مایاکی و نشیمنگاه های ویران شده النی مربوط سده های ششم-هشتم یافت.<sup>۲۶۵</sup>

---

<sup>261</sup> . [Абрамова М. П., 1993, с. 106]

<sup>262</sup> . [Кузнецов В. А., 1961б, с. 218]

<sup>263</sup> . [Кузнецов В. А., 1985, с. 206-213]

<sup>264</sup> . [Абрамова М. П., 1982, с. 138, 148, 149]

<sup>265</sup> . [Ковалевская В. Б., 1981, с. 84, 85]

من، موضوع راهیابی عناصر تورکی-بلغاری تبار در منطقه کیسلوودسک را در سال های 1961-1962 مطرح ساخته بودم.<sup>۲۶۶</sup> به سال 1969 (با داوری از روی کرونولوژی آرامگاه های دخمه یی النی)، این اندیشه را پیشنهاد کردم که «ناپدید شدن گورهای دخمه یی در سده هشتم و پدیدار شدن دوباره آن ها در سده دهم، می تواند به رانده شدن الن ها از حوضه فرورفتگی کیسلوودسک در این سده زیر تاثیر جمعیت نو تورک گواهی بدهد. بر آن بودم که «هسته» الن ها از ناحیه پیتیگوریا در نیمه نخست سده هشتم می توانسته است به خزر بکوچد و در آن جا واریانت النی فرهنگ سالتوفی-مایاکی را نمایندگی کند. در حالی که پیتیگوریا از سوی اردوی چهارم بلغارها که پس از فروپاشی «بلغاریای بزرگ» کوبرات در نیمه دوم سده هفتم، به این جا سرازیر شده بودند، اشغال گردیده بود.<sup>۲۶۷</sup> بانو کوالفسکایا رخنه بلغارها را از آستانه قفقاز به دامنه های کوه ها، در پیوند با حضور آوارها در شمال قفقاز در سده های ششم-هفتم میلادی می پندارد.<sup>۲۶۸</sup> و. گادلو، ی. ا. فئودروف و گ. س. فئودروف هم خاستگاه یادمان های تورکی پیتیگورسک- کیسلوودسک را بلغاری می شمارند.<sup>۲۶۹</sup>

سر انجام گ. ای. افاناسیف GE Afanasyev، مقاله ویژه یی در زمینه نگاشت و آوندهای خود مطرح ساخت: «در فرورفتگی کیسلوودسک، شمار باشندگان النی در سده های ششم-هشتم آن چنان بسیار بود (30 شهرک)، که منجر به جنگ های داخلی بر سر زمین ها میان دارندگان فرهنگ های «گورهای دخمه یی» و «گورهای صخره سنگی» گردید. دخمه یی ها شکست خوردند و به کمک آوارها از این جا به منطقه سرچشمه رود دُن کوچیدند.<sup>۲۷۰</sup> تقریباً عین چیز را هر چند هم به شکل بسیار احتیاط آمیز- گ. ای.

---

<sup>266</sup> . [Кузнецов В. А., 1961б, с. 214-216; Он же, 1962, с. 76, 88]

<sup>267</sup> . [Кузнецов В. А., 1969, с. 298, 299]

<sup>268</sup> . [Ковалевская В. Б., 1988, с. 30]

<sup>269</sup> . [Гадло А. В., 1975, с. 78; Он же, 1980, с. 64; Он же, 1982, с. 20; Он же, 1975, с. 74, 75; Он же, 1986, с. 20], [Федоров Я. А., Федоров Г. С., 1978, с. 72.]

<sup>270</sup> . [Афанасьев Г. Е., 1981, с. 62, 63]

افاناسیف در مونوگراف های خود تایید می نماید.<sup>271</sup> اما در مقاله گک. ای. افاناسیف توضیح داده نمی شود که منظور وی از دارندگان فرهنگ گورهای صخره سنگی که بر دخمه یی ها یورش آورده و بر آنان پیروز گردیده بودند، چیست؟

چنین بر می آید که تهاجم تورک ها در سده هشتم تنها به حوضه پیتیگوریک-کیسلوودسک محدود نمی شد، بل که سراسر میانرودان کوبان-تریگ تا کرانه های راست رود کوبان را که در آن دژ نیرومند خماری (خومارینسکوی) مربوط سده های هشتم-دهم با کتیبه های طلسمی تورکی باستانی مستندسازی شده است، در بر می گرفت.<sup>272</sup>

من، این فرضیه را تدوین و فرموله کردم که دژ خماری (Khumarian) را خزرها برای کنترل راه های کتل کولخوری (Klukhori) ساخته بودند و در آن پادگان خزرها و بلغارها و شاید هم اقامتگاه تودون Tudun (شاه) خزرها قرار داشت. این فرضیه تا کنون با اعتراض محققان رو به رو نگردیده است.<sup>273</sup>

همزمان، گروه تورکی-بلغاری در خاور به کرانه چپ رود باکسان (Baksan) رسیده بودند که احتمالاً مرز خاوری گستره تهاجم تورک ها را می ساخت. در این جا حضور تورکان در نشیمنگاه های خرگاهی یا خیمه گاهی در روستای ژانخوتیکو (Zhanhoteko) مستندسازی شده است که ای. م. چچنف (IM Chechenov) آن را با نشیمنگاه های خیمه گاهی (encampments) در محدوده کوچروی های سنتی قبایل تورک کرانه های دریای ازوف، پایان آب یا پستاب رود دُن، جزیره نمای کریمه و آستانه قفقاز شمالی مقایسه می کند.<sup>274</sup>

---

<sup>271</sup> [Афанасьев Г. Е., 1987, с. 148, 149; Он же, 1993, с. 151]

<sup>272</sup> Биджиев Х. Х., 1983, с. 6]. [Кузнецов В. А., 1963, с. 298-305; Scerbak A. M., 1962, P. 283-290; Байчоров С., 1974, с. 89-93]

<sup>273</sup> . [Кузнецов В. А., 1974, с. 92; Он же, 1992, с. 164]

<sup>274</sup> [Чеченов И. М., 1987, с. 67]

ظروف سرامیک یافت شده در این منطقه دارای اشکال سالتوفا-مایاکی و دیگ های گلی اند. چچنف، قدمت این یادمان را سده های دهم- یازدهم می داند<sup>275</sup> و از لحاظ تباری آن را با «موج نو سرازیری قبایل بلغاری» گره می زند.<sup>276</sup> با بررسی مساله تورکیزاسیون (Turkization) در سرچشمه های رودهای کوبان- پیتیگوریا، چچنف در کل، منظره تاریخی و از دید ما تاریخی- دموگرافیک پذیرای را پرداز می کند که می توان با آن موافق بود.<sup>277</sup>

به گونه یی که می بینیم، گستره تهاجم تورکی- بلغاری در قفقاز مرکزی در شرق محدود بود به دره رود بایسان (Baisan)، در غرب - به سرچشمه های رود کوبان. غرب تر، در کرانه های چپ رود کوبان، یادمان های تورکی سده های هشتم-نهم شناسایی نشده است و می توان گمان برد که در منطقه میان رودهای کوبان و لابای (Laba) بزرگ باشندگان قدیمی النی حفظ شده بودند.

به جا خواهد بود هرگاه اشاره نمایم که در یکی از کتیبه خماری،<sup>278</sup> م. شیرباک Shcherbak موفق شد بر اساس الفبای نامهناد پیچینیگی Pechenegian کلمه های «ایرک» (irk) - به معنای ستون یا پایه؛ میژا mezha - به معنای مرز، «سله» (sala) - به معنای پوشاندن، نصب کردن، برپا کردن؛ و اوگوزوگ (oguzug) به معنای رودخانه<sup>279</sup> را

<sup>275</sup> . [Чеченов И. М., 1987, с. 71].

<sup>276</sup> . [Чеченов И. М., 1987, с. 75]

<sup>277</sup> . [Чеченов И. М., 1987, с. 120, 121]

<sup>278</sup> . [Кузнецов В. А., 1963, с. 283, рис. 1]

<sup>279</sup> **یادداشت گزارنده:** با توجه به این که خانواده زبان های تورکی، بسیار بزرگ و پر شاخ و برگ است، شاید این واژه ها در زبان پیچینیگی ها به همین مفاهیم به کار می رفته اند. ایرک، شاید شکل تحریف یافته ارک یا ارگ ایرانی بوده باشد. در ترکی استانبولی، ستون، مانند زبان پارسی دری، «شتون» (با تلفظ س-ش) یا «شوتون» گفته می شود. در زبان ازبکی، ایرک به همین معنای ستون یا پایه کاربرد دارد. در ترکی استانبولی، به مرز- «سینیر» می گویند. رودخانه را هم مانند عربی



تشخیص بدهد و بازخوانی نماید - یعنی مرز را به روی رودخانه بکشد. (این مطلب را ا. م. شیرباک در گفتگوی خصوصی به من بازگفت). می توان چنین نتیجه گیری کرد که رودکوبان در جریان نصف النهاری آن، مرز میان گستره بودوباش تورک ها و الن ها بوده است.

فرضیه ما هنگامی بیشتر قطعی خواهد شد که توپونیم ها (نام جاها)ی قدیمی گستره تورک نشین گردآوری، تجزیه و تحلیل و بازشناسی شوند. در آن باید فارماسیون (ریختار) formation تورکی باستان آشکار گردد. اکنون، به عنوان نمونه، نام کوه «بیش تاو» (Beshtau) در نزدیکی ژلیزنوودسک (Zheleznovodsk) را می آوریم. این نام تورکی (بیش تاو- پنج کوه) را پ.گ. اکریتاس (Akritas) به تاتارهای کوهی اطلاق کرده است (یعنی به بالکارها)ی کوچیده در سده شانزدهم از جزیره نمای کریمه به پیتی گوریا و کاباردا.<sup>280</sup> برای ما چیزی به نام کوچیدن «تاتارهای کوهی؟!» ناشناخته است. اما بحث تنها بر سر این نیست.

نام جغرافیایی «بیش تاو» برای نخستین بار در نیمه نخست سده چهاردهم هنگامی سر زبان ها افتاد که اردوگاه تابستانی خان ازبیککی اردوی طلایی در پیتی گورسک برپا شده بود. ابن بطوطه در این باره گزارش داده است.<sup>281</sup> چون اردو در بیش تاو پاییده بود، یعنی در جایی که از خود نام داشت، باید قدمت این نام را به زمانه های دیرین تر از سده چهاردهم میلادی پیش ببریم - یا به مرحله نخستین یا مرحله دوم مهاجرت گروهی تورک ها به این دیار.<sup>282</sup>

با جمع بندی مطالب آمده در بالا، می توان گفت که در نیمه نخست سده هشتم، میانرودان کوبان- تریک (باز و گشاده به سوی استپ ها از دیدگاه جغرافیای طبیعی)، پذیرای

---

نهر- نهر می گویند. در زبان ازبیککی، کلمه «سله» تقریباً در همین مفهوم به کار می رود. اما دو واژه «میژا» و «اوگزوگ» هم در تورکی استانبولی و هم در ازبیککی ناشناخته اند. -گ.

280 . [Акритас П. Г., 1954, с. 214]

281 . [Тизенгаузен В., 1884, с. 289]

282 . [Федоров Я. А., Федоров Г. С., 1978, с. 80]

مهاجرت دسته جمعی تورکان، به گمان بسیار، بلغارها- دارندگان فرهنگ واریانت استپی سالتوفی-مایاکی، که با خانان خزر پیوندهای تنگاتنگ داشتند، بوده است.

گستره تهاجم تورک ها از کرانه راست رود کوبان تا کرانه چپ رود باکسان پهن بود. زمان این مهاجرت، نیمه نخست سده هشتم- آغاز سده دهم تخمین زده می شود. بیخی احتمال دارد که کوچیدن و اسکان تورک ها به این دیار، یک اقدام سیاسی از سوی خزرها بوده باشد که در پی دستیابی به اهداف راهبردی خود (که در بالا در باره آن یادآور شدیم)، بودند.

شاید، این مهاجرت یک علت دیگر دارای بار بیخی سیاسی هم داشته بوده است. به گفته ابن اثیر، «در 722 میلادی، «اتراک (ترک ها) بر آلان (الن) ها هجوم بردند».<sup>283</sup> من در این زمینه چنین نوشته بودم که «بخشی از الن ها زیر بار اطاعت خزرها نرفتند که این کار، اقدامات واکنشی خزرها را برانگیخت».<sup>284</sup> در این گپیرو دار، از جنوب قفقاز، عرب ها به یاری الن ها شتافتند. به سال 723، لشکریان عرب به سرداری ثابت النهارانی [(شاید النهارانی)-گک.] از راه گردنه دریال به سرزمین النیا (alania) رسیدند. اما در جایی به نام «لوگ کامنی» («سبزه زارهای سنگی») از خزرها شکست خوردند.<sup>285</sup> تلاش عرب ها برای جذب الن ها به عنوان متحدان با ناکامی رو به رو گردید. الن ها در نبرد با خزرها شکست خوردند و [به گناه اتحاد با عرب ها-گک.] مجازات شدند. این بود که «هسته» الن ها از منطقه پیتی گورسک- کیسلوودسک به گستره سرچشمه های رودهای دُن و دُنِتس (Donets) در مرز خطرناک

---

<sup>283</sup> . [Ибн-ал-Асир, 1940, с. 23]

<sup>284</sup> . [Кузнецов В. А., 1992, с. 156]

<sup>285</sup> کتاب «الکامل فی التاریخ» ابن اثیر که به نام «تاریخ ابن اثیر» شهرت یافته است، از آثار بنام و ماندگار او است. نخستین چاپ علمی-انتقادی از الکامل، میان سال های 1851-1876 میلادی در 12 جلد با 2 جلد فهرست به دست کارلوس یوهانس تورنبرگ (خاورشناس شهیر سوئدی) در لیدن منتشر شد. این کتاب را ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی به فارسی ترجمه کرده اند و ترجمه ناتمام دیگری نیز از سید محمود روحانی عرضه شده است، 370، چاپ انتشارات اساطیر، تهران.-گک.

شمال باختری خزرستان تبعید گردید که در آن جا الن ها زیر فرمان خزرها به پاسداری از مرزها می پرداختند.

اگر این پنداشت ها درست باشند، تاریخ کم و بیش دقیق ویرانی شهرک های النی پیتیگوریا- کیسلوودسک، کوچیدن الن ها از آن جا به سرچشمه گاه های رودهای دُن و دُنس، پدیدآیی فرهنگ سالتوفی- مایاکی در این دیار و جاگزین شدن تورک ها در میانرودان کوبان- تریک را به دست می آوریم- سال های دهه بیست سده هشتم (شاید 724-725 میلادی).

مرحله نخست مهاجرت تورکان به قفقاز مرکزی، نقش بزرگی را در تاریخ تباری و سیاسی قفقاز شمالی بازی کرد که سه پیامد بسیار مهم داشت:  
**نخست**، روند اصلی تکاملی ایرانیزاسیون قفقاز مرکزی، که در مراحل تعریف شده در بالای ایرانیزاسیون شکل گرفته بود، ناگهانی برهم خورد، و در میانرودان کوبان- تریک بیخی قطع گردید.

**دوم**، آغاز آمیزش ها و خویشاوندی های حاشیه یی و درون منطقه یی تورک ها با باشندگان بومی، دیگر با زیرلایه یا بستر النی، و در نتیجه، آغاز فرآیندهای اختلاط تباری تورک ها و الن ها و تورکی سازی (تورکیزاسیون) الن ها در گستره آمیزش های درون منطقه یی، یعنی آغاز تورکیزاسیون و اتنوژنیز کاراچای ها و بالکارهای کنونی.

**سوم**: پدیدآیی جامعه نو تورکی، محیط تباری (ethnosphere) الن ها را به دو بخش تقسیم کرد- باختری و خاوری و (در اوضاع شکلگیری اولیه اقوام منطقه یی) زمینه را برای حفاظت و صیانت نشانه های روشن تفاضلی تباری (ethnodifferentiating) دیگوری ها (Digors) و ایرونی ها که تا روزگار ما زنده ماندند، فراهم ساخت.

به گونه‌ی می بینیم، همه این‌ها ارتباط مستقیمی به اتنوزنیز و تاریخ اولیه سه توده قفقاز مرکزی- یعنی اوست‌ها، بالکارها و کاراچای‌ها (Karachai) دارد. برای دو قوم اخیرالذکر، ال‌ها (که خود مقارن با سده هشتم به شدت دورگه (metis) شدند)، این بار نقش زیرلایه یا بستر (سوبسترات) را در برابر زبرلایه یا بالا لایه (سوپر استرات) تورکی بازی نمودند. این گونه، تاریخ بار دیگر در یک دور تازه تکرار شد- همزیستی نو تباری ال‌ها و تورک‌ها آغاز گردید.<sup>286</sup>

ما در باره روند اختلاط تباری و تورکیزاسیون در حدود میانرودان کوبان- تریک سخن گفتیم. این فرآیند به کوچیدن یکسره همه ال‌های ایرانی زبان به شمال نینجامید، بل بخشی از آنان در گستره تماس‌ها و آمیزش‌ها ماندگار شدند. درست دلیل موجودیت النیسم‌های فزونشمار (تا 200 واژه) در زبان‌های بالکاری و کاراچایی، همین است که مبنایی را برای آرایف در دست دادند تا بنویسد: «بالکارها و کاراچایی‌ها، توده‌های قفقازی اند. آن‌ها بر بستر یا زیرلایه النی تشکیل شدند- این یک گمانه زنی و توهم نیست، فرض هم نیست. این یک حقیقت تثبیت شده محکم علمی است.»<sup>287</sup> آن‌چه گفتیم، با همانندی‌های تبارنگاشتی (اتنوگرافیک) اوستی‌ها و بالکاری‌ها و به ویژه عناصر سارماتی- النی در سنت‌های فرهنگ مادی بالکارها و کاراچایی‌ها تایید می‌گردد.<sup>288</sup> همه این حقایق را بایسته است نه آن‌چنان به عنوان یک نتیجه وامگیری (borrowing)، بل که به عنوان نتیجه ریختیابی یا تسجیل یک تشکل (فارماسیون) نو تباری در نظر گرفت- این بار تورکی زبان.

بر می‌گردیم به فرهنگ سالتوفی-مایاکی سده‌های هشتم-دهم و می‌کوشیم فرضیه کاری‌یی را در باره سرنوشت ممکنه دارندگان آن در سده دهم، پس از انقراض و بی‌فروغ شدن خود فرهنگ مطرح سازیم. مساله مبهم و بحث‌انگیز است. شاید به همین دلیل، محققان بسیار کم به آن می‌پردازند.

---

<sup>286</sup> . [Гумилев Л. Н., 1988, с. 228-234; Цулая Г. В., 1993, с. 85]

<sup>287</sup> . [Абаев В. И., 1960, с. 133]

<sup>288</sup> . [Колоба Б. А., 1972, с. 20-30] [Батчаев В. М., 1986, с. 41-79]

الن های دارنده فرهنگ سالتوفی، که در خدمت نظامی خزرها بودند، نیروی رزمی حرفه‌ی بزرگی را می‌ساختند. به گونه‌ی که د.ت. بریزوفتس Berezovts تخمین زده است، در یک گورستان سالتوفی تا 30 هزار گور دخمه‌ی به مشاهده رسیده است.<sup>289</sup> باستان‌شناسان بر این باورند که نسخه‌النی فرهنگ سالتوفی-مایاکی دیگر در آغاز سده نهم از میان رفته بود.<sup>290</sup>

س.آ. پلتنیوفا گاهشماری دقیق‌تری از نسخه‌النی این فرهنگ به دست می‌دهد: میانه‌های سده هشتم-دهه‌های نخست (تا میانه‌های) سده دهم میلادی.<sup>291</sup> گاهشماری باستان‌شناسیک محدود اجازه می‌دهد تا رویدادهای شناخته شده از روی منابع نوشتاری را ویرایش نمود. همان گونه که در بالا اشاره شد، الن‌ها در سال‌های دهه بیستم سده هشتم از میان‌رودان کوبان-تریگ به گستره رودهای دُن-دونتسکوچیده بودند-چیزی که زمان ظهور فرهنگ سالتوفی-مایاکی را دقیق‌تر می‌سازد. م.ای. ارتامانف (MI Artamonov) تصویر دراماتیکی را از کشتار و سرکوب سیستماتیک الن‌های باشنده وادی رود دُن به دست خزری‌ها پرداز کرده است، که نابودی کامل فرهنگ سالتوفی-مایاکی را به دنبال داشته است. به گونه‌ی که ویژگی‌های مشخصه این فرهنگ نتوانستند هیچگونه تداومی بیابند و اس‌های باشنده دُن که از دست خزری‌ها نجات یافته بودند، به متحدان پیچینیگی Pechenegs خود پناه برده بودند.<sup>292</sup>

راستش، در واقع، س.ا. پلتنیوفا، گ.ای. افاناسیف و و.ک. میخیف، در آثارشان به علل نابودی این فرهنگ پرداخته‌اند. میخیف (Mikheev) بدون چون و چرا می‌نویسد که در خانات خزر «الن‌ها هم شامل بودند که دولت مرکزی خزر آن‌ها را از قفقاز شمالی به وادی

---

<sup>289</sup> . [Плетнева С. А., 1967, с. 88]

<sup>290</sup> [Плетнева С. А., 1967, с. 135, 143; Афанасьев Г. Е. , 1987, с. 155;

Плетнева С. А., 1981, с. 64; Михеев В. К., 1985, с. 3; и др.]

<sup>291</sup> [Плетнева С. А., 1981, с. 64]

<sup>292</sup> [Артамонов М. И., 1962, с. 357, 258]

رود دُن انتقال و اسکان داده بود.<sup>۲۹۳</sup> او (با داوری از روی اظهارات محتاطانه اش)، علت نابودی فرهنگ سالتوفا-مایاکی را، در تهاجم پیچینیگی ها در سده نهم می بیند.

من مایلم در زمینه دیدگاه م. ای. ارتامانف (MI Artamonov) را بپذیرم، دال بر این که فرهنگ سالتوفی-مایاکی به علت جنگی که، بر اساس «سند کمبریج» در سده دهم میان خزری ها و الن ها در دوره پادشاه آرون خزری رخ داد، نابود گردید.

به پنداشت آ. پ. نوواسیلتسیوفا (AP Novoseltseva) جنگ در اوایل سال های دهه سی سده دهم رخ داده بود.<sup>۲۹۴</sup> ناگفته نماند که این تاریخ، با تاریخ تثبیت شده از لحاظ باستانشناسی نابودی بسیاری از نشیمنگاه های سالتوفی حوالی میانه های سده دهم و ویرانی همزمان شماری از شهرک های یهودی نشین در سرزمین های همسایه سلاوی و کریمای خاوری به خوبی مطابقت می نماید.<sup>۲۹۵</sup>

با توجه به زمینه های تاریخی و گواهی المسعودی در باره پذیرفتن آیین مسیحیت از سوی الن ها در 932 (که مینورسکی<sup>۲۹۶</sup> آن را در اثر خود آورده است)، می پندارم که جنگ می

---

<sup>293</sup> . [Михеев В. К., 1985, с. 99]

<sup>294</sup> . [Новосельцев А. П., 1990, с. 195, 196]

<sup>295</sup> . [Плетнева С. А., 1981, с. 64] . [Ляпушкин И. И., 1958, с. 148]

<sup>296</sup> . [Минорский В. Ф., 1963, с. 204]

**یادداشت گزارنده:** «ولادیمیر فیودورویچ مینورسکی (به روسی: Владимир Фёдорович Минорский) (متولد ۶ فبروری ۱۸۷۷ – مرگ ۲۵ مارچ ۱۹۶۶) خاورشناس و ایران شناس روسی و استاد دانشگاه لندن، شناخته شده به خاطر آثارش در تاریخ، ادبیات، جغرافیا و فرهنگ فارسی و کردی. مینورسکی کتابها، رسالهها و مقالههایی به زبانهای روسی، فرانسه، انگلیسی، فارسی و عربی نوشت. برخی از آثار وی عبارتند از:

کردها نوادگان مادها

ایران، دین و تاریخ آن

عوامل جغرافیایی در هنر ایران

حماسه ملی ایرانیان

مقدمه قدیم شاهنامه

ایران در قرن پانزدهم (به فرانسه)

فرقه اهل حق

تذکره الملوک، رساله‌ای در باب دستگاه‌های دیوانی و تأسیسات و بنیان‌های اداری دولتی در عهد صفویه

مقالاتی در باب اصل و منشا «گوران و ادبیات گورانی»؛ «خاقانی و اندرونیکوس»؛ «ویس و رامین» تحقیقاتی در باب «تاریخ قفقاز» (به انگلیسی)

ترجمه رساله دوم ابودلف در باب سفرهای او در ایران و وصف بلاد آن در حدود ۳۳۰ هجری

ترجمه خلاصه عالم‌آرای امینی تالیف فضل‌الله بن روزبهان به انگلیسی

ترجمه و تعلیقات بر «تاریخ شروان و دربند»

جنگ‌های رومیان و بوزنطیان در آذربایجان

اصلاحات ارضی در عهد آق‌قویونلو

مقاله‌های متعدد در دایرة‌المعارف اسلام»

«المسعودی- «علی بن حسین مسعودی (حدود ۲۸۳ هجری / ۸۹۶ میلادی - ۳۴۶ هجری / ۹۵۷

میلادی) تاریخ‌نویس و جغرافی‌دان و دانشمند و جهانگرد بغدادی بود. نام کامل وی (ابوالحسن علی

بن‌الحسین المسعودی)

آثار معروف علمی:

مروج‌الذهب، التنبیه والاشراف

ذخائر العلوم وماکان فی سالف الدهور

الرسائل والاستذکار لما فی مر فی سالف الاعصار

التاریخ فی اخبار الامم من العرب والعجم

خزائن الملک و سر العالمین

القضایا والتجارب

السیاحه المدنیة فی السیاسة والاجتماع

سر الحیاة

کتاب الاوسط

اخبار الزمان»

- برگرفته از ویکی پدیا.- گک.

توانسته است در سال های 931-932 در دوره رومان لاکاپین (Lakapin) - امپراتور روم شرقی رخ داده باشد.

جنگی که «سند کمبریج» و مسعودی در باره آن سخن می گویند، بی چون و چرا از سوی شاه النیای قفقازی پیش برده می شد. در باره شرکت النی های دارنده فرهنگ سالتوفی در این جنگ مدارک و شواهد مستقیمی وجود ندارد. اما در ادامه متن «سند کمبریج» به صراحت آمده است که در میان توده هایی که با خزری ها می رزمیدند، «اسیه» ها یعنی «اس» ها هم بودند. دلیلی هست که منظور کاتبان خزری از «اس ها» - النی های دارنده فرهنگ سالتوفی بوده است.<sup>297</sup>

این گونه، منبع به ما اجازه می دهد فرض کنیم (البته، بسیار احتاط آمیز) که در جنگ سال 931-932، الن های سالتوفی باشنده حوضه رود دُن - دُنْتَس - «اس ها» می توانسته اند به هواداری از الن های شمال قفقازی هم‌ریشه خود، برخاسته باشند. در این جنگ، هر دو گروه النی ها شکست خوردند. النی های قفقازی از پذیرفتن آیین مسیحی سر باز زدند و در پایان کار، النی های دارنده فرهنگ سالتوفی سرکوب (execution) شدند که شرح آن را اراماتف نوشته است. سپس، در سال 932-933، الن های سالتوفی خزرستان را ترک کردند و به شمال قفقاز بازگشتند. تنها بخش کوچکی از گروه تباری اس ها (یاس ها) در وادی رود دُن تا سده دوازدهم ماندگار شدند.<sup>298</sup>

بازگشت الن ها، پس از دو صد سال بودوباش در گستره دولت خزر، به گستره فرورفتگی کیسلوودسک، با رستاخیز آیین های خاکسپاری در گذشتگان در آرامگاه های دخمه یی در سده های یازدهم - دوازدهم به همراه بود.<sup>299</sup> اما این آرامگاه ها تا هنوز هم بسیار کم مطالعه شده اند و پیش از خواهد بود تا در زمینه نتیجه گیری های مدلل تر نماییم.

---

<sup>297</sup> . [Артамонов М. И., 1962, с. 246; Кузнецов В. А., 1992, с. 168 и др. ]

<sup>298</sup> . [Кирсанов А. Н., 1988, с. 67-71]

<sup>299</sup> . [Кузнецов В. А., 1962, с. 27-29; Савенко С. Н., 1986, с. 75-92]



فرضیه ما در باره برگشتن دوباره الن های سالتوفی به قفقاز، با همه بی باکی بی که در مطرح ساختن آن در سال 1969 به خرج داده شده بود،<sup>300</sup> تا کنون با واکنش منفی پژوهشگران برنخورده است. در قرینه تاریخی، از دید ما، این فرضیه به گونه عینی در افزایش بسیار چشمگیر نفوس الن ها و نیرومندشدن کشور النیا در سده دهم تایید می گردد که بارها و بارها در ادبیات به آن اشاره شده است و نیازی به اثبات ندارد. بازگشت یگان های بزرگ رزمیده و به خوبی مسلح تکاوران سواره نظام به رهبری طرخان های «اسی» و رزمندگان جوانمرد (chivalrous warriors) توان رزمی و بنیه سیاسی کشور النیا را به گونه چشمگیری تقویت کرد و پیداست چنین چیزی نمی توانست در منابع بازتاب نیابد.

روشن است، نیروی محرکه اصلی تقویت کشور النیا در سده بیستم، روند پایدار توسعه اجتماعی و اقتصادی داخلی آن بود. با این هم، عوامل مساعد بیرونی نیز تا جایی نقش خود را داشتند. بازگشت الن ها به میانرودان کوبان- تریک تاثیر معینی بر فرایندهای محلی تباری نیز داشت: روند تورکیزاسیون با سرازیر شدن موج مهاجران ایرانی زبان آمده از سالتو (Saltov) پیچیده تر شد، و گسستگی ارضی میان باختر و خاور النیا که مُخل فرآیند استحکام سیاسی و تباری بود، دوباره بازسازی و احیاء گردید. پادشاهان النی قادر به اعمال حاکمیت ملی خود در سراسر گستره النیا گردیدند.<sup>301</sup> اما روند تورکیزاسیون طی دو صد سال خیلی پیش رفته بود و می توان فرض کرد که در میانرودان کوبان- تریک، نئوپلاسم های تباری تورکی توانستند جان سالم به در برند.

## 5. تورک ها - مرحله دوم تورکیزاسیون:

اتنوگرافی کشور النیا مقارن با سده یازدهم که هنگامی که در استپ های اروپای خاوری کومان ها (Cumans) یا پولوی های تورکی زبان ظهور می کنند، چنین پرداز می گردد.

---

<sup>300</sup> . [Кузнецов В. А., 1969, с. 297]

<sup>301</sup> . [Кузнецов В. А., 1992, с. 169; Он же, 1988, с. 79-81]

در تاریخ های روسیه برای نخستین بار در 1055 از پولوفی ها سخن می رود.<sup>302</sup> روشن است، که آن ها اندکی پیش تر از این در استپ ها ظاهر شده بودند- در نیمه نخست سده یازدهم. سپس آن ها، شاید به استپ های قفقاز شمالی رخنه کرده بودند، که به زودی شامل «دشت قیچاق»<sup>303</sup> گردید - دشت قیچاق و یا استپ پولوفتسیا (Polovtsia).

استیلای گستره استپ های آستانه قفقاز تا شمال داغستان از سوی پولوفی ها یا پولوفتسی ها (کومان ها) در سده های یازدهم- دوازدهم در رساله ی.ا. فنودروف (Fedorov) و گ.س. فنودروف بررسی گردیده است.<sup>304</sup> از این رو، در این جا به آن نمی پردازیم. مرحله دوم تورکیزاسیون قفقاز مرکزی به حمله پولوفی ها مرتبط می باشد. این مرحله را شاید بتوان به دو فاز (مرتبه) تقسیم کرد: فاز پیش از یورش اردوی زرین و فاز یورش اردوی زرین.

### فاز پیش از یورش اردوی زرین:

---

<sup>302</sup> . [Федоров Я. А., Федоров Г. С., 1978, с. 240]

<sup>303</sup> . دشت و ناحیه یی در شمال دریای خزر که طایفه ترکان منسوب بدان را ترکان قیچاقی گویند. سلجوقیان در آغاز درین ناحیه به گله چرانی مشغول بودند. هنگام تقسیم ممالک چنگیز، دشت قیچاق به جوجی و خود جوجی و پسرش باتو در آن ناحیه به سر می بردند. به قول تاریخ نویسان، تا سال ۹۲۹ ه ق. فرزندان جوجی در دشت مزبور حکمرانی کرده و دشت قیچاق را به دو قسمت تقسیم کردند، دشت قیچاق شرقی یعنی ناحیه بین دره سفلاهی سیحون و کوه های الغ طاغ (الغ تاغ) و کوچک طاغ (کوچک تاغ) که محدود بود از مغرب به مساکن قبایل گوگ (کبود) اردو، مطیع باتو از شمال به مساکن ازبکان مطیع شیبان از مشرق به خانان اولوس جغتای، از جنوب به ریگزار قزل قوم و کوه های الکساروسکی.

دشت قیچاق غربی، یعنی ناحیه یی که رودهای دن و رود ولگا آن را مشروب می سازد و محدود بود از مشرق به کوه های اورال از مغرب به رود دنپیر از شمال به دریای خزر و از جنوب به دریای سیاه.

قومی از ترکان قیچاقی، ترکان قنقلی بودند و ترکان خاتون (مادر محمد خوارزمشاه) از ترکان قنقلی بود. - بر گرفته از ویکی پدیا-گ.

<sup>304</sup> . [Федоров Я. А., Федоров Г. С., 1978, с. 216-256]

بررسی موشکافانه داده های باستان شناسی نشان می دهند که پولوفی ها در اعماق گستره تماس میانرودان کوبان- تریک و در برخی از جاها به کوه ها در ناحیه چراگاه های کوهستانی بیچین (Bichesyn) رخنه نموده بودند.<sup>305</sup> متفاوت از مرحله نخست تورکیزاسیون، در مرحله دوم (سده های یازدهم-دوازدهم) تبار تورک در کرانه چپ رود کوبان- در بخش خاوری منطقه آن سوی کوبان یعنی به قلمرو میان کوبان و رود لابا (Laba)، به مرکز النیای باختری هم رخنه نموده بود.

پخش گسترده تندیس های کتله یی غیر منقول تورکی (massive, non-transportable turkic statues) (متفاوت از دیگ های گلی، یا اشیای دیگر) در آن سوی کوبان خاوری، به معنای اسکان مجدد بی چون و چرای (indisputable resettlement) تورک ها در میانرودان کوبان- لابای بزرگ در سده های یازدهم-دوازدهم می باشد. این برداشت در مشاهدات مینایوا (TM Minayeva) تایید می گردد: «آرامگاه های پولوفی ها در شهرک ویران شده النی سده های دهم-یازدهم (کوبینا Kubina) واقع اند. مقارن با زمان ظهور پولوفی ها در این جا، زندگی در آن پایان یافت».

در همان هنگام زندگی از شهرک های اوچکورکا (Uchkurka) و ادیوخ (Adijuh) هم رخت بریست بست. در سده یازدهم نشیمنگاه های النی در نزدیکی دهکده های البورگان (Elburgan) و نووکوینسک نابود شدند. در این زمینه، مینایوا می نویسد: کشف گورگان های پولوفی کوبانی، چنین وضعیتی را توضیح می دهد. دلیل آن را می توان در حمله کوچیان به دشت های کوهپایه ها - تهاجم پولوفی های خطرناک برای جمعیت کشاور؛ دید.

این هجمه را نباید همچون حمله نظامی تصور کرد. این پیشرفت کند کوچی ها در چراگاه های سر سبز بود. با سرازیر شدن کوچروان، باشندگان کشاورز به تدریج به سوی جنوب به پناهگاه های کوهستانی عقب نشینی کردند. اثری از یورش ناگهانی دشمن در شهرک های

---

<sup>305</sup> . [Биджиев Х. Х., 1987, с. 34-35]

ادیوخ (Adijuh) و کوبینا (Kubina) دیده نمی شود. مردم، این شهرک را به گونه مسالمت آمیز ترک گفته بودند و آن را با جا گذاشتن همه دارایی های خود رها نموده بودند.<sup>۳۰۶</sup>

در اثر دیگری، مینایوا خاطرنشان می سازد که مواد باستان شناسی هنوز بر موضوع روشنی اندکی می اندازند که چه زمانی و در چه اوضاعی، النی ها حوضه علیای گستره نزدیک کوبان را ترک گفته بودند. آیا آن ها به سوی خاور به کوه ها عقب نشینی نموده بودند و یا این که از سوی تورک ها اسیمیله شده بودند.<sup>۳۰۷</sup> نوشته های بانو مینایوا به درستی سرشت اوضاع اتنوپولیتیک سده های یازدهم - دوازدهم این منطقه را بازتاب می دهند. از همین رو هم ما برگرفته هایی از آن (extensive quotations) را در این جا آوردیم.

اعتبار دریافت های آورده شده، با کاوش ها و حفاری های طولانی مدت من در شهرک بزرگ ارخیز پایین (Arkhyz) مربوط سده های دهم - دوازدهم تایید می گردند.<sup>۳۰۸</sup> دره زیلینچوک بزرگ (Zelenchuk) در سده دوازدهم این شهرک دیگر متروک گردیده بود. هر چند زندگی در این جا تا سده های سیزدهم - چهاردهم در جوش و خروش بود.

شکی نیست که با واقعیت آمیزش های عمیق درون منطقه یی و اختلاط تباری و اینتیگراسیون زیر لایه یا بستر (سوبسترات) النی و بالا لایه یا سوپراسترات تورکی پولوفی بر مبنای دو زبانی بودن (دوزبانگی) و شکل جامعه نو تورکی سر و کار داریم. در نتیجه، در مناطق باختری و خاوری سرچشمه رود کوبان نئوپلاسم های تازه تباری شکل می یابد - هسته مردم بالکار - کاراچای. این نسخه در حال حاضر با منابع و اطلاعات بازتاب یافته در آن ها در باره اتنوژنیز و فرهنگ زایی این توده های کوهی تورکی مطابقت دارد. هر چند، ادعای کامل بودن را ندارد.

---

<sup>306</sup> . [Минаева Т. М., 1964, с. 189-191]

<sup>307</sup> . [Гадло А. В., 1986, с. 217-221]

<sup>308</sup> . [Кузнецов В. А., 1986, с. 246]

دلیلی برای سوء تفاهم در دست نیست که بالکارها و کاراچای های مدرن را همسایه های شان یا خود شان اس ها یا الن ها خوانده بوده باشند.<sup>309</sup> آن ها در عین حالی که النی تبار و ایرانی زبان نیستند، با این هم به روی زیر لایه یا بستر النی پدید آمده اند، و از همین رو هم به خود نام تباری النی گرفته اند. با این که با این کار، النی ایرانی زبان نشده اند. در این جا سخن بر سر الن های از بن تورکی زبان نیست، بل که بر سر جامعه نو تباری است که ویژگی های بستر النی و بالا لایه تورکی را یکجا با هم جذب کرده است. در این مفهوم، بالکارها و کاراچای ها جوانترین مردم کوهی قفقاز اند.

پرسشی مطرح می گردد مبنی بر این که آیا جمعیت النی از گستره سرچشمه های رود کوبان، آن گونه که مینایوا می انگارد، به جای دیگری کوچیده بود یا نه؟ در پاسخ می توان گفت که بخشی از آن، از گستره بالکاریا می توانسته است به دره دیگورسک (Digorsky) اوستیای شمالی بکوچد و اما بخش اصلی الن های باختری در خاک خود پاییدند و ماندگار شدند و به تدریج از سوی تورک ها اسیمیله گردیدند.

به حضور الن های ایرانی زبان در کوه های نزدیک کوبان، سنگنبشته هاس النی زیلینچوکی (Zelenchukskaya) که قدمت آن از سوی زگوستوی (L. Zgustoy) سده های یازدهم-دوازدهم میلادی تخمین زده شده است، به گونه مطمئن گواهی می دهد.<sup>310</sup> این گونه، گستره حوضه علیای رود کوبان، در نتیجه دو مرحله متوالی تورکیزاسیون، دستخوش دگرگونی های عظیم دموگرافیک گردید- به جای الن تباران شکل یافته، جوامع تباری نو تورکی پدید آمدند. فرآیندهای همانندی در بخش های خاوری تر قفقاز شمالی هم مشاهده می شوند. هر چند ردپای آن ها هنوز کم است و می توانند داوری های گوناگون را برانگیزند.

---

<sup>309</sup> . [Алборов Б. А., 1960, с. 108-112; Волкова Н. Г., 1973, с. 94]

<sup>310</sup> . [Zgusta L., 1987, P. 19]

ما گذشته در باره یادمان های باستان شناسی تورکی منطقه آب های معدنی قفقاز در مرحله نخست تورکیزاسیون آن که نه پسانتر از سده دوازدهم آغاز گردیده بود، آن هم در گستره پرجمعیت النی، سخن گفته بودیم.

آوندهایی در دست است بپنداریم که حمله تورک ها در منطقه آب های معدنی قفقاز، در فاز پیش از اردوی زرین مرحله دوم تورکیزاسیون هم ادامه یافته بود. بر چنین چیزی می توانند کاوش های باستان شناسی انجام شده از سوی ا. پ. رونیک (AP Runich) و ن. ن. میخایلوفا (N. Mikhailov) در آرامگاه های دخمه یی سده های یازدهم - دوازدهم منطقه «کالتسو-گور» و در نزدیکی کیسلوودسک در سال 1959 گواهی بدهند.

از ویژگی های مراسم خاکسپاری، موجودیت تابوت های چوبی و تزینات تدفینی در زیر کف گور ساخته شده از تخته های گذاشته شده به موقعیت عرضی (transverse position) است که در یک مورد به یاد آورنده چیزی همانند زینه یا نردبان است. برای گورستان های دخمه یی النی، این چنین سازه های چوبی غیر معمول است.<sup>311</sup>

پدیدآیی تابوت های چوبی را می توان با نفوذ مسیحیت که سر از سده دهم در بخش غربی النیا گسترش یافته بود، توضیح داد. اما موجودیت تخت های چهارپایی روان (boardwalks) صلبی (solid) و یا برانکاردهای چوبی مشبک انتقال میت یا بیمار (funeral stretcher) را دشوار است مربوط آیین ترسایی بداینم ممکن است دلایل دیگری در کار بودند.

مجاز می پنداریم فرض کنیم که این ها با مراسم خاکسپاری پولوفی ها پیوند داشته بودند. بر اساس طبقه بندی بانو س. ا. پلینتینوا (SA Pletneva) این چهارمین گروه گورستان های

---

<sup>311</sup> . [Кузнецов В. А., 1962, с. 27-29, рис. 2, 4, 5]

تورکی است که متعلق به پولوفی ها بوده است. یکی از ویژگی های آن -تابوت ها اند که از تخته های جداگانه با برش عرضی ساخته می شدند.<sup>312</sup>

اگر این گمانه زنی ها درست باشند، ما با جالب ترین پدیده سنکریتیسم (توحید ارزش های) تباری و فرهنگی دو توده مواجه می شویم که دوره آمیزش های دورن منطقه یی و اختلاط را از سر گذراندند. ما در ته «گلدان» ویژه اتنوژنیتیک قرار می گیریم. زمینه تاریخی مرحله نخست تورکیزاسیون با طرح ما در تناقض نیست، بل برعکس با آن هنجوانی دارد.

داده های ارائه شده محدود در باره حمله پولوفی ها در سده های یازدهم - دوازدهم در ناحیه کیسلوودسک می توانند با کاوش ها و حفاری های تازه کورنفسکی ( SN Korenevsky) در سال 1982 در نزدیکی کیسلوودسک در ساحل راست رود پودکومک (Podkumk) (حومه رود کوم) کامل تر شوند.

مشاهدات بسیار مهمی به تازگی بر روی مواد به دست آمده از آرامگاه النی دخمه یی قرن یازدهم - دوازدهم در اوستیای شمالی انجام گرفته است. دلچسپی خاص برای ما در این جا این است که، مانند گورستان دخمه یی ذکر شده در نزدیکی کیسلوودسک، ردپاهای تورکی بار دیگر دوباره در گورستان (necropolis) تیپیک النی که همزمان در جاهای دیگر النیا رایج بوده است، ظاهر می شود.

چنین بر می آید که در هر دو منطقه النیا، فرآیندهای همانند ادغام (اینتیگراسیونی) تباری روان بودند. جان مطلب در این است که در مواد craniological آرامگاه زمیسکی تیپ مجمه نوع انتروپولوژیک سایبریا جنوبی ارائه گردیده است، که به خصوص به گونه گسترده در گورهای پولوفی های کولمیکیا گسترش داشت. انسان شناس -ا. ب. شفچنکو

---

<sup>312</sup> . [Плетнева С. А., 1958, с. 173, рис. 13, в, 8].

این واقعیت را همچون «گواهی مشارکت پولوفی ها در پیدایش نژادی گروه زمیسکویی الن ها» به سنجش می گیرد. و این حقایق را باید به طور کامل در نظر گرفت.<sup>۳۱۳</sup>

**فاز اردوی زرین** در ادبیات از سوی ی. ا. فتودروف و ل. ای. لاورف مطالعه شده است.<sup>۳۱۴</sup> به گفته ابن اثیر، در 1222 الن ها و قپچاق ها (متحدان دیرین)، دوشادوش هم در برابر حمله مغول ها و تاتارها به آستانه قفقاز ایستادگی کردند. متفقین به نوبت شکست خوردند، که پس از آن، بخشی از قپچاق ها در مرداب ها پنهان شدند و بخشی دیگر به کوه های قفقاز پناه بردند.<sup>۳۱۵</sup> چیزی که نقطه عطفی در اتنوژنیز بالکاری ها و کاراچای های مدرن شمرده می شود. رادیکال تر از هر کسی این کانسپت را لاوروف تدوین کرد. با این هم، و. ام. باتچایف (VM Batchayev) با تایید دادگرانه بودن تز نقش تعیین کننده پولوفی ها- نه بلغارها در تورکیزاسیون بالکاریا (که زبان شناسان هم آن را تایید می کنند)، به گونه خردورزانه با دیدگاه در باره این که آغاز این روند با حوادث 1222 به همراه بوده باشد، موافقت نکرد و خاطرنشان ساخت: «کنون دلایل قانع کننده یی به سود نسخه سنتی رخنه پولوفی ها به کوه ها در 1222 در دست نداریم».<sup>۳۱۶</sup>

خود باتچایف به این نتیجه گیری مایل است که تورکیزاسیون بالکاریا را نه پیشتر از سده چهاردهم می داند. و تخته پرش این روند- النیای هموار سده های سیزدهم- چهاردهم بود که از سوی پولوفی ها پس از حمله مغولان اشغال گردید.<sup>۳۱۷</sup> درست گروه آستانه قفقاز پولوفی های بیرونرانده شده از استپ ها به آستانه کوه ها که زیر فشار کابارده ها آواره شدند، هسته قوم بالکار را ساختند.

---

<sup>313</sup> . [Шевченко А. В., 1986, с. 105-106]

<sup>314</sup> . [Федоров Я. А., Федоров Г. С., 1978, с. 257-290; Лавров Л. И., 1969, с. 65-77; Он же, 1974, с. 10, и др. ]

<sup>315</sup> . [Тизенгаузен В., 1884, с. 25, 26]

<sup>316</sup> . [Батчаев В. М., 1980, с. 80, 84]

<sup>317</sup> . [Батчаев В. М., 1980, с. 88]



روشن است که اردوی زرین چه نقش عمده‌ی‌ی را در اتنوزنیز پولوفی‌ها در محیط تباری (اتنوسفیر) بازی کردند.<sup>318</sup> دلیلی در دست نداریم بپنداریم که در قفقاز مرکزی غیر این بوده باشد. بر پایه مواد باستان‌شناسیک، کنون می‌توان پنداشت که حمله تورک‌های دوره اردوی طلایی در آغاز در منطقه تماس آستانه، و سپس در دامنه‌ها و سرانجام هم در منطقه کوهستانی، واپسین و فیصله‌کننده‌ترین موجی تورکی بود که به گونه‌نهایی و قاطع روند پیدایش تبارزایی نو تورکی زبان را در کوه‌های قفقاز مرکزی به پایان رساند.

لئو گومیلیف در آخرین کتاب خود نوشته است که: «مطابق مشاهدات، گروه‌های تباری نو نه در سرزمین‌های یکنواخت، بل در مرزهای مناطق پیچیده‌لندشافتی، و در نواحی تماس‌های تباری پدید می‌آیند. در مناطقی که آمیزش‌های پردامنه اجتناب‌ناپذیر است».<sup>319</sup>

مواد ارائه شده در بالا، هر چند در بعضی از قسمت‌ها و جزئیات سر از نو مورد بازنگری قرار گرفته‌اند، با این هم به طور کامل با برداشت‌های گومیلیف سازگار‌اند. قفقاز مرکزی، با قرار گرفتن در مرزهای زون‌های لندشافتی از دید تاریخی در طول تاریخ محکوم بود تا به یک زمین‌تمرین فعل و انفعالات پیچیده تباری مبدل گردد.<sup>320</sup> در فرجام بایسته است تا یک بار دیگر به نقش آشکارا ویژه قفقاز مرکزی در فرآیندهای اتنوزنیتیک محلی توجه کرد. این روندها در سراسر قفقاز شمالی روان بودند. اما تفاوت‌های محلی، که در حدود قفقاز مرکزی به مشاهده می‌رسد، عبارت‌اند از- باز بودن ویژه میانرودان کوبان- تریک در شمال، به سوی جلگه‌های جنوبی روسیه، و تبعیت معین تاریخ تباری-سیاسی قفقاز مرکزی از آن پدیده‌ها و رویدادهای تاریخی مهم که در این جلگه‌ها رخ داده بودند.

این اوضاع، به هجوم پیوسته باشندگان استپ‌ها به قفقاز مرکزی و تجمع آن‌ها در این جا مساعدت می‌کرد، چیزی که روند و نتایج فرآیندهای اتنوزنیتیک را در این جا تعیین می‌

---

<sup>318</sup> . [Федоров-Давыдов Г. А., 1966, с. 204 сл. ]

<sup>319</sup> . [Гумилев Л. Н., 1990, с. 55]

<sup>320</sup> . این برداشت نویسنده، باورمندی به نوعی دترمینسم (جبر) جغرافیایی را به نمایش می‌گذارد.-گ.

کرد. منظور از پدیده های ایرانیزاسیون و تورکیزاسیون با چنان نیرو و پویایی است که مثال آن نه در نواحی قفقاز باختری، نه در قفقاز خاوری به مشاهده رسیده است. در همین، فینومن و خودویژگی عظیم قفقاز مرکزی است که به زیستگاه شکل اوست ها، بالکارها، و کاراچای ها مبدل شد، در حالی که نواحی غرب تر و شرق تر آن و بیرون از سرزمین تاریخی النیا، هسته اساسی اتنوسفیر را کماکان قبایل بومی ادنگو-ابخازی و واینخی-داغستانی تشکیل می دادند که تا روزگار ما همچون نمونه های از ثبات تاریخی دیاکرونیک (diachronic) حفظ گردیده اند.

بر آنم که دو فرایند ایرانیزاسیون و تورکیزاسیون در قفقاز مرکزی چنان با هم تنگاتنگ مرتبط اند که آن ها را نمی توان به گونه تجریدی و جدا از یکدیگر به طور مستقل بررسی کرد. به گفته و. م. ماسون،<sup>۳۲۱</sup> به رسمیت شناختن سنتز فرهنگی و همگرایی در پیدایش فرهنگی (کلتوروژنیز) یک جهت دارای اولویت است. برای ما اتنورنیز نیز یک جهت دارای اولویت مشابه می باشد.

نقشه تباری-زبانی قفقاز (برگرفته از ویکی پدیا)

---

<sup>321</sup>. [Массон В. М., 1995, с. 7].



- Абрамова М. П., 1984. Некоторые особенности культур горной и равнинной зон центральных районов Северного Кавказа в I тыс. до н. э. — начале I тыс. н. э. // Душетская научная конференция, посвященная проблеме взаимоотношений между горными и равнинными регионами (аннотации). Тбилиси.
- Абрамова М. П., 1989а. Центральный Кавказ в сарматскую эпоху // Археология СССР. Степи Европейской части СССР в скифо-сарматское время. М.
- Абрамова М. П., 1989б. Центральное Предкавказье в сарматское время (III в. до н. э. — I вв. н. э.) // Автореф. дисс.... докт. ист. наук. М.
- Абрамова М. П., 1990. Западные районы Центрального Предкавказья во II—III вв. н. э. // КСИА. Вып. 197.
- Абрамова М. П., 1992. Некоторые особенности взаимоотношений ираноязычных кочевников и оседлых племен Предкавказья // РА. № 2.
- Абрамова М. П., 1993. Центральное Предкавказье в сарматское время (III в. до н. э. — IV в. н. э.). М.
- Акритас П. Г., 1954. Древнейшее название горы Бештау // Сборник статей по истории Кабарды. Вып. 3. Нальчик.
- Алборов Б. А., 1960. Почему осетины называют балкарцев "асы" // О происхождении балкарцев и карачаевцев. Нальчик.
- Алексеев В. П., Беслекоева К. Х., 1963. Краниологическая характеристика средневекового населения Осетии // МИА. № 114.
- Алексеев В. П., Бромлей Ю. В., 1968. К изучению роли переселений народов в формировании новых этнических общностей // СЭ. № 2.
- Алексеев В. П., 1971. Человек: биология и социологические проблемы // "Природа". № 8.
- Алексеев В. П., 1974. Происхождение народов Кавказа. М.
- Анфимов Н. В., 1947. Земляные склепы сарматского времени в грунтовых могильниках Прикубанья // КСИИМК. Вып. XVI.
- Анфимов Н. В., 1975. К вопросу о сарматизации Прикубанья // V Крупновские чтения по археологии Кавказа. Тез. докладов. Махачкала.
- Анчабадзе З. В., 1960. Кипчаки Северного Кавказа по данным грузинских летописей XI—XIV веков // О происхождении балкарцев и карачаевцев. Нальчик.
- Артамонов М. И., 1962. История хазар. Л.
- Афанасьев Г. Е., 1981. К вопросу о происхождении аланского варианта салтово-маяцкой культуры // Античные государства и варварский мир. Орджоникидзе.
- Афанасьев Г. Е., 1987. Население лесостепной зоны бассейна Среднего Дона в VIII—X вв. (аланский вариант салтово-маяцкой культуры) // Археологические открытия на новостройках. Вып. 2. М.
- Афанасьев Г. Е., 1993. Донские аланы. М.

- Байчоров С. Я., 1974. Надписи Хумаринского городища // Советская тюркология. № 4. Баку.
- Байчоров С. Я., 1983. Протобулгарские эпитафические памятники наскальных могильников Кубано-Терского междуречья // Проблемы историко-сравнительного изучения языков народов Карачаево-Черкесии. Черкесск.
- Байчоров С. Я., 1989. Древнетюркские рунические памятники Европы. Ставрополь.
- Батчаев В. М., 1980. Предкавказские половцы и вопросы тюркизации средневековой Балкарии // Археология и вопросы древней истории Кабардино-Балкарии. Вып. 1. Нальчик.
- Батчаев В. М., 1986. Из истории традиционной культуры балкарцев и карачаевцев. Нальчик.
- Бендукидзе Н. А., 1973. Хеттский миф о Телепину и его сванские параллели // Вопросы древней истории (Кавказско-ближневосточный сборник). IV. Тбилиси.
- Берлизов В. Е., 1990. Ранние аланы Северного Кавказа (по материалам катакомбных погребений II в. до н. э. — III в. н. э.) // Автореф. дисс.... канд. ист. наук. Л.
- Биджиев Х. Х., 1983. Хумаринское городище. Черкесск.
- Биджиев Х. Х., 1987. Раннесредневековые изваяния Карачаево-Черкесии и сопредельных территорий // Вопросы археологии и традиционной этнографии Карачаево-Черкесии. Черкесск.
- Бромлей Ю. В., 1983. Очерки теории этноса. М.
- Веселовский Н., 1905. Мнимые каменные бабы (Отд. оттиск). Спб.
- Виноградов В. Б., 1965. Сиракский союз племен на Северном Кавказе // СА. № 1.
- Виноградов В. Б., 1971. Связи Центрального и Северо-Восточного Предкавказья со скифо-савроматским миром // Проблемы скифской археологии (МИА. № 177). М.
- Виноградов В. Б., 1972. Центральный и Северо-Восточный Кавказ в скифское время. Грозный.
- Виноградов В. Б., Петренко В. П., 1984. Погребения сарматского времени из Ханкальских могильников // Археолого-этнографические исследования Северного Кавказа. Краснодар.
- Виноградов В. Б., Березин Я. Б., 1985. Катакомбные погребения и их носители в Центральном Предкавказье в III в. до н. э. — IV в. н. э. // Античность и варварский мир. Орджоникидзе.
- Виноградов В. Б., 1987. Подонско-предкавказская "Савроматия" (некоторые задачи комплексного изучения) // Античная цивилизация и варварский мир в Подонье-Приазовье. Тез. докладов. Новочеркасск.
- Волкова Н. Г., 1973. Этнонимы и племенные названия Северного Кавказа. М.

- Габуев Т. А., 1986. История племен центральных районов Северного Кавказа в I—VII вв. н. э. (по данным погребального обряда) // Автореф. дисс.... канд. ист. наук. М.
- Гаглоев Д. С., 1987. Действительность и домыслы // Изв. ЮО НИИ АН ГССР. Вып. XXXI.
- Гаглойти Ю. С., 1966. Аланы и вопросы этногенеза осетин. Тбилиси.
- Гаглойти Ю. С., 1969. К истории северокавказских аорсов и сираков // Изв. ЮО НИИ АН ГССР. Вып. XV. Цхинвали.
- Гаглойти Ю. С., 1989. К вопросу о первом упоминании этнонима алан в письменных источниках // I Кубанская археологическая конференция. Тез. докладов. Краснодар.
- Гаглойти Ю. С., 1990. Сарматы и кавказцы // Вопросы иранистики и алановедения. Тез. докладов. Владикавказ.
- Гадло А. В., 1975. Памятники салтово-маяцкой культуры в Центральном Предкавказье // V Крупновские чтения по археологии Кавказа (тез. докладов). Махачкала.
- Гадло А. В., 1979. Этническая история Северного Кавказа IV—X вв. Л.
- Гадло А. В., 1980. Салтово-маяцкие (протоболгарские) памятники в восточной части Ставрополя // X Крупновские чтения по археологии Северного Кавказа (тез. докладов). М.
- Гадло А. В., 1982. Кавказская археолого-этнографическая экспедиция 1966-1981 гг. // Вестник ЛГУ. № 2.
- Гадло А. В., 1986. Основные этапы и тенденции этносоциального развития этнических общностей Северного Кавказа в период раннего средневековья // Вестник ЛГУ. Серия 2. Вып. 1.
- Гадло А. В., 1994. Этническая история Северного Кавказа X—XIII вв. Спб.
- Генинг В. Ф., 1970. Этнический процесс в первобытности. Свердловск.
- Гмыря Л. Б., 1986. К этнической интерпретации погребений Паласа-Сыртского могильника // XIV Крупновские чтения по археологии Северного Кавказа (тез. докладов). Орджоникидзе.
- Грантовский Э. А., 1970. Ранняя история иранских племен Передней Азии. М.
- Гумилев Л. Н., 1988. Слависты и номадисты // Русская литература. № 2.
- Гумилев Л. Н., 1990. География этноса в исторический период. Л.
- Демаков А. А., 1990. К вопросу об этнической принадлежности скальных захоронений // Вопросы древней и средневековой археологии Карачаево-Черкесии. Черкесск.
- Древние акты..., 1867. — Древние акты Константинопольского патриархата, относящиеся к Новороссийскому краю // ЗООИД. Т. VI. Одесса.

- Ждановский А. М., 1977. Статуя половецкого воина из станицы Новомалороссийской // СА. № 1.
- Ждановский А. М., 1985. История племен среднего Прикубанья во II в. до н. э. — III в. н. э. // Автореф. дисс.... канд. ист. наук. М.
- Ибн-ал-Асир, 1940. Тарих-ал-камиль. Перев. П. Жузе. Баку.
- Из нового списка..., 1983 — Из нового списка географии, приписываемой Моисею Хоренскому (пер. К. Патканова) // ЖМНП. 4. ССХХVI. СПб.
- Ильюков Л. С., Власкин М. В., 1992. Сарматы междуречья Сала и Маныча. Ростов-на-Дону.
- Каменецкий И. С., 1965. Ахардей и сираки // Материалы сессии, посвященной итогам археологических и этнографических исследований в СССР (тез. докладов). Баку.
- Каминский В. П., 1984. Раннесредневековые аланские катакомбы на средней Кубани // Вопросы археологии и этнографии Северной Осетии. Орджоникидзе.
- Каминский В. Н., 1987. Сарматы в восточном Закубанье // Античная цивилизация и варварский мир в Подонье-Приазовье. Тез. докладов. Новочеркасск.
- Каминский В. Н., 1988. Рец. на кн.: И. М. Мизиев. Шаги к истокам этнической истории Центрального Кавказа. Нальчик, 1986 // СА. № 4.
- Кирсанов А. Н., 1988. Донецкие аланы на рубеже XI—XII вв. // Методика исследования и интерпретация археологических памятников Северного Кавказа. Орджоникидзе.
- Керефов Б. М., 1978. К этнической истории племен центральной части Северного Кавказа в сарматское время // VIII Крупновские чтения (тез. докладов). Нальчик.
- Керефов Б. М., 1985. Чечемский курган-кладбище сарматского времени // Археологические открытия на новостройках Кабардино-Балкарии в 1972-1979 гг. Т. 2. Нальчик.
- Керефов Б. М., 1988. Памятники сарматского времени Кабардино-Балкарии. Нальчик.
- Ковалевская В. Б., 1981. Северокавказские древности // Археология СССР. Степи Евразии в эпоху средневековья. М.
- Ковалевская В. Б., 1984. Кавказ и аланы // Века и народы. М.
- Ковалевская В. Б., 1988. Центральное Предкавказье в древности и раннем средневековье (кавказские племена и передвижения ираноязычных племен) // Автореф. дисс.... докт. ист. наук. М.
- Козенкова В. И., 1989. Кобанская культура Кавказа // Археология СССР. Степи Европейской части СССР в скифо-сарматское время. М.
- Колоба Б. А., 1972. Осетино-балкарские этнографические параллели // СЭ. № 3.
- Кореневский С. Н., 1984. Работы Предгорного отряда // АО-1982 г. М.
- Котович В. М., 1976. Древнейшие писаницы горного Дагестана. М.

- Крупнов Е. И., 1960. Древняя история Северного Кавказа. М.
- Крупнов Е. И., 1969. Об уточненной датировке и периодизации кобанской культуры // СА. № 2.
- Кузнецов В. А., 1961а. Аланы и раннесредневековый Дагестан (к постановке вопроса) // МАД. Т. II. Махачкала.
- Кузнецов В. А., 1961б. Археологические разведки в Кабардино-Балкарии и в районе Кисловодска // Сборник статей по истории Кабардино-Балкарии. Вып. IX. Нальчик.
- Кузнецов В. А., 1962. Аланские племена Северного Кавказа // МИА. № 106.
- Кузнецов В. А., 1963. Надписи Хумаринского городища // СА. № 1.
- Кузнецов В. А., 1967. Некоторые вопросы этногенеза осетин по данным средневековой археологии // Происхождение осетинского народа. Орджоникидзе.
- Кузнецов В. А., 1969. Рец. на кн.: С. А. Плетнева. От кочевий к городам. М., 1967 // СА. № 2.
- Кузнецов В. А., 1971. Аланы в X—XIII вв. Орджоникидзе.
- Кузнецов В. А., 1973. Аланская культура Центрального Кавказа и ее локальные варианты в V—XIII веках // СА. № 2.
- Кузнецов В. А., 1974. Аланы и тюрки в верховьях Кубани // АЭС. Вып. 1. Нальчик.
- Кузнецов В. А., 1980а. Нартский эпос и некоторые вопросы истории осетинского народа. Орджоникидзе.
- Кузнецов В. А., 1980б. Тюркские изваяния из Пятигорья // Археология и вопросы древней истории Кабардино-Балкарии. Вып. 1. Нальчик.
- Кузнецов В. А., 1985. Поминальный комплекс VIII в. в окрестностях Кисловодска // СА. № 3.
- Кузнецов В. А., 1986. Нижне-Архызское городище X—XII вв. — раннефеодальный город Алании (историко-географическая характеристика и некоторые итоги исследований) // Новое в археологии Северного Кавказа. М.
- Кузнецов В. А., 1987. Рец. на кн.: И. М. Мизиев. Шаги к истокам этнической истории Центрального Кавказа. Нальчик, 1986 // Изв. СКНЦ ВШ. № 3.
- Кузнецов В. А., 1988. Дургулель Великий и Нижний Архыз // Методика исследования и интерпретация археологических материалов Северного Кавказа. Орджоникидзе.
- Кузнецов В. А., 1992. Очерки истории алан. Владикавказ.
- Кузнецов В. А., 1993. Алано-осетинские этюды. Владикавказ.
- Лавров Л. И., 1969. Карачай и Балкария до 30-х годов XIX в. // КЭС. IV. М.
- Лавров Л. И., 1974. Проблемы этногенеза горских народов Кавказа // Тезисы докладов на сессии отделения истории АН СССР и Ученом Совете Института этнографии АН СССР. М.



- Лавров Л. И., 1978. Историко-этнографические очерки Кавказа. Л.
- Лайпанов К. Т., Мизиев И. М., 1993. О происхождении тюркских народов. Черкесск.
- Ляпушкин И. И., 1958. Памятники салтово-маяцкой культуры в бассейне р. Дона // МИА. № 62. М. -Л. МАК, 1896. Вып. VII. М.
- Максименко В. Е., 1983. Савроматы и сарматы на Нижнем Дону. Ростов-на-Дону.
- Малахов С. Н., 1992. К вопросу о локализации епархиального центра Алании в XII— XVI вв. // Аланы: Западная Европа и Византия. Владикавказ.
- Марковин В. И., 1994. Современные проблемы в изучении этнической истории Северного Кавказа // РА. № 1.
- Марченко И. И., 1984. Впускные сарматские погребения правобережья Кубани // Археолого-этнографические исследования Северного Кавказа. Краснодар.
- Массон В. М., 1995. Культурные взаимодействия и культуругенез в древней истории народов России // Изучение культурных взаимодействий и новые археологические открытия. Материалы пленума ИИМК 11-14 апреля 1995 г. Спб.
- Материалы дискуссии..., 1956 — Материалы дискуссии о субстрате // Доклады и сообщения Института языкознания АН СССР. IX.
- Махортых С. В., 1991. Скифы на Северном Кавказе. Киев.
- Мизиев И. М., 1986. Шаги к истокам этнической истории Центрального Кавказа. Нальчик.
- Минаева Т. М., 1956. Могильник Байтал-Чапкан в Черкесии // СА. Вып. XXVI.
- Минаева Т. М., 1964. К вопросу о половцах на Ставрополье по археологическим данным // МИСК. Вып. 11. Ставрополь.
- Минаева Т. М., 1965. Новый вид погребальных сооружений в бассейне верхней Кубани // Материалы сессии, посвященной итогам археологических и этнографических исследований 1964 г. в СССР (тез. докладов). Баку.
- Минаева Т. М., 1971. К истории алан верхнего Прикубанья по археологическим данным. Ставрополь.
- Минорский В. Ф., 1963. История Ширвана и Дербенда X—XI веков. М.
- Михеев В. К., 1985. Подонье в составе Хазарского каганата. Харьков.
- Мунчаев Р. М., 1963. Луговой могильник (исследования 1956-1957 гг.) // Древности Чечено-Ингушетии. М.
- Мурзин В. Ю., 1990. Происхождение скифов; основные этапы формирования скифского этноса. Киев.
- Навротский Н. И., 1995. Половецкие каменные изваяния Армавирского краеведческого музея // ИАА. Вып. 1. Армавир-М.

- Нарожный Е. И., 1993. Новые находки фрагментов котлов с внутренними ушками со средней Кубани // Первые чтения по археологии средней Кубани (аннотации докладов). Армавир.
- Нечаева Л. Г., 1961. Об этнической принадлежности подбойных и катакомбных погребений сарматского времени в Нижнем Поволжье и на Северном Кавказе // Исследования по археологии СССР. Л.
- Новосельцев А. П., 1990. Хазарское государство и его роль в истории Восточной Европы и Кавказа. М.
- Охонько Н. А., 1988. Археологические памятники Ставропольской возвышенности и вопросы заселения Центрального Предкавказья в древности и средневековье // МИСК. Вып. 15-16. Ставрополь.
- Петренко В. Г., 1983. Скифская культура на Северном Кавказе // АСГЭ. Вып. 13.
- Петренко В. Г., 1984. Взаимоотношения горских и степных племен (по материалам скифской и кобанской культур) // Душетская научная конференция, посвященная проблеме взаимоотношений между горными и равнинными регионами (аннотации). Тбилиси.
- Петренко В. Г., 1989. Скифы на Северном Кавказе // Археология СССР. Степи Европейской части СССР в скифо-сарматское время. М.
- Плетнева С. А., 1958. Печенеги, торки и половцы в южнорусских степях // МИА. № 62.
- Плетнева С. А., 1967. От кочевий к городам. М.
- Плетнева С. А., 1974. Половецкие каменные изваяния // САИ. Вып. Е4-2. М.
- Плетнева С. А., 1981. Салтово-маяцкая культура // Археология СССР. Степи Евразии в эпоху средневековья. М. ПСРЛ, 1923 — ПСРЛ. Т. II. Вып. 1. Пг.
- Прозрителев Г. Н., 1906. Древнехристианские памятники на Северном Кавказе // СССК. Т. 1. Ставрополь.
- Рунич А. П., 1970. Катакомбы Рим-горы // СА. № 2.
- Савенко С. Н., 1986. Этнокультурная характеристика богатых погребений конца XI — первой половины XII в. могильника Кольцо-гора // Этнокультурные проблемы эпохи бронзы Северного Кавказа. Орджоникидзе.
- Серебрянников Б. А., 1956. Проблема субстрата // Доклады и сообщения Института языкознания АН СССР. IV.
- Скрипкин А. С., 1989. Археологические и исторические данные о появлении аланов в Восточной Европе // I Кубанская археологическая конференция. Тез. докладов. Краснодар.
- Смирнов К. Ф., 1952. Основные этапы развития меото-сарматской культуры среднего Прикубанья // КСИИМК. Вып. XVI.
- Смирнов К. Ф., 1964. Савроматы. Ранняя история и культура сарматов. М.

- Смирнов К. Ф., 1984. Сарматы и утверждение их политического господства в Скифии. М.
- Страбон, 1964. География в 17 книгах. Перев. Г. А. Стратановского. М.: Наука.
- Техов Б. В., 1980. Скифы и Центральный Кавказ в VII—VI вв. до н. э. М.
- Тизенгаузен В., 1884. Сборник материалов, относящихся к истории Золотой Орды. Т. I. СПб.
- Федоров Я. А., Федоров Г. С., 1978. Ранние тюрки на Северном Кавказе. М.
- Федоров-Давыдов Г. А., 1966. Кочевники Восточной Европы под властью золотоордынских ханов. Археологические памятники. М.
- Фоменко В. А., 1989. Поселение у Козьей горки // I Кубанская археологическая конференция. Тез. докладов. Краснодар.
- Халилов Х. М., 1976. Фольклорные экспедиции 1973-1975 гг. // Материалы сессии, посвященной итогам экспедиционных исследований в Дагестане в 1973-1975 гг. (тез. докладов). Махачкала.
- Цулая Г. В., 1993. Осетины в контексте истории Грузии (домонгольский период) // ЭО. № 3.
- Чеченов И. М., 1986. Об этнокультурных связях племен Центрального Кавказа с кочевниками и древности и в средние века // XIV Крупновские чтения по археологии Северного Кавказа (тез. докладов). Орджоникидзе.
- Чеченов И. М., 1987. Новые материалы и исследования по средневековой археологии Центрального Кавказа // Археологические исследования на новостройках Кабардино-Балкарии в 1972-1979 гг. Т. 3. Нальчик.
- Чеченов И. М., 1990. К проблеме изучения древней истории и археологии Северного Кавказа // СА. № 4.
- Чеченов И. М., 1994. Новые негативные явления в освещении древней истории Северного Кавказа // XVIII Крупновские чтения по археологии Северного Кавказа. Тез. докладов. Кисловодск.
- Шевченко А. В., 1986. К краниологии населения предкавказской Алании X—XII вв. н. э. (по материалам раскопок Змейского могильника 1981-1983 гг. ) // Этнокультурные проблемы эпохи бронзы Северного Кавказа. Орджоникидзе.
- Шер Я. А., 1966. Каменные изваяния Семиречья. М. -Л.
- Эрдниев У. Э., 1970. Калмыки // Историко-этнографические очерки. Элиста.
- Balint Cs., 1990. Die Archaologie der Steppe. Steppenvölker zwischen Volga und Donau vom 6. bis zum 10. Jahrhundert. Wien-Köln.
- Hudidal-Alam, 1937. Translated and explained by V. Minorsky. London.

Kuznecov V. A., 1990. Nordkaukasische Tonkessel // Die Keramik der Saltovo-Majazki Kultur und Varianten (Varia Archaeologica Hungarica, III). Budapest.

Pallas P. S., 1799. Bemerkungen auf einer Reise in die Sudlichen Statthalterschaften des Russischen Reichs in den Jahren 1793 und 1794. Bd. I. Leipzig.

Scerbak A. M., 1962. Les inscriptions inconnues sur les pierres de Khoumara (an Caucase du Nord) et le probleme de l'alphabet runique des turcs occidentaux // Acta Orientalia. T. XV. Fasc. 1-3.

Zgusta L., 1987. The old Ossetic Inscription from the River Zelencuk. Vien.

## از «پهنه های آریایی» تا افسانه های آذربایجانی

### پیش درآمد:

نوشته دست داشت، نسخه فشرده یادداشت های نویسنده<sup>322</sup> به زبان روسی برای سیمینارهای تبارشناسی (اتنولوژی) ایرانی در دانشکده خاورشناسی دانشگاه دولتی ایروان است که در برگیرنده بخش هایی از مضمون کنون دارای مبرمیت ویژه به دلیل برخی از فرایندهای سیاسی - و همانا، موضوع «اقلیت آذری» در ایران، و شمار نفوس آن، مسایل «تورکی زبانی زدگی» (tyurkofonii) برانگیختن گرایش های جدایی خواهی در این کشور و هویت سازی های مصنوعی، تاریخ ریختیابی تبارهای تورکی زبان در جنوب قفقاز، مسائل مربوط به کردها، بلوچ ها، گوران ها، تات ها، عرب ها، و... است.

در روند بررسی دایره اصلی مسایل، همچنین به عرصه های ناپیدای («باطنی» یا ایزوتیریک) مربوط به این موضوع، از جمله برداشت کارشناسیک از تبارشناسی مردم شناسانه (اتنودموگرافی - etnodemografii) ایران و ایده دولت، مساله درستی کاربرد چنین واژه های شناخته شده و تعاریف در قبال ایران معاصر؛ مانند «کشور چند ملیتی» (کثیرالمله)، «اکثریت» / «اقلیت»، و... نیز پرداخته شده است.

---

<sup>322</sup> استاد داکتر گاریک آساطوریان (Garnik Asatryan) - مدیر کرسی ایرانشناسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه دولتی ایروان، کارشناس بزرگ مسایل مذاهب و زبان های ایرانیان باستان؛ فرهنگ؛ زبان شناسی تطبیقی؛ گویش شناسی ایرانی؛ نژاد شناسی ایرانی؛ جامعه چادر نشین ایرانی؛ کردشناسی؛ نژاد سیاسی و توسعه ناحیه یی نژاد، آمارگیری و... استاد زبان های ایرانی (زبان های پارسی میانی، پارتی (اشکانی)، سغدی و نیز گویش های نو ایرانی: کردی، زازی، لری، گبری، گویش کاشانی و...، تبارنگاری؛ تاریخ فرهنگی؛ فرهنگ عامه؛ مذاهب؛ تاریخچه نژادی ارمنی - ایرانی و... اند.

ایشان ده کتاب و بیشتر از 130 مقاله پژوهشی چاپ شده به زبان های روسی، ارمنی، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، فراسی، ترکی و کردی دارند. -گ.

گذشته از این ها، امیدوارم همان گونه که خود می پندارم، توانسته باشم حتا برخی از سازه های شماری از تبارها (اتنوس ها)ی تثبیت شده را نشان بدهم که با نگاه دقیق تر در کانتکست ایران چیزی بیش از مفاهیم گمراه کننده و توهم آور، عاری از اشکال واقعی انگاشته نمی شوند. برای نمونه، موضوع اقلیت 30 میلیونی (شاید 20 میلیونی یا 18 میلیونی و شاید هم 13 میلیونی) آذربایجانی ها در ایران از کجا برخاسته و ریشه گرفته است؟ و باشندگان آذری ایران چه پیوندی به مردم جمهوری ماورای قفقازی کنونی آذربایجان دارند، در صورتی که این جمهوری چندی پیش، به تازگی ایجاد شده است و آذربایجان نام داده شده است؟ (منتفی نیست که در میان سالمندان معمر قفقازی هنوز هم شاهدان پدیدآیی این کشور به روی نقشه های جغرافیایی زنده باشند) آیا نزدیکی زبان و گفتار بخشی از باشندگان یک کشور با زبان رسمی دولت همسایه - نشانه یگانگی تباری و فرهنگی-ژنتیکی «ملت پارچه شده»؟! است؟

...و سرانجام، «اکثریت پارسی» یی که در برابر اقلیت های «آذربایجانی» و دیگر «اقلیت» ها در ایران قرار داده می شوند، در اوضاعی که در ایران هیچ کسی خود را به نام فانتومی «اکثریت» نمی خواند، چه کسانی اند؟

بسیاری از کلیشه های نادرست و دروغین تبلیغی که به تدریج به ذهن مردم نشانده شده اند، پرزه ها (جزئیات) فنی طرح کلی پیاده سازی پروژه «آذربایجان» [بزرگ] اند که در بیرون از منطقه طراحی و برنامه ریزی شده اند و رسیدن به هدف چندپارچه سازی ایران و مرزبندی های نو ناموجه از دیدگاه تاریخی در سراسر منطقه آسیایی قدامی (جنوب باختری) را مد نظر دارند.

بر این موضوع و بسیاری از مسائل دیگر که همچنین به کردها، بلوچ ها، گوران ها (gourmets)، اعراب، باشندگان کرانه های دریای کسپین (خزر، مازندران) ربط می گیرند، شاید به گونه عینی نه از راه تقسیم ارادی (voluntarist) جمعیت ایران به «گروه های تباری»، «توده ها» و «اکثریت» و «اقلیت»، بل که تنها از راه بررسی جامع زمانی

(دیاکرونیک) (diachronic survey) واقعیت های تبارشناسی مردمی (اتنودموگرافی) روشنایی افکنده شده و پوشش داده شده باشد.

نیشته دست داشته، که میرم ترین مسائل تبارشناسی (اتنولوژی) ایران را به بررسی می گیرد، تلاشی است که همانا داشتن این چنین نگاه جامع در باره موضوعات مطروحه را مد نظر دارد. از این منظر، بر آنم که اثر دست داشته در بُعد تدوین چارچوب شالوده های متدولوژیک (روش شناسانه) برای پژوهش در باره توده های باشنده ایران و منطقه در کل سودمند خواهد بود.

گرانباری سیاسی مسایل مورد بررسی در این نیشته، باعث گردید که ناخواسته، تا اندازه یی از روش نگارش آزاد مطالب کار بگیریم که بیشتر ویژه نوشته های سبک روزنامه نگاری می باشند. این کار نویسنده را برانگیخت تا به رغم پابند ماندن در چهارچوب تجزیه و تحلیل علمی-آکادمیک، به گونه چشمگیر دستگاه گستره علمی کار را کوچکتر ساخته، به استثنای موارد لازم، تنها جستارها و رویکردها به تازه ترین مآخذ در باره موضوع را رفرنس بدهد.

### پس منظر تاریخی بررسی مساله:

کشور ایران کنونی، بخش باختری (غربی) اریانم و یجه یعنی گستره آریایی (به بیان اوستا) یا هرگاه اصطلاح نو تر عهد ساسانی را به کار ببریم- ایرانشهر را در بر می گیرد.<sup>323</sup> تاریخ

---

<sup>323</sup> مفهوم گستره آریایی، یا پهنه آریایی- اریانم و یجه (-aryānām waij a\*)، چنین بر می آید که در عهد ایران باستان وجود داشته بود و به معنای زمین ها یا سرزمین های آریایی بود که باشندگان آن تیره های آریایی بودند. هر چه هست، این واژه در دیرین ترین یادمان به زبان ایرانی- اوستا، به شکل (airiianəm vaēj ah) «اریانم و یجه» و به زبان پارسی میانه به شکل ایران و یج (Ērān-vēz) دیده می شود.

در دوره ساسانی، برای این مفهوم، واژه ایرانشهر (Ērān-šahr) پدید آمد، که بر می گردید به واژه ایران باستان «اریانم خشترام» aryānām xšaθ ram\* یعنی پادشاهی (یا کشور) آریایی ها. هر چند، این واژه در زمان های دیرین تر شواهد متنی ندارد (یعنی پیش از دوره ساسانیان کاربرد نداشته است). برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به:

پدیدآیی و توسعه ایده ایران در ابعاد سیاسی، فرهنگی و گستره‌یی - زمانی آن به گونه مفصل در اثر استاد فقید - پروفیسور ژیراردو نولی ایتالیایی به بررسی گرفته شده است.<sup>۳۲۴</sup>  
(Gherardo Gnoli, *The Idea of Iran: An Essay on its Origin*, Roma, 1989)

بخش خاوری این «پهنه» سراسر گستره آسیای میانه کنونی و افغانستان لغایت تا هند را در بر می‌گیرد. خط جداگر میان خاور و باختر جهان ایرانی، نوار بیابانی دشت کویر و دشت لوت است که از دروازه‌های کسپین در نزدیکی سمنان در شمال تا بلوچستان در جنوب پهن است.

از آوان ورود آریایی‌ها به پشته ایران در [گستره کنونی - گک]. [افغانستان و آسیای میانه (از نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد - نگاه شود به بندهای 3-4 همین نبشته) و ایرانی شدن (Iranization) این گستره پهناور، و تا دگرگونی‌های اتنودموگرافیک (تباری-مردم شناسی) عمدتاً مربوط به گستره یابی ترک‌ها و گسترش اسلام، تقریباً در همه این گستره در زمان‌های گوناگون، توده‌هایی ساکن گردیدند که روی هم رفته به زبان‌های ایرانی سخن می‌گفتند: در باختر - پارس‌ها، پارت‌ها (اشکانیان) و مادها، و در خاور توده‌های برشمرده شده در اوستا - بلخیان یا باکتری‌ها (Bactrians)، سغدیان، مرغیانی‌ها (margian)، خوارزمیان، و گروه‌های مختلف آراخوزی‌ها و گروه‌های گوناگون ساک‌ها.

---

E. Benveniste, "L'Ērān-vēž et l'origine légendaire des Iraniens", BSOS, vol. VII/2,

pp. 265-274; A. Christensen, *Le premier chapitre du Vendidad et l'histoire primitive des tribus iraniennes*, København, 1943, pp. 72-74).

<sup>324</sup>. برای مطالعه ترجمه پارسی دری بخش‌هایی از این اثر ارزنده، نگاه شود به: کتاب «زمینه‌های تاریخی - جغرافیایی روندهای همگرایی در گستره ایرانستان» نوشته آریانفر در تارنمای کانون مطالعات و پژوهش‌های افغانستان. [www.arianfar.cim](http://www.arianfar.cim)



یادمان های نوشتاری چندی هم به زبان های بیشترین این توده ها بر جا مانده اند. شاید هم توده های اسرار آمیز یفتلیان که حتا در دوره های بعدی ساسانی در گستره افغانستان کنونی و شمال باختری هند دولتی برپا داشتند، ایرانی باشند.

چشم انداز تنها در پایان هزاره یکم و آغاز هزاره دوم میلادی، هنگامی به گونه چشمگیر دگرگون گردید که در نتیجه سرازیر شدن چشمگیر عنصر تورکی به آسیای میانه، بر بستر لایه ها (substrate) ی تباری ایرانی، اقوام (نارودنوست) هایی پدید می آیند با داشتن لهجه های تورکی، که بازماندگان شان برای مثال، کنون ازبیک ها، قرغیزها، ترکمن ها و ... می باشند.<sup>۳۲۵</sup>

---

<sup>325</sup>. با شکست ساسانیان از اعراب، چینی ها به سوی مرزهای ایران یورش آوردند. مگر با شکست دیدن از دست اعراب، عقب نشستند. این گونه، از رخنه لگام گسیخته زردپوستان جلوگیری گردید. مگر، درست در دوره سامانیان بود که تورکی زبان ها مانند غزها، سلجوقی ها و ... در ارتش سامانیان وظیفه نگهداری از مرزهای بیرونی شهرها را به دوش گرفتند و آهسته آهسته همه ارکان جنگی دولت را عهده دار شدند. و از آن جمله بود آلب تکین و سبکتگین - پدر شاه محمود غزنوی.

دودمان سامانی به دست قبایل قره خانیان به رهبری ایلک خان (صادوق / صادق قره خان) به گونه مسالمت آمیز بر افتاد و از همین هنگام سرازیری اقوام تورکی زبان به گستره خاوری ایران بیشتر شد. با این هم، تورکی زبان ها با باشندگان بومی آمیزش پیدا نموده، با گذشت زمان با آن ها همگون (اسیمیله) شدند. تنها با یورش مغول ها به رهبری چنگیزخان بود که در بخش های شمال خاوری و شمالی ایران، تورکی زبانان چیرگی یافتند.

در دوره امیر تیمور کورگانی (تیمور لنگ) با کشتاری که او در میان پارسی زبانان به راه انداخت، عنصر تورکی زبان به گونه نهایی بر باشندگان بومی چیرگی یافت. به گونه یی که تا سرکوب شیانی خان ازبیک به دست شاه اسماعیل صفوی که از آذربایجان ایران بود، ادامه یافت. پس از آن، تا آمدن روس ها، تاجیک های پارسی زبان بیشتر بر عرصه های اقتصادی و فرهنگی آسیای میانه دست بالا داشتند. هر چند قدرت نظامی و سیاسی به دست تورکی زبان ها بود. برای مثال، هشتاد درصد باشندگان امیرنشین بخارا - مهم ترین دولت آسیای میانه یی را همین تاجیک ها می ساختند.

این گونه، گستره ایرانی زبان سرزمین های خاوری ایران به پیمانہ چشمگیری کاهش یافت. امروزه، گویندگان زبان های ایرانی در [سرزمین های خاوری ایران] به طور عمدہ افغان ها و تاجیک ها اند. به طور معمول، در بافتار تاجیک ها مردمان کوهنشین پامیر را (که تاجیک ها آن ها را گلچہ<sup>۳۲۶</sup> γalča می خوانند)، شامل می سازند و افغان نه تنها پشتون ها، بل که همه باشندگان پارسی زبان افغانستان، از جمله گروه منگولویید (دارای چهره های مغولی) هزاره را (که بر خلاف اکثریت افغان های سنی، پیرو مذهب شیعه اند) را در بر می گیرد.

باشندگان پامیر، شیعه اسماعیلی اند. در کل، همه باشندگان آسیای میانه به شمول تاجیک ها، سنی اند. بخشی از مردم پامیر در افغانستان بود و باش دارند. در این کشور همچنین گروه های کوچک ایرانی زبان مانند ارومیری ها (در بره کی برک در ناحیه لوگر و در کانیکورام در وزیرستان جنوبی) و پشه یی ها (در شمال خاوری کابل) بود و باش دارند.

در نقشه تباری افغانستان افزون بر این، ازبیک ها، ترکمن ها، بلوچ ها و ملیت های کوچک دیگر هم دیده می شوند. در نورستان، در شمال شرق کشور، مردمانی بسر می برند که به زبان های «کافری» و «دردی» سخن می گویند.

گوشه غربی (باختری) «گستره اریایی»- ایران باختری، که روی هم رفته، کنون با گستره امروزی جمهوری اسلامی ایران همخوانی دارد، از دیدگاه تباری یکپارچه تر بوده است: در این جا، سازه های ایران باختری در دو سیما چیرگی داشته است: سازه شمال باختری- «ماد» (پسانتر، اشکانی یا پارتی) و جنوب باختری- «پارسی» (Persic).

---

در اصل همه اقوام و تیره های باشنده آسیای میانه سپید پوست بودند که با آمیزش یافتن با چینی ها، مغول ها و تبتی ها چهره های منگولویید پیدا نمودند و زبان شان آمیزه یی شد از سازه های ترکی- مغولی و پارسی-گ.

<sup>326</sup> درست آن «گرچه» است. «گر» به معنای کوه- یعنی مردمان کوهنشین. کلمه گره (گوره) در زبان روسی نیز به معنای کوه است. غور و غوریان و نیز «غر» پشتو ریشه در همین کلمه دارند.- گ.

اکنون، بیشترین مردم ایران، بازماندگان بلافصل همین دو سازه اند. همه گروه های بومی، که در چند دهکده و روستا و در برخی از موارد در سراسر یک استان، بسر می برند، در فرجام یا از آرایه های تباری شمال باختری ایران اند و یا هم از جنوب باختری آن.

تقریباً تا سده نهم میلادی، هر دوی این آرایه ها (شمال باختری و جنوب باختری) هنوز هم یکپارچگی خود را نگه داشته بودند، هر چند هم برخی از بخش های آن ها به گونه چشمگیر با بافتارهای تباری آمیزه یی دیده می شدند. در هر صورت، داده هایی درخور اعتمادی در باره موجودیت شاخه های کوچکتر این کتله های کنگلومرا (همجوش) در دست نیست.<sup>327</sup> چنین آمیزه یی از فرهنگ های بومی را که کنون در ایران می بینیم، نمی توان در منابع دست داشته زبان پارسی میانه اشکانی و منابع دیرین اسلامی (عربی یا فارسی) یافت.

هیچ گونه اطلاعاتی نه در باره کردها و نه در باره بلوچ ها در دست است. حال چه رسد به سمنانی ها، گورانی ها، سیوانی ها، کاشانی ها و... راستش، چند واژه که گواه بر موجودیت جوامع معین مردم اند، مانند راجی ها (پسان ها - رازی ها)، ساکی ها (پسان ها سگری ها) و اتراپاتیچ ها و..، در متون کلاسیک ارمنی دیده می شوند که به معنای باشندگان کدامین جا اند. این گونه، راگی ها (باشندگان ری)، سکستانی ها (Sakastan، باشندگان سیستان) و آتروپاتاکانی ها (Aturpatakana - باشندگان آذربایجان). چنانی که باشندگان رم را به زبان سغدی «فرومی» می خواندند.

استخری - جغرافی دان عرب سده های میانه، در مسالک الممالک از عشیره یی به نام منوج (ان) نام می برد که در کرمان زندگی می کردند. در همان جا، هنوز هم جایی به نام منوجان (Manudzhan) است که باشندگان آن به شاخه خاصی از فارسی کرمانی سخن می زنند.

---

<sup>327</sup> یعنی تا سده نهم میلادی کردها و پارت ها یا اشکانیان و همین گونه پارس ها یکپارچگی تباری خود را حفظ نموده بودند و هنوز به شاخه های کوچکتر تقسیم نشده بودند.

روشن است چنین واژه هایی بار تباری ندارند [و به داشتن پیوند با کدام قوم خاصی دلالت ضمنی نمی نمایند]. همین گونه، «گورد» در متون پهلوی، به گونه یی که من نشان داده ام، به گمان غالب، به معنای موقعیت اجتماعی گروهی از مردم است که (دامدار، رمه دار، شبان، کوچرو، چادرنشین، خانه به دوش و...) بوده اند، تا داشتن پیوند و وابستگی تباری به کدامین گروه ویژه.<sup>۳۲۸</sup>

کلمه گُرد به همین مفهوم مدت درازی تا سده دوازدهم کاربرد داشت که آشکارا در نوشته های جغرافی دانان عربی بازتاب یافته است. افزون بر این، «گُرد» در گویش های باشندگان پیرامون کسپین، تا به امروز به معنای «چوپان، شبان گوسفندان و بزها» کار برد دارد. چنانچه همین مردم کلمه «گلش» (galesh) را به معنای «گله دار»، «پاده بان» یا «گاوچران» به کار می برند.<sup>۳۲۹</sup>

رساندن نام قبایل بلوچ به سنگنوشته (کتیبه) های پارسی باستان اکوفاجیا (akaufachiya) نمونه بارز ریشه شناسی (ایتمولوژی) مردمی است. بلوچ، در آثار جغرافیایی عربی به شکل «بلوث» (Balus) آمده است که آشکارا وابستگی قبیله یی را نشان می دهد. این کلمه، همین گونه بار معنایی تباری را در شاهنامه فردوسی<sup>۳۳۰</sup> (به شکل کوچ و بلوچ) -kūč-U

---

<sup>328</sup>. Garnik Asatrian, "Die Ethnogenese der Kurden und frühe kurdisch-armenische Kontakte", Iran and the Caucasus, vol. 5, Brill Academic Publishers, 2001, pp. 41-75; G. Asatrian, Prolegomena to the Study of the Kurds", Iran and the Caucasus, vol. 13.1 (2009), pp. 1-58 .

<sup>329</sup>. گلش (galesh) کنون، یک نام اتنومیمی (ethnonym نام تباری) - اجتماعی می باشد - یک گروه زیر قومی گیلانی ها که در کوهستان ها بود و باش دارند، و به گویش ویژه گیلانی سخن می زنند و بیشتر دامدار اند، به این نام یاد می شوند. (نگاه شود به: رساله دکتری بهروز کلاری رودبارکی گیلانی که به سال 2012 در بخش مطالعات ایرانی دانشگاه دولتی ایروان، در ساحه پژوهش های اتنولینگویستیک (تباری-زبانشناسیک) گلش ها انجام یافته است.

<sup>330</sup>. در شاهنامه فردوسی، در داستان «سرگذشت رستم با کک کوهزاد» آمده است:

چنین گفت دهقان دانش پژوه - مر این داستان را ز پیشین گروه  
که نزدیک زابل به سه روزه راه - یکی کوه بد سر کشید به ماه

(balūč) بر پشت می کشد. بازتاب دیرین تر واژه بلوچ در رساله پهلوی «شهرستان های ایرانشهر» بر اساس بازخوانی جوزف مارکورت به شکل جمع آن بلوچان (balōčān) بس پرسش برانگیز می نماید.

بار همانندی را همین گونه، کلمه کوفیچ (kufich) [شاید هم کوفی؟]-گک. دارد (به عربی - کویث یا کویس (Kubis) یا کوفیس (Kuphis)) - نام قبیله دیگر، که همراه با بلوچ ها ذکر شده است. کوفیچ (Kufich) به معنای کوهی یا کوهنشین و هم (پشت کوهی) است (از پارسی میانه (kōfēč)).<sup>331</sup> کوفیچی (Kufichi)، به نظر می رسد، که همو بازماندگان akaufachiya هایی اند که شاید منشاء دراویدی داشته اند.

واژه «لُر» (جمع آن به عربی - الور) که نیز در منابع عربی دیده می شود، همین گونه، نام باشندگان یک محل است، نه نام کدام تبار (اتنوس). «لُر»، به گونه یی که مینورسکی<sup>332</sup> نشان داده است، بر می گردد به نام شهر ال-لور، محلی در شمال خوزستان، که جغرافی دانان عرب از آن نام می برند. به باور مینورسکی، لُر، نام رومی شده پایتخت سند-رور (به عربی الرور) است که نام کولی ها<sup>333</sup> در ادبیات کلاسیک پارسی-لولی ها (لولیان) از آن گرفته شده است. لر یا لور، چنین بر می آید که در نزدیکی شهر اندیمشک کنونی قرار داشت. این همه، البته، به این معنا نیست که در زنجیره یاد شده زبانی ایران باختری، کانون های تشکل های گویشی وجود نداشته است. شاید در دوره بعدی ارشاکیدی (arshakid) (سده های نخستین میلادی)، اما به هیچ رو، نه پیش تر از آن، گستره هایی که پسان تر، پرده پرداز چنین تصویر رنگارنگ گویشی در ایران غربی گردیدند، پدید آمدند.

---

به یک سوی او دشت خرگاه بود- دگر دشت زی هندوان راه بود  
نشسته در آن دشت بسیار کوچ- ز افغان و لاجین و کرد و بلوچ-گک.  
<sup>331</sup> در بدخشان ما هم جایی به نام کوف است که باشندگان آن به کوفی ها معروف اند. روشن نیست که آیا این «کوف» هم به معنای پشت کوه است یا نه؟

<sup>332</sup> V. Minorsky, "Les tsiganes lūlī et les lurs persans", JA, 1931, pp. 281-

305

<sup>333</sup> در افغانستان- جت ها، در اروپا- سگون ها.

مقارن همین زمان، شاید لهجه گونه (protodialekt) هایی که پسان تر در شالوده گویش هایی چون کردی، ایران مرکزی، سمنانی، بلوچی و دیگر گویش های خویشاوند و همیشه ریخته شدند، وجود داشتند. اما در آن هنگام، این پروتودیالکت ها تنها گونه های به آسانی محسوس گستره یگانه زبانی بوند، نه چیزی بیشتر از آن.<sup>334</sup> و در باره کدامین جوامع جداگانه تباری (اتنیکی) یعنی جوامع تشکل یافته، با هویت های تباری دارای خودشناسی، در حدود این گستره حتا سخن هم نمی تواند در میان باشد.

شاید، منطقه کسپین جنوبی، جایی که پیش از ورود آریایی ها، یعنی پیش از ایرانی سازی زبانی این گستره، تیره های بومی مانند کادوسی ها (Kaduses)، گیل ها، تاپیرها

---

<sup>334</sup>. وضعیت کنونی مطالعات ایرانی اجازه می دهد تا به ترسیم خطوط تقریبی آن گستره جغرافیایی پردازیم که در آن برای مثال پروتودیالکت های ایرانی غربی که در آینده به زبان های پارسی، کردی و بلوچی زندگی بخشیدند، ریخت یافتند. جالب است که حوزه ریختیابی سامانمند این سه گویش (پارسی، کردی و بلوچی)، در مرکز ایران است. آن هم در حالی که نظر به بازسازی های پیشنهادی د. ان. مکتری بر پایه آواهای فونیتیک (آواشناسیک)، گویشگران پروتودیالکت پارسی، در استان کنونی فارس بود و باش داشتند، گویشگرانی که پروتودیالکت کردی سخن می گفتند، در شمال و شمال خاوری استان فارس زندگی می کردند و گویشگران پروتودیالکت بلوچی در جنوب خاوری همین منطقه بسر می بردند.

(D.N. Mackenzie, "The Origins of Kurdish", TPhS 1961, pp. 68-86),

من، در آینده، توانستم فرضیه مکتری را با شماری از داده های نو تحکیم ببخشم:

(G.S. Asatrian, "Die Ethnogenese der Kurden und frühe kurdisch-armenische Kontakte...", pp. 47-48).

فرضیه رشد مثلت زبانی «پارسی - کردی - بلوچی» پیشنهادی جرنوت ویندفور (Gernot Windfuhr) - خاورشناس امریکایی در شمال خاوری ایران - در خراسان، نیروی ثبوتی کافی نداشته، به ویژه، با حقایق تاریخی پشتیبانی نمی شود.

(G. Windfuhr, "Isoglosses: A Sketch on Persians and Parthians, Kurds and Medes", Acta Iranica - 5, Leiden, 1975, pp. 457-472)

(tapirs)، دیلمای ها، کاسپ ها (کسپ ها)، مارد ها (اماردها) - نیاکان تالشی ها، گیلانی ها، مازندرانی ها (طبری ها) و دیلمی های قدیم بود و باش داشتند، تا جایی استثناء قرار گیرد.

لاهی ها (lāh)، که نام تباری (اتنونیم) شان به شکل ایرانی شده (Iranicized) - لاهیجی Lahij (lāhīj)، با پسوند -īj، از زبان ایرانی میانه اولی - ē/īč- تشکیل شده، و در نام های شهر لاهیجان (Lāhījān) - در جنوب گیلان و شهرستان لاهیج در اران بازتاب یافته است، نیز به گروه های قبیله یی ماقبل ایرانی نوار ساحلی کسپین تعلق می گیرند.

آنانیا شیراکاتسی (Anania Shirakatsi) - تاریخنگار ارمنی کشور لاه ها / لاهیجی (Ałahēč-k) را در منطقه کنونی کاشاتاغ (Kashatagh) (لاچین) در جمهوری قره باغ کوهستانی یادآور می گردد.

شاید به دلیل ویژگی های خاص سرزمینی، خصوصیات سازمان قبیله یی، نوع راه و روش و شیوه زندگی، ظاهراً، حتا پس از پذیرش زبان ایرانی؛ ویژگی های تباری مردم این منطقه حفظ گردیده باشد. همین چیز را می توان در باره خودویژگی فرهنگی این منطقه باقدمت گفت. حتا اسلام به این جا پسان تر از سایر نقاط ایران آمد. در هر صورت، چنین بر می آید که تا سده بیستم، در این جا هنوز هم پیروان فرقه های باستانی وجود داشتند. محیط و فضای غیر جزمی (غیر دگماتیک) در منطقه جنوبی دریای کسپین، زمانی زیدی ها و شمار بسیار دیگر فرقه هایی را که به اسلام ارتدکس (سنی) پیوند داشتند، پناه داده بود. انرژی عظیم پرشور انباشته شده در منطقه کسپین جنوبی، دودمان آل بویه را زاید که در میانه های سده دهم میلادی، در عمل اندکی بیش از دو سده پس از فتح ایران از سوی عرب ها - با گرفتن بغداد، از آن ها انتقام کشیدند و حاکمیت خود را در مرکز خلافت برپا نمودند.

مسافری ها در آذربایجان یا آتورپاتاگان (Aturpatakane)، نیز از دیلمی ها بودند.

در همان دوره، امواج مهاجرت‌ها از منطقه و از دیلم (منطقه بلند کوهستانی گیلان) به طور خاص، در یک سخن، آسیای قدامی یا خاور نزدیک را به سان سیلابی زیر گرفته و پوشانده بود. دیلمی‌ها چونان سپاهیان مزدور در بسیاری از ارتش‌های جهان اسلام خدمت کرده‌اند. رد پای دیلمی‌ها هم در توپونومی (نام‌های مکان) و هم دموگرافی (مردم‌شناسی، جمعیت‌شناسی) منطقه قابل مشاهده است. به عنوان مثال، زازها (نام خودی دیلم‌ها) که اکنون در اناتولی زندگی می‌کنند، به گمان غالب، از شاخه‌های دیرین سرکشیده از گستره پیرامون کسپین باشند.

همچنین پیشینه تاریخی طالش‌ها (تالاش‌ها) که سرشار از نمونه‌های کارروایی‌های رزمی، ایجاد تشکل‌های دولتی، همراه با گرمجوشی حاد مبارزه و شور و شوق است؛ نیز می‌تواند چونان تصویر روشنی از تکاپوهای باشندگان گستره جنوبی دریای کسپین ارزیابی گردد.

ویژگی معین باشندگان گستره پیرامون کسپین در غرب ایران در تلاش‌های آن‌ها در راستای پدیدآوری سنت‌های ادبی خودی‌شان نیز تبارز نموده است. شایان یادآوری است که نخستین ترجمه‌های قرآن همگام با پارسی، به زبان‌های طبری، که امروزه نیز در مازندران به آن سخن می‌گویند، صورت گرفته بود.

در میان گویش‌های نو ایرانی، جایگاه گویش طبری - که دارای آثار ادبی تثبیت شده قدیمی است، در واقع، پس از پارسی دوم است. این در حالی است که در زبان‌های [دیگر ایرانی، مانند -گ.] کردی، افغانی [(پشتو) -گ.] و بلوچی، نخستین نمونه‌های ادبی تنها در سده‌های شانزدهم و هفدهم پدید آمدند.<sup>335</sup> با این حال، به رغم برخی از خودزیستایی

---

<sup>335</sup>. به گونه‌ی که دیده می‌شود، استاد گارنیک آساطوریان نیز تاریخ پیدایی نخستین اثر مکتوب به زبان پشتو را سده‌های شانزدهم - هفدهم میلادی می‌داند که با حقایق علمی بیخی همخوانی دارد. تا جایی که از دیدگاه علمی ثابت شده است، نخستین اثر مکتوب به زبان پشتو «خیر الیان» می‌باشد که به قلم بایزید انصاری، معروف به پیر روشن نوشته شده است. پیش از وی، اثری به زبان پشتو در دست نیست. جالب این است که بایزید انصاری خود، نه پشتون، بل که برخاسته از یک عشیره کوچک خاور کابل بود. با توجه به همین واقعیت، می‌توان گفت که اصالت سایر آثار مکتوب به زبان پشتو، از جمله



باشندگان گستره پیرامون کسپین، این مردم همواره بخش جدایی ناپذیری از کلیت باشندگان ایران باختری به شمار بوده اند و هرگز خود را بیرون از گستره سرزمینی ایران نخوانده اند.

ناگفته پیداست و آشکار است که «رنسانس پارسی» (رستاخیز پارسی) در باختر ایران، که تجلی آن در شگوفایی و بالندگی چشمگیر علم و فرهنگ در سده های پانزدهم و شانزدهم پدیدار گردیده بود، همانا به برکت سیاست های [خردورزانه-گک.] آل بویه دیلمی بود. (چیزی که در خاور ایران، با نام سامانیان گره و پیوند می خورد)

3- با توجه به پارامترهای انتروپولوژی یا انسان شناسی (شکل سر، ویژگی های ژنتیکی، پوست سر، مو و برش چشم و...)، بیشترین ایرانیان - به استثنای تعداد کمی از باشندگان دارای سیمای مغولی (Mongoloids) مانند [بخش هایی از- گک.] ترکمن ها و هزاره ها، و چندین هزار نگر وید یا سیاهپوست چهره نماها (Negroid) (در برخی از نواحی ساحلی خلیج پارس) متعلق به نژاد «قفقازی سیما» یا قفقازی شکل اند به ویژه، نوع آلپی یا گرد سر یا گرد کله (Roundheads) آن، هر چند نمایندگان دو زیرگروه دیگر از همان نژاد - شمالی و دریای مدیترانه یی (میانزمینی) نیز به چشم می خوردند.

در این حال، هر دو شکل از نوع آلپی - ارمنی نما یا ارمنی مانند (Armenoid) و ایرانی نما (iranoid) به پیمانۀ برابر در جاهای مختلف ایران با شیوع نوع نخست در شمال باختری و در نوار کرانه یی کسپین دیده می شوند. به غیر از گروه های یاد شده مغولی سیما (هزاره ها و ترکمن ها) و نگر ویدها (Negroid) که در ایران در نتیجه فرآیندهای فرعی و یا روندهای دموگرافیک بعدی پدید آمدند، ویژگی های انسان شناسیک یا انسانشناختی

---

کتاب مجهول «پته خزانه» (که از سوی دانشمندان پشتون پاکستانی - پروفیسور داکتر قلندر مومند در کتاب «پته خزانه فی المیزان» و پروفیسور داکتر افریدی در کتاب «پته خزانه فی الحقیقت» با آوندهای گران علمی - اکادمیک رد گردیده است)، زیر سوال می رود. -گک.

باشندگان باستانی پشته ایران تا ایرانی شوی (ایرانیزاسیون - Iranization) زبانی آن ها، به گمان غالب، همان بود که کنون هست.

در عمل، سیما و نمای باشندگان ایران [بزرگ-گک.] در هزاره های پسین، حتا پس از یورش های ترکی- مغولی و تسلط آن ها در نقاط گوناگون کشور برای چندین سده، دستخوش دگرگونی های شایانی نگردیده است. در هر صورت، موجودیت آشکار epicanthus (ویژگی های اصلی) متعلق به نژاد مغولی در ایران، تنها در ترکمن ها و تا جایی در میان هزاره ها دیده می شود.

برخی تغییرات را می توان تنها در ویژگی های انسان شناسیک بلوچ هایی که ناشی از تماس های تنگاتنگ با براهویی ها (Brahui) و گروه های نگروید (Negroid) نوار ساحلی خلیج پارس، اند، ردیابی کرد. به نمونه های دیگر هم می توان اشاره کرد: برای مثال، نمایندگان قبایل اوغوز اینالو (اینه لو یا عینه لو؟) و افشار، چشم هایی اندکی کشیده و پهن دارند. آن چه مربوط به ایل قشقایی ها در استان فارس (که بدون شک، ریشه های ترکی دارند) می گردد، نشانه های مغولی نما بسیار کم رنگ دیده می شود. با این هم، همه این ها- موارد نادری اند که ره آورد آمیزش های دیرین و همپیوندی های دموگرافیک نیستند و به صورت عمومی، تصویر کلی را تغییر نمی دهند.

در پیوند با آن چه که در بالا برشمردیم، این پرسش مطرح می شود که: پس تاثیر هند و اروپایی ها- ایرانی ها (یا آریایی ها) در ریختیابی سیمای بیرونی باشندگان ایران چگونه است و به طور کلی تر، خود آن ها به کدام نژاد متعلق بوده اند؟ تعیین تاریخ دقیق استیلای ایران از سوی آریایی ها، روشن است، ناممکن می باشد. با این حال، بر پایه داده های باستانشناسیک و شواهد زبانی، می توان با اطمینان گفت که این رویداد در نتیجه سرازیر شدن چند موج مهاجرت سر از احتمالاً نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد رخ داده بود.

در سپیده دم نخستین کوچیدن ها و راهپیمایی های آریایی ها در منطقه (در این جا به چگونگی مسیرهای راه های رسیدن آن ها به گستره ایران و این که از کجا به این جا آمده

اند، نمی پردازیم)، در این سرزمین، مردمی با فرهنگ ویژه، که برخی از آن‌ها پیشرفت‌های شایانی هم داشتند، زندگی می‌کردند. در گام نخست - ایلامیان (ایلامی‌ها)، که دارای نوشتار و سنت هزاران ساله دولتمداری بودند.<sup>۳۳۶</sup>

در کنار باشندگان بومی برشمرده کرانه‌های دریای کسپین، در کوهپایه‌های زاگرس - لولوب‌ها<sup>337</sup> (lulub)، گوت‌ها (یا کوت‌ها)، کاسیت‌ها (Cassites)؛ در خوزستان - خوزها، و در شمال بین‌النهرین (میانرودان) - خوری‌ها، گردویی‌ها یا کردوهی‌ها (karduhi)، کیرتی‌ها (Kirti) یا (کیورتی‌ها)،<sup>۳۳۸</sup> گوری‌ها یا گورانی‌ها (نگاه شود به: فصل چهارم، بند سوم) و... زندگی می‌کردند.

---

<sup>336</sup>. روشن است، نخستین دولتی که در گستره ایران در دوره تاریخی تشکیل گردیده بود، همو، دولت ایلامی‌ها بود. ایلامی‌ها، پیش از آمدن آریایی‌ها به پشته ایران، در گستره شمال باختری ایران کنونی می‌زیستند و از خود ساختارهای دولتی داشتند.

<sup>337</sup>. پیونددهی ژنتیکی میان لُره‌های کنونی و لولوب‌های باستانی (از روی تشابه یا هم‌آوایی اتونیم‌ها) را می‌توان بی‌باکانه به دسته نظریه‌های دیگر منسوخ، نسبت داد.

<sup>338</sup>. تیوری تا جایی بسیار شایع در خاورشناسی قدیم و کنون بس دلپذیر در محافل و حلقه‌های آماتور، در باه آن که کردوهی‌ها (karduhi) گویا اجداد کردها بوده باشند، به گونه بنیادی از سوی تئودور نولدکه در اواخر سده نهم رد گردید (نگاه شود به: تئودور نولدکه، کردیی و کردها، گزیده مقالات برای بزرگداشت از کپرت (Kiepert)، برلین، 1898، صص 77-81).

(Th. Nöldeke, "Kardū und Kurden", Festschrift für H. Kiepert, Berlin, pp. 77-81). 1898,

آن چه مربوط می‌گردد به کیورتی‌ها، آن‌ها هم به گونه‌ی که من، چندی پیش نشان دادم، نگاه شود به:

(G.S. Asatrian, "Prolegomena to the Study of the Kurds", pp. 22-30)

روی هم رفته، هیچ پیوندی با کردها ندارند. هر چند اتونیم آن‌ها شاید در شالوده نام قبیله‌ی کرد چونان نتیجه رفرنسیشن (پیوند به بیرون) ثانویه نهفته باشد. (نگاه شود به: فصل چهارم، بند سوم) در باره استیلای ایران از سوی آریایی‌ها نگاه شود به: اثر وزین دیاکونف «ایران خاوری تا کورش» (در باره امکان طرح تازه مساله)، تاریخ دولت و فرهنگ ایران، مسکو، 1971، صص. 122-153.

این مردمان، هند و اروپایی نبودند. زبان ایلامیان، که در بدنه شگفتی برانگیز متون خط میخی (که اسناد دفتری هخامنشی نیز با آن نوشته شده است)، به ما رسیده است، قابل شناسایی و رمزگشایی معین نیستند. این زبان مانند زبان های هوری (Hurrian) - اورارتی ها، بستگان آشکاری ندارد. تلاش ها برای فرض نمودن پیوندهای ژنتیکی میان گویشوران زبان ایلامی و زبان های دراویدی تا کنون قرین موفقیت نبوده اند.<sup>۳۳۹</sup>

دراویدی ها، احتمالاً باشندگان مک (مکران)، بلوچستان کنونی (مردم مچیا (machiya)) بوده اند، که براهویی ها از نوادگان ایشان شمرده می شوند. طبقه قابل توجه لکسم ها (نشانه ها) ایرانی (بلوچی) قدیمی، در زبان براهویی - تنها ریلیکت (اثر) بازمانده از باشندگان دراویدی کرمان و بلوچستان - گواه بر پر دامنه بودن تماس های ایرانی - دراویدی در این منطقه می باشد.

زبان های دیگر مردمان باستانی پشته ایران، که دارای نوشتار نبوده اند، به جز از برخی از نام های آمده در آثار نوشته شده به زبان های دیگر، نیز از دید وابستگی ژنتیکی (همریشگی، همپیوندی) ناشناخته مانده اند. این زبان ها یا زبان های تجرید شده بوده اند، یا با زبان های خورتی - اورارتی یا ایلامی خویشاوندی داشته اند.

بخش مهمی از موزاییک رنگین تباری ایرانی - بین النهرینی را آرامی ها و سامی ها می سازند، که نقش بزرگی در رسانایی دانش در خاور نزدیک (میان) بازی کرده بودند. زبان آرامی (که زبان امپراتوری آرامی نیز نامیده می شود)، زبان اصلی دفتری و کارپردازی در شاهنشاهی هخامنشی نیز بود، و پسان ها، یکی از شاخه ها یا انواع اخیر آن - زبان سوری، در شمار زبان های عمده ادبیات دینی مسیحیت شرقی در آمد.

---

<sup>339</sup>. همین سان، احتمال پیوندهای همیشگی میان زبان های هوری - اورارتی و زبان های شمال قفقاز از سوی بیشترین پژوهشگران بس با شک و تردید نگرسته می شود.

4. بیشتر، گسترش زبان‌ها به دلیل برخی از زمینه‌های تاریخی معین، چونان تعویض کامل کدامین محیط تباری پنداشته می‌شود. گمان برده می‌شود که گویندگان زبان (زبان‌های) پیشین، یا از میان می‌روند و یا به جای دیگری می‌کوچند و در بهترین حالت در عنصر بیگانه (از راه رسیده) با از دست دادن زبان و ویژگی‌های تباری خویش، جذب و هضم می‌گردند.

در عمل، گسترش خانواده‌های زبانی، از جمله هند و اروپایی، در دوران باستان به شیوه مسالمت‌آمیز و بیخی به شیوه دیگر اتفاق افتاده بود. نخست، نابودسازی کامل باشندگان بومی به منظور «پاکسازی» و روفتن گستره نو زندگی (Lebensraum) بیخی برای جوامع باستانی غیر معمول بود. تبعید و اخراج بومیان نیز به ندرت رخ می‌داده است. همه این‌ها- واقعیت‌های زمان جدید است. در دوران باستان، حتا جایگزینی بخشی از جمعیت را نمی‌توان بدون دلایل موجه، تصور کرد.

روند تغییر بستر زبانی در دوران باستان تقریباً چنین رخ می‌داده است: کوچ آمدگان (مهاجران) نخست در حاشیه یک جامعه تباری-فرهنگی جا می‌گرفتند و به دلیل برتری‌های نظامی، اقتصادی و یا بالادستی‌های دیگر (مانند مصرف فرآورده‌های لبنی یا مواد مغذی متنوع تر و...) معمولاً از طریق پیوندهای خویشاوندی و به دست آوردن مواضع برجسته، به تدریج موفق‌نخبگان را در جامعه به دست می‌آوردند. زبان آن‌ها که دیگر چونان زبان نخبگان شمرده می‌شد، به زبان باشکوه و معتبر (با پرستیژ) مبدل می‌گردید و به سراسر قلمرو بود و باش تبار بومی («بستر»)، به شمول نواحی بی‌که با مهاجران تماس مستقیم نداشتند، گسترش می‌یافت. سپس، پس از چند قرن دو زبانه بودن، زبان بیگانه سرانجام حتمی‌چیرگی می‌یافت. در این حال، بیگانگان خود یا بیخی در میان بومیان حل می‌گردیدند، یا در مقایسه با آن‌ها یک اقلیت کوچک و ناچیز می‌ماندند. در واقع، تغییر کامل جمعیتی هرگز اتفاق نمی‌افتاد. در عهد باستان، مردم بومی همواره در هنگام تغییرات عمده زبانی، چونان عنصر غالب می‌ماندند.

چنین بر می آید که ایرانی سازی (ایرانیزاسیون) (Iranization) پشته ایران نیز همین گونه رخ داده باشد. افزون بر آن، نیاکان هند و اروپایی ایرانیان غربی، درست مانند بومیان، خود به نژاد دارای سیمای اروپایی (قفقازی نما یا قفقازی چهره Caucasoid) متعلق بودند. با این حال، این اصلا مهم نیست: شمار آریایی های بیگانه در مقایسه با بومیان فلات ایران آن قدر کم بود که چشم انداز کلی انسان شناسیک (انترپولوژیک) جمعیت بومی دیگر ایرانی زبان شده، در هر صورت دگرگون نمی گردید.

تازه واردان ایرانی، درست مانند شاخه دیگری هند و ایرانی ها که در هند جاگزین گردیدند، همه خود را به یک نام می خواندند- آریایی (arya)، که به وفور در متون کهن در زبان های ایرانی و هندی، در نام های قبایل ایرانی (برای مثال، الن، سرزمین اوستیای<sup>340</sup> خودگردان در اثر حماسی نارت (Nart)، در نام های اشخاص (که در ده های اخیر موضوع تحقیقات بنیادی پژوهشگرانی چون گیرشویچ (Gershevich)، مایرهوفر (M. Mayrhofer)، آر. اشمیت و و. آ. لیوشیتس (Livshits) و... دیگران قرار گرفته اند)، و نیز در توپونومی ها (نامجاها)، و... به چشم می خورد.

شناخته شده ترین نمونه های تشکل های توپونومیک (مکان نامی) با کلمه آریا: همو نام مکانی «اریانم ویجه» (خاستگاه یا بنگاه آریایی ها) (نگاه شود به، §1)، نام کشور «ایران» گرفته شده از «ایریانم» (aryānām) - حالت جمع ژنیتف (حالت جنسی) کلمه آریا (arya)، به معنای (کشور) آریایی ها - شکل مخفف ایرانشهر (Eran- Shahr) (که با کنار گذاشتن «شهر» به معنای کشور، تنها ایران آن مانده است) (نگاه شود به: زیر نویس شماره 3) و آریاورته (Āryāvarta) است (که نیز به معنای کشور آریایی ها بوده است که در شمال هند و بخشی از آن در سرزمین میان رودهای جمنا و گنگا موقعیت داشت).

---

<sup>340</sup> اوستها» خود را «ایرونی»، زبان و خود را نیز «ایرونی» و سرزمین خود را «ایرستان» یعنی سرزمین

«ایرها» یا «ایرانیها» می نامند.

از نامجاهای معاصر ایران، که در بر دارنده «اریا» اند و ریشه در این کلمه دارند، می توان از «هرزند» (ارزند) - روستای کوچکی در نزدیکی مرند در استان آذربایجان شرقی، یاد کرد که به باور من، به کلمه ایرانی باستان «arya-zantu\*» (اریا زنتو) بر می گردد. یعنی (محل بود و باش) قبایل آریایی یا جمعیت آریایی (نگاه شود به: فصل سوم، بند 4)

«جامعه آریایی»، همچون یک واقعیت تاریخی در یک گستره خاص، البته، زمانی وجود داشته است. جای بود و باش نیاکان آریایی ها (خاستگاه نخستین آریایی ها) - موضوع خاصی است که نیاز به بررسی دقیق و مفصل دارد (که مستقیما مربوط به موضوع مورد ارزیابی نوشته دست داشته نمی گردد). یعنی به راستی مردمانی بوده اند که به زبان آریایی (هند و ایرانی) زبان نیاکان ایرانیان و هندی های کنونی سخن می گفته اند (به گمان غالب، کنفدراسیون بزرگی از قبایل کوچرو دامدار یا رمه دار)، که به دو بخش تقسیم شدند - «پروتو ایرانیان» یا نیاکان ایرانیان نخستین، و «پروتو هندی ها» (نیاکان هندی ها) که هند را استیلا کردند.

تاریخ آریایی (هندوایرانی ها) هم به همین خلاصه می گردد - آن ها به طور کامل نمای فرهنگی - زبانی منطقه گسترده یی را دگرگون ساختند و خود در میان باشندگان بومی حل شدند و برای همیشه صحنه تاریخ را ترک کردند. راستش، آن ها افزون بر زبان، عناصر فرهنگ، جهان بینی، اسطوره ها، آیین، ساختار اجتماعی، و هنجارهای اخلاقی خود را نیز به ارث گذاشتند که در توسعه ارگانیک تمدن سترگ «هندو - ایرانی» ریختیافته در درازای سده ها و هزاره ها، بازتاب نمایانی یافته است.

با این هم، این داستان دیگری است - داستان دوباره پدید آمده در روند فرایندهای پرشور ریختیابی تباری توده هایی که به زبان های آریایی سخن می گفتند، از آیین های آریایی پیروی می کردند، خود را آریایی می خواندند، و حتا به آن افتخار هم می کردند و می بالیدند، اما، در واقع، آن ها دیگر به مفهوم کامل کلمه، «آریایی» نه، بل که ادامه آریایی ها در ماسک «پوشش آریایی» بودند با فاکتورهای اتنوژنیتیک (ethnogenetic) باشندگان اصلی سرزمین های استیلاء شده.

همین گفته‌ها تقریباً در باره همه توده‌هایی که به زبان‌های هند و اروپایی سخن می‌گویند، صدق می‌کند. به عنوان مثال، زبان ارمنی‌ها - از زبان‌های هند و اروپایی است. ارمنی‌ها، از دید ژنتیکی فرزندان بازمانده از باشندگان باستانی کوهستان‌های ارمن - خوری‌ها و اورارتو‌ها، اند - شاید هم با برخی از سازه‌های اناتولی، بالکانی و ایرانی (احتمالاً اشکانی). ارمنی‌ها، در واقع، تنها زبان هند و اروپایی دارند.

نام اریا (arya ایرانی و آریا ārya هندی)، مانند بسیاری از نام‌های تباری (اتنومیم‌ها ethnonyms) ریشه‌شناسی (ایتمولوژی) تثبیت شده ندارد. اگر چه ادبیات «مساله آریایی» بسیار گسترده است. معانی بی‌چون «نجیب» (سرشناس) و «آزاد» به این واژه - در دوره‌های بعدی، در نتیجه آلودگی (کانتونوماسیون)‌های ثانوی یا هم‌آمیزی دو سازه‌همنام (اومونیم) داده شده است.

5. هرچه هست، باشندگان کنونی ایران، بدون توجه به آن که در کدام بخش کشور زندگی می‌کنند، و این که به پارسی و یا دیگر گویش‌های ایرانی سخن می‌گویند، به عربی و یا لهجه‌های ترکی، با اکثریت قریب به اتفاق، فرزندان باشندگان کهن پشته ایران می‌باشند.

عناصر آمده از بیرون در این گستره یگانه تباری، به گونه‌ی بی‌خاطر نشان ساختیم، تنها ترکمان‌های باشنده استان گرگان (گلستان) در جنوب خاوری کسپین (که شمارشان به نزدیک به یک میلیون نفر می‌رسد)، براهویی‌ها در استان سیستان - بلوچستان (که دارای خاستگاه دراویدی‌اند و شمارشان به 150 هزار نفر می‌رسد)، و نیز مندی‌ها یا سمیت‌ها (به تعداد نزدیک به بیست هزار نفر در خوزستان)، هزاره‌ها در خراسان (مغولی‌چهره‌های پارسی‌زبان آمده از افغانستان که شمارشان به 250 هزار نفر می‌رسد)، عرب‌های خراسان که دیگر تقریباً با باشندگان بومی‌اسیمیله شده‌اند و شمارشان به پنجاه هزار نفر می‌رسد) و کولی‌ها یا غربتی‌ها (سگون‌ها یا جت‌ها) در بخش‌های مختلف کشور که در اصل در اوایل هزاره دوم میلادی از هند به این جا آمده‌اند و شمارشان به نزدیک به 1.5 میلیون نفر



می رسد. و گرو قبایل تورک زبان قشقایی، افشار، شاهسون، ایانلو، بهارلو، خَلج (روی هم رفته، 1.5 میلیون نفر).<sup>۳۴۱</sup>

به این آمار می توان ارمنی ها را (که شمار شان به 150 هزار نفر می رسد)، یهودان (که نزدیک به 15 هزار نفر اند)، گرجی ها (که شمار شان نزدیک به ده هزار نفر سر می زند)، و همچنین افغان ها (پتان ها) را نیز افزود که در خراسان نزدیک به صد هزار تن از ایشان بود و باش دارند.

در نتیجه، می توان گفت که از مجموع باشندگان ایران غربی که به سال 2006 شمار کل آن ها نزدیک به 70.5 میلیون نفر می رسید، تنها 6.4 درصد باشندگان غیر بومی اند.<sup>۳۴۲</sup> این

---

<sup>341</sup> اکثریت تورکی زبانان (حدود 900,000) - نمایندگان کنفدراسیون قشقایی در استان فارس اند، که هر چند هنوز هم در خانه و به زبان ترکی سخن می زنند، بیش از دیگر گروه های ترک زبان، پارسی شده اند (به استثنای، شاید، خلج ها که دیگر مدت هاست به زبان پارسی رو آوردن اند). جالب است که قشقایی ها همیشه در گرداب رخدادهای تاریخی ایران، تاریخ ساز بوده اند.

امروز، درصدی درگیری در سیاست و زندگی اجتماعی در فرزندان این ایل بسیار بالا است. در این حال، تقریباً همه دانشمندان، هنرمندان و سیاستمداران ایرانی برخاسته از محیط قشقایی، هواداران شاخه تندرو ایدئولوژی ناسیونالیستی ایران اند. برای مثال می توان از شادروان پروفیسور مهیار نوابی - پژوهشگر برجسته گویش ها و ادبیات پهلوی - رییس پیشین دانشگاه شیراز و مدیر پیشین «پژوهشکده آسیایی» تاسیس شده در زمان شاه، و همچنین کاوه بیات - تاریخ نویس نامدار (پسر یکی از رهبران قبیله قشقایی) و ... نام برد.

شایان یادآوری است، که در یک کشور مذهبی - جایی که در آن رسماً به مردم توصیه می شود تا بر کودکان خود نام های مسلمانی بگذارند، و گذاشتن نام های ناب ایرانی کنون چندان رواج ندارد، بیشتر در میان روشنفکران «ارثی» قشقایی؛ سرسختانه بر نامگذاری های ایرانی پا می فشارند. در میان ایرانیان امروزی نام هایی چون اردشیر، کاوه، فریدون، آرش، اسفندیار، بیژن، منیژه، ناهید، تهمینه و .... بیشتر آشکارا در میان قشقایی ها دیده می شود.

گونه، نزدیک به 95٪ ایرانیان امروزی با باشندگان بومی پشته ایران (که پیش از آمدن آریایی ها به فلات ایران در آن ساکن بودند)، ریشه ها و پیوستگی های تباری دارند. با این حال، به دلیل جا به جایی های دموگرافیک ناشی از شرایط طبیعی و آب و هوایی - به عنوان مثال، کمبود آب و نبود سامانه های آبیاری بارانی (دیمه یا للمی)-، پیوند زدن محدوده های گویشی امروزی به گروه های مشخص تباری امکان پذیر نیست. با این هم، باشندگان پیرامون دریای کسپین، آذربایجان (Aturpatakana) یا اتروپاتاکان و خوزستان جنوبی - به لطف هوای گوارا و آب فراوان، کمتر متحرک بوده اند و احتمالاً ادامه مستقیم سازمان های تباری یی اند که در دوران باستان در این سرزمین ها زندگی می کردند. عرب های نامهناد خوزستانی، اصلاً عرب تبار یعنی از قوم (سامی) نیستند، بل که بازماندگان خوزها اند که در سنگنبشته ها (کتیبه ها) هخامنشی از آن ها یاد شده است. آن ها پسان ها عرب زبان شده اند (نگاه شود به: فصل هفتم). در باره باشندگان کرانه های جنوبی کسپین، پیشتر یادآور شدیم، اما در باره اتروپاتاکانی ها (aturpatakan) یا آذری ها باید چند نکته را یادآور شویم:

ایران کنونی، در واقع، گستره یی است با تمامیت کامل تباری-فرهنگی، سیاسی و تمدنی، که به اعماق هزاره ها ریشه دارد. هیچ بخشی از این کشور با جمعیتی که بر روی آن زندگی می کنند، با توسل به زور فتح نشده است و یا به گونه مصنوعی در روند تاریخ به آن ضمیمه نشده است. این یک ساختار طبیعی، در نوع خود منحصر به فرد با ویژگی های تکرارناشدنی است که پیوسته در درون خود انرژی و شور باز می آفریند که به آن توان زیستاری پایدار و چیره شدن بر سرنوشت می بخشد.

### پیوست:

کشاکش میان پان ترکیست ها و پان ایرانیست ها بر سر تاریخ آذربایجان در ایران پیشینه نزدیک به یک سده یی دارد. هم پان ترکیست ها و هم پان ایرانیست ها در انترنت تارنماهای

---

<sup>342</sup>. برای به دست آوردن اطلاعات مفصل تر نگاه شود به اثر مولف به زبان پارسی: «بافت زندگی مردم

ایران: گوناگونی قومی یا گوناگونی زبانی؟، فرهنگ مردم، تهران، 2011، صفحات 10-26.

بسیاری دارند. در پیوند با مقاله دست داشته، در این جا فشرده یک مقاله پان ایرانیست ها را از سایت «تاریخ ترکان و مغولان»<sup>۳۴۳</sup> می آوریم:

«سرزمین البانی یا اران را امروزه جمهوری آذربایجان و اتروپاتکان یا آذربایجان را آذربایجان ایران می نامند که آذربایجان ایران- جایگاه بودوباش اتحادیه یی از تیره های آریایی اورارتو و ماننا بوده است که بعدها قوم ماد به این سرزمین وارد شدند. همه سنگ نبشته ها - آثار باستانی مانند آتشکده آذر گشنسب و حتا پژوهش های ژنتیک نشان از یگانگی و همیشه بودن مردم آذربایجان با دیگر اقوام ایرانی مانند پارس ها، کردها و بلوچ ها دارد.

در واقع، سنگین ترین ضربه بر پیکر زبان آذری های آریایی آذربایجان در زمان حمله مغول به ایران وارد شد. چون آذربایجان به دلیل داشتن چراگاه های فراوان، نخستین جایی بود که قبایل مغول در آن اسکان یافتند. پیترا گلدن می نویسد روند ترکی شدن مردم آذربایجان که زبان شان پهلوی ساسانی بود، در چند مرحله صورت گرفت. چیرگی زبان ترکی به دوره صفویان بر می گردد.

...ریچارد فرای می نویسد، مهاجرت بزرگ قبایل ترک های اغوز نه تنها آذربایجان حتا اناتولی را ترکی زبان کرد و کشوری به نام ترکیه عثمانی پدید آمد.

بر پایه پژوهش های سیتوچوفسکی، نام آذربایجان از اتروپات- نام یک سردار پارسی مربوط به سده چهارم پ. م. بر گرفته شده است که بعدها اتروپاتکان تبدیل به آذربایگان شد.

دولت های عثمانی و شوروی، با بهره گیری از زبان ترکی رایج در آذربایجان، جبهه پان ترکیسم را درست کردند و کوشیدند برای قوم آذری آریایی ایرانی، تباری ترکی- مغولی بسازند. هدف شوروی از این کار، دشمنی میان ایران و شوروی پس از سال 1320 خورشیدی بود تا ایران امتیاز نفت را به روس ها واگذار کند. کشور ترکیه هم کوشش کرد

---

<sup>343</sup>. با اندکی ویرایش و فشرده سازی-آریانفر.

با همکاری انگلیس و روسیه و با بهره گیری از نویسندگان سفارشی دارای دکترای افتخاری، اندیشه پان ترکیسم را گسترش دهد که همه مناطق ترکی زبان باید از کشورهای خود جدا گشته و یک امپراتوری ترکی - مغولی مانند جدشان چنگیز خان، پدید آورند.

ترک ها در این راستا، در اوایل سده بیستم دو میلیون ارمنی را که از پنج هزار سال پیش باشند این سرزمین بودند، قتل عام کردند و حتی گورستان های شان را هم با لودر ویران و نابود کردند. ترک ها همچنین چند صد هزار نفر از مردم کرد را قتل عام کردند.

هدف شوروی از طرح پان ترکیسم، دسترسی به آب های گرم خلیج فارس بود. هدف پان ترکیسم این است که همه جهان یا باید ترک شوند. اندیشه پان ترکیسم همانندی بسیاری با اندیشه نازیسم و هیتلر دارد. تورگوت اوزال رییس جمهور پیشین ترکیه استراتژی خود را بر پایه حضور ترکیه در همگی عرصه های سیاسی جهان از دریای ادریاتیک تا دیوار چین استوار کرد. اندیشه های پان ترکیسم از سوی سه یهودی - ارترلملی دیوید انگلیسی، دیوید لیون کوهن فرانسوی و وامبیری مجار و ترکانی مانند ضیاء گوک آلپ - احمد آقاییف و یوسف اکچو تدوین گردید.

دستگاه پان ترکیسم احزاب سیاسی بسیاری دارد مانند «اتحادیه آذربایجان واحد» که هدف آن جدایی آذربایجان از ایران است. یا «جنبش دمکرات های ملی گرا» که کوشش آن در راه یکپارچگی «جهان ترکی» است. حزب دیگر خطرناک آنان «بزقورد» می باشد. بزقورد خاستگاه اصلی ترکان در مغولستان را نشان می دهد. گرگ خاکستری به سوی اجداد ترک ها - هون ها و مغولان زوزه می کشد. سوی زوزه کشیدن ترک نشاندهنده مهاجرت ترکان از مغولستان به سمت ایران و اروپا می باشد. یعنی باید مانند گرگ ایران را بدریم. امروزه با توجه به دشمنی اسرائیل و امریکا با ایران، آن ها هم از دستگاه پان ترکیسم پشتیبانی مالی و سیاسی می کنند. پان ترکیسم می کوشد یک تاریخ دروغین هفت هزار ساله برای ترک و مغول درست کند. به این معنا که گویا قبایل ترک و مغول از ده هزار سال پیش در ایران ساکن بوده اند و ایران متعلق به مغولان و ترکان است، نه آریایی ها.....

قدمت شهریگری و الفباء در ترکان حداکثر به 1500 سال می رسد و کتیبه ها در ترکستان و مغولستان یافت شده اند نه در آذربایجان یا ترکیه...»

**یادداشت:** «کهن ترین منبعی که از زبان «آذری» به عنوان یکی از زبان های «ایرانی» یاد کرده است، «ابن مقفع» (کشته شده در: 142ق) است که گفته وی در کتاب «فهرست» ابن ندیم (ص 22) نقل شده است. به گفته ابن مقفع، زبان آذربایجان، «پهلوی» (الفهلویة) بوده که منسوب است به پله (فهل)، یعنی سرزمینی که شامل ری و اصفهان و همدان و ماهنهند و آذربایجان بوده است. همین گفته را «حمزه اصفهانی» (منقول در: یاقوت حموی، ج 3، ص 925) و خوارزمی (ص 112) نیز نقل کرده اند.

در ایران بعضی از آذری ها به اشتباه می پندارند که ترک هستند تنها به خاطر این که زبانشان شباهت دارد با زبان ترکی. ولی چنین نیست. دانشمندان ایران شناس، در بازگویی ریشه تاریخی زبان دیرین مردم آذربایجان، باور دارند که زبان باستانی آذری بازمانده و دگرگون شده زبان مادها است و ریشه آریایی دارد که تاریخ دانان و جغرافی نویسان اسلامی آن را فارسی (ایرانی)، فهلوی و آذری خوانده اند. زبان کنونی آذری های ایران به زبان مادیان شبیه است. ولی به مرور زمان خلوص خود را به دلیل حکومت چندین ساله عثمانی از دست داده است.»

## افسانه در باره دولت ازبیک،

### «نیاکان کبیر» و خیالپردازی های تاریخی کریمف<sup>۳۴۴</sup>

(برگرفته از سایت انترنتی «سنترال آسیا» به زبان روسی)

#### فصل نخست:

در هر گوشه یی از زمین اسطوره هایی هست. اما در آسیای مرکزی چنین افسانه ها دو تا داریم: یکی «تاریخ گویا 2200 ساله دولنداری قرغیزها» و دیگری این که گویا ازبیک ها اصلا کدام وقتی صاحب دولت بوده باشند. در این جابه بررسی دقیق مورد دوم می پردازیم.

کریمف در سخنرانی خود در چهل و هشتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل به تاریخ 28 سپتامبر 1993 چنین گفت: «تاریخ خلق من ریشه در اعماق سده ها دارد و به بیش از سه هزار سال می رسد».<sup>۳۴۵</sup>

تمایل هر توده یی که کم و بیش به خود ارج قائل است، به داشتن پیشینه درخشان و تابناک باستانی آن قابل درک است. روشن است هر کسی از شنیدن داستان های پیروزی های نیاکان خود (کمتر شکست ها و سر افکندگی های شان) و کارروایی های فرمانروایان دادگر، داستان ها در باره جنگاوران دلیر و سپهداران بزرگ، جهانگشایان و لشکرکشی های شان

---

<sup>344</sup>. Миф об узбекском государстве. "Великие предки" и исторические фантазии Ислама Каримова

<http://www.centrasia.ru/newsA.php?st=1058162760>

<sup>345</sup>. Каримов И. А. Выступление на 48-й сессии Генеральной Ассамблеи ООН 28 сент. 1993 г. // Стабильность и реформы, Москва, "Палей", 1996, с. 359.

شاد می شود و برایش بس دلانگیز و دلپسند است. این درست، اما هر چیز حد و اندازه یی دارد. مثال برجسته برخورد بیش از حد افراطی و لگام گسیخته و گزافه گویی آشکار نسبت به گذشته تاریخی - جمهوری ازبیکستان، دقیق تر، فرمانروایان آن، و از این هم دقیق تر - کریمف رییس جمهور، به عنوان ممثل نردبان مراتب قدرت کنونی در تاشکنت و مناطق پیرامون آن است.

ناگفته پیدا و هویداست که این آرزومندی هم قابل درک است که بهتر است از نوادگان تیمور کبیر - فاتح آسیا بود تا این که از بازماندگان کسی مانند بابامراد میرزایف - کارگر چایخانه و یا یوسف جان اکه - آشپز پلوپزی که چهار همسر جنگره و ستیزه جو و یک دوجین بچه گرسنه دارد. اما تا چه اندازه ادعاهای رهبری ازبیکستان کنونی به عظمت تاریخی قابل توجیه است؟ می کوشیم این موضوع را بشکافیم.

چند سال پیش در روزنامه «نوایا گازتا» نوشتند: «در ازبیکستان امروز، کیش شخصیت سپهدار کبیر - تیمور فاتح - بنیادگذار شاهنشاهی بزرگ و الغ بیگ - اخترشناس پرآوازه بازار گرمی یافته است».

(نوایا گازتا، 26/06/2003).

...و برای این که رهبر ازبیکستان بتواند استوار روی پاهایش بیستد و بر کشور فرمان براند، باید بی چون و چرا به نوعی بازنگری ایدئولوژیکی پردازد و «تاریخ نوی» را پدید بیاورد و در باره گذشته های دور و نزدیک افسانه آفرینی و بزرگنمایی نماید. مساله ساده و قابل درک است: از یک سو - باید رشته ارث بری قدرت را از یک «عصر زرین» به سوی خود کش کرد و از سوی دیگر، باید عظمت خود را با سیه نمایی دوره تسلط امپراتوری روسیه و در پی آن شوروی برجسته گردانید.

آری! برای حفظ قدرت باید در باره آن افسانه پردازی کرد. درست آن گاه است که در اندیشه ازبیک های عادی مفهوم «نیاکان کبیر» ذهن نشین می شود و بیخی روشن است که به گونه طبیعی چنین نیای کبیری «امیر تیمور» شود.<sup>۳۴۶</sup>

نیازی به گفتن نیست که با رستاخیز کیش تیمور، پیشوای نو ازبیک ها، گویی جانشین بلافصل و ادامه دهنده راه او می شود. زیرا نفس وجود «نیای کبیر» به گونه منطقی پیش فرض ضرورت داشتن «نوه بزرگ [کریمف] را به دنبال دارد.

برپایی اردوگاه «فرزندان تیمور» پیچیده تر و مهم تر از آن است که در نگاه نخست به نظر می رسد. این تنها مرهمی آرامبخش برای تن زخمی غرور ملی نه، بل عنصر و ابزار سیاستی است متوجه در راستای مشی بسیار مشخص و هدف خاص - توجیه ایدئولوژیک «عظمت» و «ابدیت» رژیم کنونی. به ویژه در بایگانی نظریه پردازان ادبی کریمف کانسپت «ازبیکستان چونان ناجی روسیه»، به دلیل پیروزی رهایی بخش تیمور بر توختامش Tokhtamysh - خان اردوی زرین مغولان که گویا روسیه را برای همیشه از یوغ تاتاران و مغول ها نجات داد و به روس ها فرصت داد تا شالوده دولت روس را پی ریزی نمایند؛ ملموس می باشد.<sup>۳۴۷</sup>

چگونه امیر تیمور ازبیک شد؟ دولت ازبیک از کجا پدید آمد؟

کریمف باری گفته بود: «شخصیت تیمور نه تنها موجب افتخار ما، فرزندان او، بل که...»<sup>۳۴۸</sup>

به گونه یی که از تاریخ می دانیم، بخش بزرگ آسیای مرکزی کنونی پس از فتوحات بزرگ چنگیز خان شامل اولوس پسر دوم او - چغتای (یا جغتای) گردید. در نیمه نخست سده چهاردهم دولت چغتایی ها به گونه نهایی به دو بخش فروپاشید: شمال خاوری -

---

<sup>346</sup> . Каримов. И. Не сбиваясь, с. 23.

<sup>347</sup> .Рахманалиев Р. "Амир Темура Великий", М., 1999, с. 5.

<sup>348</sup> .Каримов И.А. Узбекистан на пороге XXI века: угрозы безопасности, условия и гарантии прогресса. Ташкент, "Узбекистон", 1997, с. 135.



مغولستان Mogolistan کوچ نشین و جنوب باختری روی هم رفته زمیندار و مسکون (ماورالنهر).<sup>۳۴۹</sup>

در آغاز در هر دو کشور بازماندگان جغتایی فرمان می راندند- تا زمانی که در سال 1347 کازاگان Kazagan -امیر قبیله کرناو آخرین خان مستقل ماورالنهر- قازان خان را کشت. اما چون کازاگان از تبار چنگیز Chinggisids نبود، لقب خان را نپذیرفت، بل لقب متواضعانه تر «امیر» را برگزید. در این حال، «خان» های دست نشانده چنگیزی را همچون عروسک های خیمه شب بازی که هیچ قدرت واقعی نداشتند، در کنار خود نگه داشته بود. اما به زودی پس از مرگ کازاگان Kazagan، دقیق تر پس از مرگ پسرش - عبدالله در حوالی 1360، کشور در گود هرج و مرج کامل قبیله یی فرو رفت که به دلایل گنگی بسیاری از تاریخ نویسان هنوز هم بنا به عادت قدیمی مارکسیستی آن را فتودالیسم می خوانند.

کوچیان مغولستان Moghulistan به رهبری خان نیرومند- توغلوک تیمور Tugluk با داشتن سازمان نیرومندتر نظامی برخوردار از نظم و انضباط و از این رو ساختار دولتی، به گونه منظم آغاز به تاخت و تاز بر ماورالنهر ناتوان نمودند و بر باشندگان آن ستم روا می داشتند.

شایان یادآوری است که قبیله برلاس- قبیله هم تیره و تبار «تیمور کبیر» آینده (نباید با توغلوک تیمور اشتباه گرفته شود)، شرکت بلا فصلی در فروپاشی ماورالنهر واحد داشتند. چون همانا پیشوای قبیله یی آن ها- حاجی برلاس- عموی تیمور، همراه با بیان سولدوز

---

<sup>349</sup>. نویسنده برای این که این مغولستان ثانوی (گستره بود و باش مغول های سرازیر شده از مغولستان به آسیای میانه و دشت های قزاقستان- دقیق تر دشت قیچاق که با گذشت زمان با توده های بومی آمیزش یافته و تورکی زبان شده بودند) با سرزمین و کشور مغولستان کنونی عوضی گرفته نشود، در همه جا مغولستان آورده است. ما هم ناگزیر همین روش را در پیش گرفتیم. اما روشن است که منظور از مغولستان بیشتر همان گستره دشت قیچاق در قزاقستان است که زیستگاه قبایل کوچی تورکی زبان و مغولی بود. -گک.

suldus (پیشوای قبیله سولدوز)، عبدالله - پسر کازاگان را بر انداختند، خانواده اش را کشتند و با این کار تخت آخرین خان چنگیزی را بازگون کردند.

خود تیمور کبیر آینده - فرزند دهکده خواجه ایگلر Iglar در نزدیکی شهر کئش (قرشی یا کارشی کنونی)، پسر یکی از رهبران قبیله برلاس به نام تاراگای Taragay بود. این که برلاس ها تورک یا مغول بودند، تا کنون شناخته شده نیست. شماری از پژوهشگران هوادار سرسخت نسخه تورکی بودن و شمار دیگر هوادار مغولی بودن آن ها اند. شایان یادآوری است که در تاریخنگاری معاصر ازبیککی در زمینه دیدگاه اپورتونیستی بی پذیرا برای همه مسلط می باشد مبنی بر این که: برلاس ها مغول های تورکی زبان شده بودند.<sup>350</sup>

---

<sup>350</sup>. با توجه به اهمیت برلاس ها در تاریخ منطقه، در این جا فشرده آن چه را که در ویکی پدیا به زبان روسی در باره برلاس ها آمده است، می آوریم:

برلاس ها:

اتنومیم برلاس در آثار زبان های گوناگون به اشکال مختلف دیده می شود:

روسی: برکس، براوکس، بوراوکس، برلوس، بوریلوس؛

مغولی: براولاس، برلاس؛

ازبیککی: برلوس Barlos؛

اویغوری: بارلاس؛

قزاقی: برکس

پارسی: بارلاس

اردو: بارلاس

برلاس ها یکی از قبایل مغولی بودند که در لشکرکشی های چنگیزخان سهم داشتند. بخشی از برلاس ها که به آسیای میانه کوچیده بودند، تورکی زبان شدند.

### ریشه ها و خاستگاه:

از برلاس ها در کتاب «تاریخ پنهان» («رازهای تاریخ مغول») و «آلتان دئتر» («دفتر زرین») [نوشته شده در سده سیزدهم میلادی در دوران فرمانروایی اوگدای خان] که گزیده هایی از آن را رشید الدین همدانی در کتاب خود آورده است، هم یاد شده است. به پنداشت رشید الدین، برلاس ها از طائفه بورجیگین Bordzhigin برخاسته اند که بنیادگذار آن بودونچار Bodonchar می باشد [چنین گفته می شود

که قارچار برلاس از نوادگان جنگجوی افسانه‌ی مغول- بودونچیر (بودون آچیر؛ بودنار مونگقاق)، بود که همچنین نیای چنگیز خان به شمار می‌آید.]

بورجیگین، زاده بودونچار Bodonchar بود که به گفته تاریخنگار مغول- پترلی H. Perlee، در سال 970 دودمان «التان اوروگ» («شجره طلایی») را به دنیا آورد که چنگیز خان را به مغول‌ها و جهان تقدیم کرد. از بودونچار، دو پسر به نام‌های هایبیچی Habichi باتور (بهادر) و باری دای مانده بود. از هایبیچی باتور پسری به دنیا آمد به نام مثن تودون (دوتوم- منن) HAJDU-Dutum Menen. همین گونه از منن تودون هفت پسر بر جا ماند: حاجی اولنگک (حاجی کولوک) HACHI-huleg (HACHI- Kulyuk)، حاجین یا خاچین (Khachin)، حاجیو (Hachu)، حاجولا، حاجیون، حاران‌دای و ناچین باتور.

از حاجی- کولیوک پسری به دنیا آمد به نام حایدو (رشید الدین حایدو HAJDU را پسر دوتوم مثن می‌داند که چنگیز خان از پشت او پنداشته می‌شود).

برولاتای Barulatay- پسر حاجو Hachu بود که از او پسرانی چون خاچولی، ایکی- براولا EKE- Barula و اوچوگان براولا Uchugan-Barula مانده بود که تیره براولاس Barulas از پشت او شمرده می‌شود.

نگاه شود به:

СОКРОВЕННОЕ СКАЗАНИЕ. Глава «МОНГОЛЬСКИЙ ОБЫДЕННЫЙ ИЗБОРНИК». Раздел I. «РОДОСЛОВНАЯ И ДЕТСТВО ТЕМУЧЖИНА (ЧИНГИСА)». Абзац § 46.

پسر حاجیو را برولاتای نام گذاشتند. او قد رسا و بلندی داشت و بسیار پرخور بود. خانواده او را براولاس Barulas نام گذاشتند.

پسران خاچولی نیز خانواده براولاس را تشکیل دادند و به دلیل پرخوری دو برادر نام مستعار خانوادگی ایشان را ایکی براولا EKE-Barula و اوچوگان براولا Uchugan-Barula گذاشتند و از این جا دیگر تیره‌های براولاس ها Barulas برخاستند: مانند ائردئمتو براولاس، تودوئن براولاس و دیگران... فرزندان حاران‌دای، اجداد قبایل بوداداها Budaad شدند. دلیل این نامگذاری آن بود که به خاطر خودسری و هرج و مرج شان هیچ رییس یا رهبر نداشتند. پسران ناچین- باتور را اورودای و مانگوتای نام گذاشتند. نام‌های اورود و مانگود از آن‌ها بر جا مانده است.

### اطلاعات تاریخی:

نام تباری برلاس از زمان چنگیز خان شناخته شده است. به گفته رشید الدین سپاه چهارهزار نفری بی که چنگیز خان به پسرش جغتایی داد، بیشتر متشکل از برلاس‌ها بود که درست مانند جلایرها در اصل قبایل

مغولی بودند زیر نام براولس ها barulos ، که به زبان مغولی اولوس فربه (بردار) یا تنومند ترجمه می شود. براولس همچنین به معنای «سپهدار، پیشوا، جنگجوی دلیر» بود و با نمایندگان دلیر رزمجوی عشایر مربوط می گردید.

ابوالغازی خان (1603—1664) هم با تکیه بر ریشه شناسی (ایتمولوژی) مردمی تاکید می ورزید که کلمه برلاس به معنای سپهدار و فرمانده جنگی است.

برلاس ها در آغاز در گستره مغولستان کنونی بود و باش داشتند. منابع مغولی سده سیزدهم از برخی از تیره های فرعی برلاس ها یاد می کنند: ائردوموت، براولاس و تودوئن براولاس. در بیشتر منابع برلاس ها را همچون قبیله یی پرداز می کنند که در نیمه دوم سده سیزدهم تورکی زبان شده بودند و مقارن با سده چهاردهم دیگر کاملاً به زبان تورکی چغتایی (که همچنین به نام زبان ازبکی قدیمی و اویغوری قدیمی یاد می شود) سخن می گفتند. در عین زمان این عرشاه با توصیف تیمورلان (تیمور لنگ) - ممدوح معاصر خویش از طائفه برلاس می گوید که «او زبان های پارسی، تورکی و مغولی را بهتر از هر کس دیگری می دانست».

به هر رو، برلاس ها با کوچیدن از سرزمین نیایی خود تاریخ دیگری را رقم زدند. بخشی از آن ها پس از سال 1266 به واحه آسیای میانه جاگزین شدند - بیشتر در گستره کیش (شهر سبز کنونی ازبکستان).

### **برلاس ها در دوره تیموریان:**

برلاس ها در دوره فرمانروایی تیمورلان (تیمور لنگ) (1370—1405) و بازماندگانش یعنی تیموریان (1405—1507) به چکاد بلند توانایی خود در ماورالنهر و خراسان فراز آمدند. خود تیمور از تیره برلاس ها بود و در لشکرکشی های خود بیشتر بر سپهداران برلاسی تکیه می زد. هر چند در سپاه او نمایندگان تیره ها و قبایل مختلف شامل بودند. برلاس ها پیش از ظهور تیمور قبیله کوچی متحد شده پیرامون سرشناسان مغولی بودند.

برلاس ها در نیمه نخست سده چهاردهم در واحه قشقه دریا جاگزین گردیدند و با حمایت تیمور در سایر نواحی هم گسترش یافتند. پس از مردن تیمورلنگ هم موقعیت برجسته یی در دولت تیموریان داشتند. در اوایل سده شانزدهم بخشی از برلاس ها همراه با بابر پس از شکست خوردن سپاهیان از سوی ازبیک های دشت قبچاق به افغانستان رهسپار شدند.

### **برلاس ها پس از تیموریان:**

در سده شانزدهم برلاس ها در دو سوی رود آمو می زیستند. مقارن با این زمان، این قبیله در اثر پیوستن قبایل دیگر به جمع شان فزونشمار گردیده بود. چون با توجه به موقعیت بالای شان پیوستن به جمع آنان

---

نوعی شان و شوکت (پرستیژ) به شمار می رفت. اما در آینده پس از برپایی دولت شیانیان، جایگاه خود را به آنان سپردند.

در دوره خانات بخارا، بخشی از برلاس ها به پیشبرد شیوه زندگانی نیمه کوچی ادامه می دادند و دست اندر کار دامداری بودند. در این حال نام و سنت های خود و وحدت سنتی درونی خود را نگه داشته بودند. در میانه های سده هژدهم، محمد رحیم منغیت نزدیک به بیست هزار خانوار برلاس را به گستره سمرقند و شهرسبز نقل داد.

بیشتر برلاس ها تورکی زبان شدند و در ترکیب اتنوس ازبیک همگون (اسیمیله) گردیدند و به عنوان یکی از گروه های تباری آن شناخته شدند. از همین رو در فهرست 92 قبیله ازبیک تدوین شده در ماورالنهر (در فهرست دست نویسی شده شماره 4330.3 تدوین شده از سوی پژوهشکده خاورشناسی ازبیکستان) آمده اند.

### وضعیت کنونی:

کنون تیره برلاس در میان خلخ- مغول ها در مغولستان زندگی می کنند. مقارن با سده بیستم در ماورالنهر شمار اندکی از برلاس ها مانده بود. شمار بسیاری از آن ها از سوی سایر توده ها همگون (اسیمیله) شدند و یا به افغانستان، پاکستان و شمال هند مهاجرت نمودند. برلاس ها به سال 1920 تقریباً به گونه مطلق در نواحی کوهستانی منطقه سمرقند و واحه شهر سبز تثبیت شدند. همین گونه در وادی حصار هم می زیستند. آن ها به تیره های زیر تقسیم می شدند: طالب بیچه، قاضی بیچه، پولاد بیچه، اقسق بیچه، نعمت بیچه، شش بیچه، کته کالخوپیزی، میده کالخوپیزی و جته...

گروه نسبتاً بزرگ برلاس ها - بازماندگان مهاجران قشقه دریایی اند که در نیمه نخست سده بیستم در نزدیکی پنجکنت گروه متمرکز روستاها را در سوچین به وجود آورده بودند. آن ها در جنوب این روستاها دهکده چهارباغ و در شمال در روستای آفتابرو، دهکده یوگری قشلاق (تورکی داچ) را ساختند.

### سرچشمه ها:

M.S. Asimov & C. E. Bosworth, History of Civilizations of Central Asia (История цивилизаций Центральной Азии), UNESCO Regional Office, 1998, стр. 320:

V.F. Manz, The rise and rule of Tamerlan, Cambridge University Press, Cambridge 1989, стр. 28

Рашид ад-дин, Сборник летописей. Т.1., кн.1. М., 1952,

Гумилёв Л. Н. Поиски вымышленного царства (Легенда о «государстве пресвитера Иоанна»). М.: Айрис-пресс, 2002. С. 98.

بنا به مدارك و. پ. يودين Yudin VP – خاورشناس برجسته، همه اعضاي سرشناس قبيله  
برلاس داراي لقب ها يا نام هاي مستعار «ايشك» (الاغ) بودند.<sup>351</sup> اين كه چنين چيزي از كجا

---

Абуль-Гази-багадур-хан, Родословное древо тюрков. Москва-Ташкент-Бишкек, 1996,

Козин С. А., Сокровенное сказание. Монгольская хроника 1240 года. Т.1. М.-Л.,1941,с.83

Кармышева Б. Х., Очерки этнической истории южных районов Таджикистана и Узбекистана. Москва, 1976

Лин фон Паль. Месть Тамерлана. М.: АСТ, 2008. С. 14.

Портрет Амира Темура в контексте своей эпохи

Юдин В. П. Центральная Азия в XIV—XVIII веках глазами востоковеда. Алматы, 2001, с. 131

Захриддин Мухаммед Бабур. Бабур-наме. Ташкент, 1960. С.

История Казахстана. том 2. Алматы: Атамура,2010,с.137

Советская историческая энциклопедия. том 2, Москва, 1962,с.134

Материалы по истории киргизов и Киргизии. М., 1973, с.210

Ж.СЭРЖЭЭ, МОНГОЛ ОВГИЙН НЭРИЙН УЧИР, УБ, 1999 (на монгольском языке)

Бушков В., Население северного Таджикистана: формирование и расселение. М.,1995,с.67

Материалы Всероссийских сельско-хозяйственных переписей 1917 г. и 1920 г. Вып.1, Поволостные итоги Самаркандской области. Т.,1924,с.41

Материалы по районированию Средней Азии. Ташкент, 1926. Кн. 1. 4.1. С. 200.

Кубаков К. О некоторых родоплеменных группах узбеков Верхней Кашкадарьи (вторая половина XIX — начало XX в.) // Этнографическое изучение быта и культуры узбеков. Ташкент, 1972.

Том 3. Национальный состав и владение языками, гражданство населения Республики Таджикистан (2010) // Агентство по статистике при Президенте Республики Таджикистан

Јаста : На юге Киргизии жгли таджикские дома

Джураев Т. Узбекские диалекты Верхней Кашкадарьи. Ташкент, 1969. С. 74

Л. Темирханов, Хазарейцы, 1972

<sup>351</sup>. Юдин В.П. Центральная Азия в XIV-XVIII веках глазами востоковеда. Алматы, 2001, с. 131.

منشا گرفته است، یودین در این باره چیزی نمی گوید. تاریخ نویسان معاصر از بیک هم در زمینه توضیحی نمی دهند.

به هر رو، هر چه بود، در فرجام حاجی برلاس از دست مغولان به پارس گریخت و به جای او تیمور زرننگ و پرشور در آغاز در راس برلاس ها و سپس هم قبایل همسایه یی که نزد آن ها پناه می آوردند، قرار گرفت. ما در این جا ما قصد نداریم داستان ظهور امپراتوری او را بازگویم. این رشته سر دراز دارد و نوشته دست داشته گنجایش چنین چیزی را ندارد. از این رو تنها برخی از نکات مهم را یادآور می شویم.

سر از سده چهاردهم، بر پایه منابع معتبر و موثق در آسیای مرکزی دو گروه تباری کوچ نشین «مگول ها» (مغول های تورکی زبان شده) و «جغتایی ها» حضور داشتند. مگول ها تورکی زبان بودند. باید متوجه بود که این مگولان با مغولان اصیل اشتباه گرفته نشوند. هر چه بود، بیشتر این ها دارای خاستگاه تورکی بودند. در میان قبایل عمده مگولی؛ از دولون ها Dolon، نوگیت ها nyugeyty، کلوج ها kaluch، کنگل ها Kangl و.... نام برده می شود. جغتایی ها روی هم رفته دارای منشاء همانندی بودند و کاملاً همچون مگول ها خاستگاه ترکیبی (آمیزه یی) داشتند.

این گونه، در وادی رود زرافشان در ناحیه شهر میانکال Miankal، به گونه جمع و جور شمار بسیار ختای قبچاق ها (قبچاق های خُتنی) زندگی می کردند که پیروزمندانه در برابر دولت امیر شوریدند و در برابر همه ارتش او جنگیدند (در سال های 1746، 1759-)

---

یادداشت گزارنده: روشن است چنین چیزی برای انسان های گذشته یک امر معمولی پنداشته می شد. برای نمونه در ایران پیش از تاریخ، در دوره کیانیان، همه سرشناسان از روی اسپ های شان شناخته می شدند و لقب اسپ های شان را در پایان نام شان یدک می کشیدند. مانند گشتاسپ، لهراسپ و... همین گونه می دانیم که همین اکنون هم نام های خانوادگی بسیاری از روس ها به گونه یی با نام های جانوران پیوند دارد: مانند مدودف (برگرفته از خرس)، زایتسف (برگرفته از خرگوش)، ژورافلوف (برگرفته از مرغابی)... این گونه شاید برلاس ها هم از روی الاغ های شان از هم شناخته می شدند و در پایان نام های خانوادگی شان «ایشک» را یدک می کشیدند-گ.

1761، 1821-1825). حتا باری هم بخارا را به محاصره کشیدند و سمرقند را با یورش گرفتند.

در ولایت سمرقند، نایمان ها Naiman و جلایرها dzhalairy زندگی می کردند. جلایرها در ماورالنهر حتا اولوس خود و حاکمان خود را داشتند، که بسیار اسمی زیر فرمان کدامین خان بودند. راستش، تیمور این اولوس را سرکوب کرد و اگر ممکن باشد چنین بگوییم، جلایرها را به گوشه های مختلف دولت پهناور خود پراکنده ساخت. دوغلات ها یا دولت ها (Dulats) duglats هم اولوس خود را داشتند.

در این دوره هیچ اطلاعاتی در باره ازبیک ها حتا به عنوان باشندگان اسکان یافته (زمیندار) در دست نیست. برای نخستین بار در باره اولوس جداگانه ازبیک تنها در سده پانزدهم یادآوری می شود که معمولاً با نام حاکم ابوالخیر خان پیوند زده می شود.

پس از مرگ ناگهانی و نا به هنگام تیمور، که در شهر اوتار در قلمرو قزاقستان کنونی در آغاز لشکرکشی دیررس و دیرهنگامش به چین (در فبروری 1405) دیده از جهان فروبست، دولت او دیری نپایید. هنوز جسد تیمور در خاک سرد نشده بود که فرزندانش بر سر تاج و تخت چنان کشتار و خونریزی بزرگ را به راه انداختند، که هیچ چیزی نمی توانست جلو آن را بگیرد. در این نبردها، امیران، والیان و رهبران قبایل با پویایی به آن ها کمک می کردند. در واقع امپراتوری تیمور پس از مرگش حتا پنجاه سال هم عمر نکرد و در فرجام در زمان شاهرخ - پسرش به چند استان جداگانه فروپاشید.

به سال 1406 در سپاهیان عمر - نوه تیمور - فرمانروای اولوس آذربایجان درز افتاد و بخش بزرگی از جمعیت مردان برلاس کشته شدند. ابوبکر میرزا - نوه دیگر تیمور - حاکم غرب ایران دست به کشتار آنان زد. افزون بر این، در 1427، ازبیک ها کوچی ابوالخیر خان (که در باره او در زیر بیشتر خواهیم نوشت) در نزدیکی استپ های کنار سیردریا ارتش نوه دیگر تیمور - الغ بیگ - اخترشناس بزرگ را (که چندی بعد او را به دستور پسرش کشتند)، در هم



کوبید. این گونه، برخی از «نیاکان کبیر» ازبیک های معاصر بس پیرومندان و ماهرانه نیاکان کبیر دیگر شان را نابود و سر به نیست کردند.

به جای تیموری ها در آسیای مرکزی به سال 1500 میلادی شیانی ها روی کار آمدند. اکنون می بینیم که شیانی ها چه مردمانی بودند و از کجا سر بر آوردند؟ شیانیان (نام خود را از نیای خود- شیبان Shayban پسر پنجم جوجی خان گرفته اند) و از هنگام حمله باتویی ها Batu اولوس کوچک کوچک نشین خود را («اردوی خاکستری») در ترکیب اردوی بزرگ یا اردوی زرین در گستره باختری قزاقستان کنونی داشتند. از دید تباری، در بافتار شیانیان پانزده هزار خانواده متشکل بر چهار قبیله شامل بود: قوشچی ها Kushchi، نایمان ها Naiman، بویراق ها buyrak و قرلق ها.

شیانیان در اثر رشد جمعیتی چندین سده یی به یک توده فزونشمار مبدل و در نتیجه به چند شاخه فروپاشیدند. اما در نیمه نخست سده پانزدهم، از میان ایشان کسی به نام ابوالخیر خان سر بر آورد و در پیرامون خود خویشاوندان و همباران خود را بسیج نمود و در 1429 به عنوان خان برگزیده شد. او توانست با کمک قبیله نیرومند و منسجم منغیت Mangyt دولت به بس نیرومند کوچیان را پی ریزی نماید که «دولت ازبیک های کوچی» نام گرفت. به لحاظ جغرافیایی این دولت گستره پهناوری را که هسته آن را استپ های دشت قپچاق یعنی بخش مرکزی (میانی) قزاقستان کنونی می ساخت و از دریای کسپین در باختر تا دریاچه بلخاش در خاور در بر می گرفت.

در این جا پرسشی مطرح می گردد مبنی بر این که چرا این دولت «دولت ازبیک های کوچی» نام گرفت؟ زیرا چنین قبیله یی در واقع هیچگاهی وجود خارجی نداشت. در بالا گفتیم که «از دید تباری، در بافتار شیانیان پانزده هزار خانواده متشکل بر چهار قبیله شامل بود: قوشچی ها Kushchi، نایمان ها Naiman، بویراق ها buyrak و قرلق ها». گمان

می رود که این نام به افتخار ازبیک خان-یکی از پرآوازه ترین و بزرگترین حاکمان اردوی طلایی گذاشته شده بود. شیانیان خود را وارثان پرافتخار او می شمردند.<sup>۳۵۲</sup>

هر چه بود، درست برای حکومت ابوالخیر خان بود که بر پایه منابع قابل اعتماد تاریخی برای نخستین بار اصطلاح «اولوس ازبیک» به کار برده شده بود. با این حال، در دوره پادشاهی شیخ حیدر پسر و جانشین او (1468-1469) خانه جنگی این دولت را به همان سرعتی که پدید آمده بود، به همان سرعت نابود کرد. خود شیخ حیدر کشته شد و سلطان های شیانی بازمانده به آستاراخان نزد خان بومی چنگیزی گریختند.<sup>۳۵۳</sup>

---

<sup>352</sup>. به گونه یی که در تاریخ بارها دیده شده است، بیشتر پادشاهان برای مشروعیت بخشیدن به تاج و تخت شان و با توجه به این که پادشاهان همواره بنا به پیوندها و رشته های دودمانی موروثی بر تخت می نشسته اند، به محض قدرت یابی، خود را به یکی از فرمانروایان گذشته منتسب می دانستند و این گونه برای خود مشروعیت دست و پا می نمودند. روشن است آسیای میانه از این سنت مستثنی نیست. برای نمونه، بابر هم برای مشروعیت بخشیدن به پادشاهی خود، خویشان را از بازماندگان چنگیز خان می خواند. در موزه نخستین رییس جمهور قزاقستان شجره آقای نظربایف در تابلوی بزرگی روی دیوار کشیده شده است که در آن نشان داده شده که گویا او از نسل بزرگترین خان های قزاق در سده های گذشته بوده باشد. در این جا هم عین داستان است. از این رو، بسیار دشوار است اکنون تثبیت کرد که آیا به راستی ابوالخیر خان کدامین پیوندی با ازبیک خان داشته بود یا این که برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود، چنین افسانه یی را در میان مردم آوازه انداخته بود.

آن چه که از دید تاریخی تثبیت شده به شمار می رود، این است که شیانی نام جوان ترین پسر جوجی خان بود. اگر چنین بپذیریم، شیانیان نمی توانند از بازماندگان ازبک خان باشند. زیرا ازبک خان از نوادگان مستقیم جوجی خان بود و شیانی هم پسر او، یعنی ازبک خان باید یا برادرزاده و یا هم خواهرزاده شیانی خان بوده باشد.

بحث دیگری است که ابوالخیر خان شیانی خود را از بازماندگان ازبک خان می شمرد. این دیگر نیاز به کاوش های جدی یی دارد که آیا او به راستی از بازماندگان ازبک خان بود یا این که همان گونه که در بالا گفتیم، برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیتش چنین چیزی را بافته بود. -گ.

<sup>353</sup>. برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر نگاه شود به: تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، نوشته میرزا شمس بخارایی، تهران، 1377-گ.

در سال 1500، دو شهزاده شیبانی که در آستاراخان پرورش یافته و بزرگ شده بودند، برادران محمد و محمود شیبانی دست به یک ماجراجویی خطرناک زدند و در میان زبردستان حاکم آستاراخان آغاز به گردآوری افراد وفادار به خود از جمع منغیت ها نمودند (روس ها آن ها را به نام نوگایی ها Nogai یاد کرده اند) و یک تیم کوچک رزمجویان را آراستند و به جنگ تیوریان شتافتند و بر آنان پیروز شدند.

شیبانیان در 1500 توانستند بدون مقاومت شایان توجهی بخارا و سمرقند را بگیرند. در حوالی 1511 گروه دیگری از شاهزادگان شیبانی به نام های ایلبرس سلطان Ibars و بیلبرس سلطان Bilbars توانستند بدون برخوردن با کدامین مقاومت، با یک ارتش کوچک، خیوه را بگیرند. این گونه، این شیبانیان بودند که بر نوک نیزه های شان نام «ازبیک» را که در آن هنگام هیچ گونه بار تباری واقعی نداشت، به آسیای مرکزی به ارمغان آوردند.

با این حال، تاریخ نگاری historiography معاصر دولتی ازبیکستان عنایت چندانی به شیبانیان ندارد و به گونه دادگرانه یی می پندارد که در مقایسه با تیموریان، شیبانیان در بسیاری از موارد بازنده هستند. در واقع، شیبانیان جدا از تصرف قدرت، هیچ کار شایان توجهی انجام ندادند و این گونه نمی توان بر آنانان بالید، نازید و افتخار کرد.

خود محمد شیبانی (شییک خان) در 1510 در جنگ با پارسیان (اسماعیل صفوی) کشته شد و صفویان از کاسه سر او جام طلاکاری شده باده پیمایی ساختند. پس از شکست از پارسیان، دولت واحد او فروپاشید. به گونه یی که در سال 1512 شیبانیان چهار خان نشین (خانات) داشتند. در سال 1598، ابوالمومن خان - آخرین خان بخارا و سمرقند به دست پیرامونیانش سر زده شد. آن گاه به جای شیبانیان دودمان خویشاوند شان - چنگیزیان آستراخانی (هشترخانی یا استرخانی) که همین گونه از بازماندگان جوچی بودند، فرمانروایان آسیای مرکزی شدند.

این گونه، عناصر اصلی یی که «قوم نامنهاد ازبیک» را در درون آسیای مرکزی القاء نمودند، عبارت بودند از قبیله منغیت (نوگایی ها) و نیز شیانیان یا شیانیان که به نوبه خود متشکل بودند بر اتحادیه رنگارنگ تیره های کوچک که زیر چتر نام رهبر خود- شیانی خان گرد آمده بودند.

به گونه سنتی چنین پنداشته می شود که ملت ازبیک آینده متشکل بود بر 92 طایفه و قبیله برخاسته از دشت قبچاق. اما، به گونه یی که سلطانف- تاریخدان معاصر تثبیت نموده است، این 92 طایفه و قبیله در بر گیرنده همه نام های اکثریت اقوام تورکی زبان و غیر تورکی زبان باشنده آسیای میانه در آن هنگام می گردیده است.<sup>۳۵۴</sup>

درست به همین دلیل، به گواهی ک. کوهن- انتروپورلوژیست سرشناس، ازبیک های کنونی از دیدگاه نژادی، تباری اند بس ناهمگون. در میان آن ها هم نمایندگان آشکارا اروپاییدی دیده می شوند و هم «به شدت منگولوییدی» و همین گونه شمار فراوان افرادی که به درجات مختلف در اثر آمیزش گروه های تباری گوناگون به میان آمده اند.<sup>۳۵۵</sup> این گونه شبه ملت یا پروتوناسیون protonation ازبیک چیزی بیش از «اولوس کوچی نامنهاد ازبیک» ابوالخیر شیانی نیست. این در حالی است که بسیاری از ازبیک های «ابوالخیری» حاضر به شرکت در ماجراجویی های شاهزادگان نگر دیده و در سرزمین های بودوباش خود در استپ های قزاقستان ماندگار شدند و با این کار به گونه بلافصل در شکلگیری ملت قزاق مشارکت ورزیدند، اما به هیچ رو ازبیک نه.

از همین رو هم بود که یودین Yudin در این باره نوشت: «پارادوکس تاریخی آن است که بخش عمده قوم ازبیک- باشندگان استپ های قزاقستان، خود را «قزاق» می خوانند و دیگر ازبیک نامیده نمی شوند. این در حالی است که باشندگان غیر ازبیکی تورکی زبان

---

<sup>354</sup>. Султанов Т. Кочевые племена Приаралья в XV-XVII вв.// Вопросы этнической и социальной истории. М., 1982.

<sup>355</sup> Дубова Н.А. Современные антропологические совокупности и этнокультурные общности на территории Средней Азии// Расы и народы. Выпуск №27, 2001, с. 107.

آسیای میانه با پذیرفتن شمار معینی از قبایل ازبیک از خاور دشت قپچاق در جمع خود، پس از سال 1917 همه به عنوان ازبیک شناخته می شوند.» (ص 153).

به هر رو، در آن برهه، شمار بسیار بزرگ «دولت» هایی چون «دولت ازبیک های کوچی» وجود داشتند؛ مانند- دولت های: جمعه دوک Dzhumaduk، اوروس خان، کوروچوک Kuyruchuk، بارک خان، توخته ماش Tokhtamysh و... معمولا این گونه «دولت ها» از سوی یک نسل و بسیار به ندرت از سوی دو نسل پدید می آمدند، یعنی زمانی پدر آن را پی می ریخت و سپس پسر از دست می داد.

از دید تباری باشندگان همه این «دولت ها» دارای بافتارهای پیچیده و کامپوزیت بودند. در ترکیب آن قبایل، بیشتر طوایف مربوط به قبایل گوناگون مختلف شامل می شدند که پیوسته در جستجوی چراگاه های بهتر از جایی به جای دیگری می کوچیدند و گاهی هم دست به لشکرکشی های خودسرانه به خاطر به دست آوردن طعمه می یازیدند و یا هم از ترس دشمنان نیرومندتر می گریختند.

### نتیجه گیری هایی چند:

1. تا اوایل سده بیستم در هیچ منبع تاریخی و در هیچ گزارش تثبیت شده باشندگان محلی خبری تثبیت شده و واضحی از ازبیک ها همچون یک تبار («اتنوس») مستقل دیده نمی شود. تنها اصطلاحاتی چون «سارت» ها که برای تشخیص باشندگان زمیندار [و بازرگان شهری] آسیای مرکزی به کار می رفت، قرغیزها، ترکمان ها و قزاق ها دیده می شود. اما چیزی به نام تبار ازبیک به چشم نمی خورد.

2- در درازای سده های پانزدهم و هفدهم اصطلاح عجیب و غریب «قزاق ها- ازبیک ها» و یا برعکس «ازبیک ها- قزاق ها»، بسیار رایج شده بود که بیشتر به ویژه در منابع پارسی نام ساکنان استپ های دشت قپچاق، یعنی مناطق جنوبی و مرکزی قزاقستان کنونی را با این نام ها یاد می کردند.

3- ازبیک های «تاریخی» یعنی نیاکان نخستین بلافصل ازبیک های کنونی نسبتا به تازگی در صحنه تاریخ پدید آمدند و در واقع از خارج به گستره ازبیکستان کنونی آمده بودند. [یعنی برخلاف ادعاهای پیوسته مقامات این کشور، ازبیک ها باشندگان بومی این سرزمین نه بل که مهاجر اند-گ].

این «ازبیک» ها برخاسته از کدام طایفه یا قبیله مشخص که در پیرامون آن کدامین پروسه های اتنوژنیز (ریختیابی تباری) صورت گرفته باشد، نبودند، بل که «ازبیک»- نام عمومی باشندگان دولت کوچی نوادگان شیپانی خان بود.

4- خود نام «ازبیک» بر باشندگان گستره ازبیکستان کنونی بنا به یک رشته عوامل ذهنی و از بسیاری جهات صرفا تصادفی گسترش یافته است.

### فشرده تاریخ آسیای مرکزی:

محمد شیپانی خان کوچروان ناهمگون و نامتجانس از دید تباری دشت قپچاق را در یک تشکیلات دولتی کم و بیش منسجم متحد می گرداند و با حمایت خان های مگولستان Mogulistan (که در آن زمان شمار شان به چند تا می رسید) و آغاز به منقاد تیموریان پراکنده می نماید. او با توجه به پراکندگی شدید متصرفات تیموریان توانست نسبتا به سرعت به اهداف خود برسد. دودمان تیموری در آن هنگام به آن پیمانانه فزونشمار شده بود که برای همه «امیران» شهرها چه که حتا روستاها در گوشه و کنار بیک نشین ها بسنده نمی کرد. اما شیپانیان با تصرف آسیای مرکزی نتوانستند و نمی توانستند هم که در یک زمان بسیار محدود کدامین جامعه تباری پایدار را ایجاد کنند.

بخش اعظم شیپانیان بخارایی که در میانه های سده شانزدهم به دست یکی از شاخه های خود شان به نام دودمان عربشاهیان شیپانی سر به نیست شدند، توانستند تنها زمانی چند در خیره فرمان برانند. اما در سال 1598 آخرین خان شیپانی را در آن سامان سر زدند و پس از آن قدرت در خیره به دست دودمان خان های فنغرات Kungrad رسید که همیشگی ایشان با چنگیزیان، تردیدهایی مدلی را حتا در میان معاصران خودشان هم برانگخته بود.

در بسیاری از بخش های آسیای مرکزی و بخارا، قدرت به چنگیزیانی رسید که برخاسته از آستراخان بودند- آستراخانی که آن را ایوان گروزی (مخوف، سهمگین، ترسناک) گرفته بود. دودمان چنگیزیان آستراخانی (هشترخانی) تا میانه های سده نوزدهم تا زمانی که از سوی اشرافیت قبیله یی منغیت ها سرنگون شدند، فرمان می رانندند. دودمان نو منغیتی بخارا (1753-1920)، از دریافت لقب خان سر باز زدند، چون چنگیزی نبودند. از این رو، کشور را با داشتن عنوان امیری تا ورود ارتش سرخ کارگری و دهقانی در سال 1920 اداره می کردند.<sup>356</sup>

خان های مستقل خوقند (که از 1710 تا 1870 در دره فرغانه فرمان می رانندند) نیز خود را از اسلاف چنگیز خان می شمردند، اما در واقع از یکی دیگر از تیره های قبیله یی به نام مینگ برخاسته بودند.

---

<sup>356</sup>. در این جا چند نکته شایان یادآوری است. یکی این که منغیت ها (دست کم دودمان رهبری شان) توده یی بودند مختلط و آمیزش یافته با تاجیک ها و سادات عرب و از همین رو هم لقب سیدی و میری داشتند. مانند سید عالم خان و... دو دیگر این که آن ها با توجه به داشتن وجهه مذهبی، لقب امیری را که دارای بار مذهبی هم بود، بیشتر ترجیح می دادند. سه دیگر این که در آتیه لقب امیری نسبت به لقب خانی برتری و چربی معینی یافته بود و لقب خانی را به جایگاه دم رانده بود.

دلیل آن این بود که در جنوب، دوست محمد خان- حاکم کابل با برگزیدن لقب امیری در برابر انگلیسی ها اعلام جهاد کرده بود و از این رو در میان مردم مسلمان منطقه از جمله هند و آسیای میانه مردم شهرت بسیار به دست آورده بود. از همین رو، چون با افتادن آسیای میانه به دست روس ها مردم و به ویژه روحانیون از این که بخارا استاتوس تحت الحمایگی روس ها را پذیرفته بودند، ناخشنود بودند و خواهان اعلام جهاد در برابر روس ها بودند؛ از همین رو، داشتن لقب امیر با توجه به وجاهت مذهبی یی که به فرمانروایان بخاری می داد، نسبت به لقب خانی چیرگی یافته بود و چهار دیگر این که منغیتی ها پس از افتادن آسیای میانه به دست نادر افشار توانسته بودند با پشتیبانی نادر افشار به گونه نهایی بر امیرنشین بخارا حاکمیت پیدا نمایند.-گ.

از دید ما یودین Yudin حق به جانب بود که نوشته بود: «ازبیک های دشت قبیچاق» همو تبار (اتنوس) کوچی یی بودند که از میان رفتند و نابود شدند.» (همان اثر ص. 99) آن هم چنان ناپدید شدند که تقریبا حتا از خود ردپایی برجا نگذاشتند.

با توجه به آن چه که در بالا آوردیم، پنداشتن تیمور به عنوان نیای کبیر ازبیک ها بدان می ماند که چیانکای شک (چینگانچوک Chinganchuk) را بنیادگذار ایالات متحده بخوانیم!

تیمور کجا و بازماندگان کنونی او (باشندگان) ازبیکستان معاصر کجا؟ میراث داران کنونی امیر تیمور، با استدلال های «قانع کننده» خویشاوندی و هم‌ریشگی شان، پسران ستوان اشمیت معروف را به یاد می آورند!

## فصل دوم<sup>۳۵۷</sup>:

پرسشی که مطرح می گردد، این است که آیا یک توده «مصنوعی» و «ساختگی» می تواند رهبران طبیعی داشته باشد؟ این سوال برای کنکاش لفظی مطرح نمی شود، بل که یک پرسش کاملا عملی است. به گونه یی که می دانیم، هر ساختار دولتی باید دارای شالوده استواری در قالب ایده های خاصی که در واقع، در نظر است (بایسته است) تحقق بیابند، باشد. دولت «ازبیک» از این قاعده مستثنی نیست. اما ایده های مطرح شده مورد نظر، باید کدامین ایدئولوژی و راهبرد توسعه را برای لایه معین حاکم تدوین و پیشنهاد نماید.

در دوره شوروی آشکارا دو گرایش برجسته بود که کنون هم تقریبا همین گونه شناسایی می شود: در چهارچوب دگم های سطحی فراگرفته شده سوسیالیستی، **خودگردانیخواهی** عمومی **تورکی زبانی** و **خودگردانیخواهی «ملی»** میان هم رقابت می کردند و کنون هم می کنند.

---

<sup>357</sup>. با توجه به دراز بودن، تنها گوشه هایی از فصل های دوم و سوم را ترجمه کرده ایم - گ.



هدف گروه نخست- ایجاد جمهوری شوروی تورکی زبان با ارتش، خزانه داری و دستگاه مدیریتی خودی در چهارچوب شوروی پر از شکست و ریخت در گستره یی از باشقیرستان (کنون باشقورتستان) تا بندر کوشکا در مرز ترکمنستان و افغانستان بود.

هدف گروه دوم- ایجاد تشکیلات (واحد‌های سیاسی) کوچکتر خودگردان «ملی».

گروه نخست بیشتر شامل فرزندان قبایل کوچی یا کسانی می گردید که خاستگاه شان آسیای مرکزی بود- رهبران به اصطلاح «خوقندی» مانند: مصطفی چوقای / چوقایف (قبچاق خوقندی)، محمد جان تنشپایف Tynyshpaev (نایمان)، سیرعلی (شیرعلی) لاپین (تاتار فرغانه یی)، تورار رئسقل اف (دولتی یا دوغلاتی)، احمد ولیدی (باشقیری) و...

گروه دوم شامل فرزندان بیگ های زمیندار، بای ها، بازرگانان و همچنین کسانی می گردید که از میان خانواده های روحانیون مسلمان برخاسته بودند مانند: عبدالله رحیم بایف، فیض الله خواجه یف، Kaygysyz آتابایف، عطاخواجه یف، عثمان خواجه یف، قاری یولداش پولادوف، عبدالقادر محی الدینف، برادران برهائف، سعدالله تورسون خواجه یف، برادران قاسم خواجه یف و بسیاری دیگر.

افزون بر این، خودگردانیخواهان (اتونومیست های) «ازبیک»، دقیق تر- تورکی زبان های ناسیونال اتونومیست از آغاز سده بیستم آشکارا به دو بخش نابرابر تقسیم شده بودند. نخستین بخش آن (اقلیت)- آرمانگرایان، هواداران صادق و باورمند وحدت تورکی زبانان بودند، که هراسی از دفاع از باورهای خود حتا در برابر استالین هم نداشتند و در این راه مهاجرت یا مرگ را ترجیح می دادند. مانند (زکی ولیدف (ولیدی) طوغان، تورار ریسقولف Turar Ryskulov و به میزان کمتری- مصطفی چوقایف،

دوم- گروه بزرگ اکثریت فرصت طلب و پراگماتیست ها (عملگرایان) بودند، که راه ارتداد (عقب نشینی) و سازش را برگزیدند. برای آن ها، همسویی با رژیم شوروی، به معنای سازش شخصی بنا به ملاحظات کرسی پرستی careerism و رسیدن به جاه و دستگاه بود.

همه این کسان را در گام نخست خاستگاه اجتماعی (خانواده های بازرگانان و رجال مذهبی) و در مرحله دوم، نوعی ناسیونالیسم ویژه- معجون مرکبی از روسی ستیزی و دیدگاه های خودگردانی خواهانه، تا جایی پان تورکی و بیشتر خودتجربیدی؛ متحد می گردانید.

«کمونیسم» برای آنان به خاطر ستر و اخفا همچون پوشش راحتی ضرور بود تا در زیر چتر و پشت پرده آن بتوانند برنامه های اصلی سیاسی خود را پنهان کنند. قدرت مستقل در یک دولت بگذار کوچک اما مستقل. [به مصداق این که «پشه مستقل باش اما معاون فیل نه!»- گک.]

در این حال، درست در یک کشوری که دارای استقلال کامل نه (بل که تنها خودگردان) باشد، به گونه یی که بشود مسوولیت های سنگین و پرهزینه دفاعی و توسعه اقتصادی را بر دوش مرکز گذاشت و از آن به گونه منظم پول نقد به دست آورد و در این حال در پیشگاه هیچ مرجعی در باره مصرف آن پاسخگو نبود و گزارش نداد.

«کمونیست» های بخارا و خوارزم- افراد بسیار رنگارنگی بودند. تقریباً همه آن ها فرزندان نه تنها ثروتمندان، بل که بازرگانان بسیار ثروتمند بخارایی و سمرقندی و کارگزاران دولت های امیران و خان ها بودند و تقریباً همه آموزش های دینی را در مدارس مذهبی فرا گرفته بودند. ریشه های اعتراض آن ها نه اجتماعی، بل که همانا قبیله یی بود. آن ها آدم هایی بودند آزرده از دست دولت امارت بخارا و خان خیوه و تا جایی هم از دولت تزاری که در جاهایی حقوق و منافع مالی آن ها را زیر پا نهاده بود. برای نمونه، انگیزه فیض الله خواجه یف، که خود فرزند تاجر میلیونر [تاجیک] بخاری بود، در عرصه مبارزه برای زدایش بی عدالتی های اجتماعی نظام های کهن، اعتراض در برابر دادگاه بر سر تقسیم دارایی پدرش پس از مرگ او گردید: چون از پدر او فرزندان بسیاری از همسران فراوانش بازمانده بودند، از همین رو بر اساس فیصله دادگاه برای فیض الله میراث کمتری از آن چه که انتظار داشت، رسیده بود، از همین رو، او می پنداشت که در حقش ستم شده است. درخواست وی به امیر مبنی بر بازنگری و مرافعه در باره فیصله دادگاه دستاوردی به همراه نداشت. همین بود که در نهاد فیض الله جوان انگیزه های انقلابی (به خاطر تامین عدالت اجتماعی) جوانه زدند.

او در دسامبر 1917، به نمایندگی از تعداد انگشت شماری از دوستان خود - بخاراویان جوان (جوانان بخارایی) (که از دید ایدئولوژیکی - ملی گرایان تپیک بورژوازی بودند) از کولیسف Kolesov - رییس شورای کمیساریای خلق کشور همسایه - ترکستان شوروی خواست تا به میهنش - بخارا لشکرکشی نماید و امیر منفور را براندازد و سرنگون نماید. کولیسف ساده دل و کمسواد، بی درنگ به فراخوان «روشنفکران بخارایی» پاسخ مثبت داد. آن هم بیشتر به خاطر این که فیض الله به او وعده پشتیبانی کامل داده بود و سوگند خورده بود که ارتش امیر به محض دیدن پرچم سرخ سپاهیان وی پا به گریز خواهد گذاشت و پراکنده خواهد شد و مردم به پا خواهند خاست. اما ماجراجویی با شکست رو به رو شد. «مردم ناسپاس بخارا» نه تنها سر به شورش برنداشتند، بل که آغاز به ایستادگی سرسختانه‌ی در برابر توطئه گران نمودند: بیگانگان ناخوانده را با سنگ و چماق و بیل و کلند و تازیانه زدند.

در 1920، همین فیض الله خواجه یف بار دیگر همان ماجراجویی سال 1918 خود را مو به مو تکرار می کند. اما این بار نیروهای نظامی ترکستان بارها بیشتر و نیرومندتر از بار نخست بود. در این هنگام از مرکز روسیه رفیق فرونزه با ارتش سرکوبگر خود از راه فرا رسیده بود. هر چه بود، یورش ارتش سرخ به بخارا به سان یک توفان سهمگین همه چیز را درنوردید. پس از یورش پیروزمندانه که با تاراج شهر، آتشباری توپخانه بر آثار تاریخی و حتا بمباران مناطق نشیمنی همراه بود، «ارتش کمونیستی» در بخارا نظم نوین خود را به ارمغان می آورد.

فیض الله خواجه یف هم نخست رییس شورای کمیساریای خلق سراسری بخارا و سپس صدر دائمی شورای کمیساریای خلق «ازبیکستان» شوروی می شود. در این هنگام در واقع نه مبارزه بلشویک ها در برابر مخالفان بلشویک ها، و نه مبارزه کمونیست ها در برابر مخالفان ایدئولوژیک شان؛ بل نوعی رقابت میان محافل و حلقات بازرگانی - مالی خان نشین های پیشین بخارا و خیره روان بود.

شایان یادآوری است که خود ایده ناسیونال اتونومیسم (خودگردانی ملی) ازبکی نیز هیچگاهی بر پشتوانه آرمان های متعالی رستاخیز ملی استوار نبود، بل که تنها و درست در راستای منافع کوتاهنگرانه و تمایلات قدرت طلبانه خود نخبگان متوجه بود. طرفه این که در 1920-1921 فیض الله خواجه (یف) [تاجیک] در بخارا پنهانی میزبان پرافتخار احمد ولی زکی ولیدی- رهبر ناسیونالیست های باشقیری که از نزد ارتش سرخ گریخته بود، گردید. آن ها قورولتای سراسری تورکی زبانان را برگزار می کنند، سازمان (حزب) واحد تورکی «اتحادیه ملی ترکستان» را می سازند و پرچم آینده، «دولت تورکی» را طراحی و دیزاین می کنند و برای برهم زدن روابط با روسیه برنامه ریزی می کنند.<sup>358</sup> با این هم، امروز، به افتخار فیض الله خواجه یف در ازبیکستان نشست ها و همایش های رنگارنگی برگزار می شود. یاد او با نامگذاری های خیابان ها در شهرستان های مختلف جاودانه می شود و پرتره اش در یکی از نخستین تمبر های پستی «مستقل» با تیراژ بزرگ نشر و پخش می شود.<sup>359</sup>

کریمف تنها به دلیل نزدیکی نسبی تاریخی زمانی، خواجه یف را در شمار «نیاکان کبیر» خود نیاورده است. ناگفته پیداست که به خواجه یف «بنیادگذار ازبیکستان شوروی» که در سال 1938 تیرباران شده بود، یعنی در همان سالی که کریمف پا به گیتی نهاده بود، بهتر است لقب «پدر» داده شود تا نیای کبیر!

مثال بارز و برجسته فرمانروای آسیای میانه یی در دوره ایجاد «دولت ازبکی»- عبدالله رحیم بایف است، که با اشاره درست اکادمیسین R. Masov، «چند بار بسته به این که او را در کجا، چه وقت و برای چه کرسی یی می خواهند بگمارند، ملیت خود را پیوسته تغییر می داد.»<sup>360</sup> در واقع، شاید بتوان با محقق روسی-آباشین S. Abashin همنا شد که

---

<sup>358</sup>. мемуари, Валиди А. Воспоминания. М, 1997, с. 340-355.

<sup>359</sup>. چنین بر می آید که فیض الله خواجه یف در این هنگام مغضوب مسکو قرار گرفته بود و نیک می دانست که دیر یا زود او را بر خواهند انداخت. از همین رو بود که در اندیشه همسویی با اپوزیسیون برآمده بود -گک.

<sup>360</sup>. Масов Р. История топорного разделения. Душанбе, 1991, с. 35.

رحیم بایف یک سارت معمولی - فرزند یک تاجر ثروتمند خجندی بود و کسانی چنو در میان رهبران چندملیتی «ازبیک» آن برهه کم نبودند.

مثال بارز دیگر - سعدالله تورسون خواجه یف - یک تاشکندی بومی بود که خاستگاه قومی و زادگاهی کاملاً مه آلودی داشت. او در همه پرسشنامه های حزبی نوشته بود که «دهقان زاده» است. اما در پرسشنامه تثیت ملیت یا یک خط تیره می نوشت و یا هم خود را به نام رحیم بایف (شهروند جمهوری یی که در آن برهه در آن کار می کرد)، معرفی می کرد. اما در اصل یک تاجر ثروتمند و نماینده یک خانواده مذهبی و در عین حال یکی از پرشورترین و پویاترین ناسیونالیست های اتنومیست (خودگردانی خواه) بود. چه کرسی هایی نبود که او در آن کار نکرده بود: کمیسار خلق در امور بهداشت، کمیسار خلق در امور داخلی، کمیسار خلق در امور خارجه ترکستان در سال های 1920-1921، صدر حزب کمونیست بخارا و صدر کمیته اجرایی مرکزی، پس از آن - رییس کمیته انقلابی پامیر (کنون منطقه خودگردان بدخشان کوهستانی)، در نیمه دوم سال های دهه 1920 - کمیسار خلق تجارت و اقتصاد و رئیس کمیته برنامه ریزی امور خارجه جمهوری خوارزم، پس از آن - رئیس مرکز عمومی تولید پنبه (پخته) و منابع آبی آسیای میانه در تاشکنت و در فرجام در سال های دهه 1930 - رئیس اداره منابع آبی قزاقستان.

...و یا هم یولدش آخند بابایف (پدر بزرگ ازبیک کالینین) که سالیان دراز صدر هیات ریسه شورای عالی ازبیکستان بود و فرزند یک خانواده ثروتمند کاشغری (اویغورتبار) از مهاجرانی که در فرغانه ساکن شده بودند.

نورالدین محی الدینف - باشنده محله الن های تاشکنت، یگانه «ازبیک» که به کرسی دبیری (سکرتری) کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی رسیده بود، و خود را از نوادگان دور موسس این محله می پنداشت، از النیای قفقاز یعنی اوستی بود. به گونه یی که محی الدینف در اواخر سال های دهه 1940 در خاطرات خود می نویسد، نزدیک بود به او به خاطر این که فرزند یک خانواده بای است، بی مهری شود. اما او موفق به گرفتن برائت شده و با لول خوردن و شیرجه زدن توانسته بود رهایی یابد. این که او با خانواده رهبران میلیونر بخارایی -

محمی الدینف ها از رشته پدری خویشاوندی داشت یا نه، روشن نیست. اما دست کم پیوند او با این خانواده از رشته مادری به گونه بیخی موثق تثبیت شده است. او نواده حاجی - صاحب فروشگاه شناخته شده است.

روی هم رفته، درست به لطف منشای مصنوعی و ساختگی خود، «نخبگان نام نهاد ازبیک» در اصل دارای خاستگاه های چندتباری (پولی اتنیک) اند و ریشه های تباری چند شاخه یی دارند.

در سال 1951، عبدالرزاق مولانف - صدر شورای وزیران ازبیکستان به خاطر داشتن گرایش های ناسیونالیستی «قزاقی» از کرسی اش برکنار شد. او در همه اسناد و پروفیل ازبیک ثبت شده بود. اما برخاسته از استان ترکستان قزاقستان بود و در ازبیکستان، او را بیگانه می شمردند، و او را به بالا کشیدن و به کرسی رساندن کادرهای قزاقی هم تبار خودش متهم می ساختند.

خود اسلام کریمف، درست مانند نزدیکترین همکار چندین ساله اش - اسماعیل جوهره بیکف، ایرانی سمرقندی یعنی از نوادگان مهاجران ایرانی یی است که زمانی از پارس آمده بودند. گفتیم «مهاجران ایرانی». این اصطلاح را رسانه های علمی بومی با اندکی زرنگی همانا به همین شکل به کار می برند که جا افتاده است. در واقع اکثریت قریب به اتفاق پارس ها یا «ایرونی» ها به هیچ رو مهاجر نبودند، بل بردگان عادی یی بودند که ترکمان ها آن ها را از مناطق شمال خاوری ایران کنونی ربوده و در بازارهای برده فروشی سارت ها (تاجیک های بازرگانی که با گذشت زمان تورکی زبان شده بودند) در شهرستان های بزرگ به فروش می رساندند. این نوعی کسب و کار، پیشه ترکمان ها در درازای بیش از چهار یا پنج قرن گذشته بود. برده های ایرانی در عرصه های گوناگون بیشتر در بخش کشاورزی، باغبانی و نیز به عنوان خدمتگاران و پیش خدمتان در خانه ها کار می کردند.

در باره شمار این گروه تباری می شود از روی این فاکت داوری کرد: «هنگامی که نیروهای روسی به خیوه (ماه مه 1873) آمدند، تنها در این خانات 40,000 برده را آزاد ساختند که شماری از آنان بی درنگ آغاز به کشتن صاحبان دیروزین خود نمودند.

درست همین «ایرونی» ها- بردگان رنج دیده و ستم دیده دیروزین در خدمت ارتش روسیه درآمدند و به عنوان راهنما شامل وظیفه شدند و بیشتر به کندن چاه برای سپاهیان که کار بس مهم و ضروری یی در مناطق ریگزار و کم آب بود، می پرداختند. درست به خاطر همین نزدیکی به «اشغالگران مهاجم» بود که مردم بومی آن ها را دوست نداشتند و در نیمه دوم سده نهم به آن ها حسادت می ورزیدند.<sup>361</sup>

---

<sup>361</sup>. یادداشت گزارنده: شایان یادآوری است که پارسیان یا ایرانیان از گذشته های دور در آسیای میانه حضور داشتند. برای نمونه، بخشی از آن ها هنوز در زمان شاه اسماعیل صفوی پس از شکست دادن شیانی خان در پشتیبانی از بابر به فرماندهی نجم ثانی در این جا بودند و حتا پس از آن که بابر آسیای میانه را پس از کشته شدن نجم ثانی ترک گفت، در این دیار ماندگار شده بودند.

شماری هم پیش تر از این در اثر یورش های شیانیان به شمال خاوری ایران به عنوان اسیر و برده آورده شده بودند. پسان ها پس از آن که نادر افشار آسیای میانه را گرفت، گروهی را در آن جا گماشت. نادر با گرفتن آسیای میانه در 1740، در واقع زمینه برافتادن هشرخانین و به فرمانروایی رسیدن منغیت ها را فراهم کرد. او محمد حکیم بای آتالیق را به عنوان نماینده خود گماشت که لقب امیر کبیر گرفت. آتالیق در 1947 با اعدام ابوالفیض خان-آخرین پادشاه هشرخانی در مدرسه میر عرب بخارا، پادشاهی این دودمان را برانداخت و پادشاهی دودمان منغیتی را پی ریخت.

چیزی که بسیار مهم است، این است که بسیاری از ایرانیان در دولت های آسیای میانه در سده نهم در دستگاه های دولتی کار می کردند و کرسی های بسیار مهمی داشتند. چنانی که م. آ. عبدالرحیمف در ص. ص. 181-182 کتاب «شرح مناسبات کشاورزی در آسیای میانه...» و بانو ب. اسماعیلوا در ص. 42 کتاب وزین «تاریخ امارت بخار» 2005، خجند نوشته اند، «...به گواهی منابع، در دولت محمد رحیم بای، ایرانیانی که پس از رفتن دسته های جنگی ایرانی (منظور از سپاهیان نادر افشار است-گ)، در این دیار ماندگار شده بودند؛ در بخارا از نفوذ و تاثیر بزرگی برخوردار بودند. برای مثال؛ قوریگی- دولت بای و قاضی سید نظام الدین- ایرانی بودند. همین گونه، محمد رحیم بای ایرانیان را در دسته های جنگی و کرسی های بالای دولتی گماشته بود». در آینده نیز بازماندگان همین ها سررشته کارگردانی دولت را

بر اساس برخی از منابع، شرف رشیدف- رهبر پیشین ازبیکستان در دوره برژنف نیز برخاسته از همین ایرانیان بود. همو او بود که راه را برای فراز آبی این گروه تباری از نردبان قدرت در اواخر دوره شوروی و پس از فروپاشی شوروی در ازبیکستان هموار گردايند.

## فصل سوم:

رقابت اصلی در ازبیکستان در دوره شوروی- مبارزه فرغانه یی ها با تاشکنتی ها بود. در آغاز نمایندگان سمرقند و بخارا را از ترس برخورداری آن ها از آموزش و پرورش برتر و زندگی چند سده یی در محیط فرهنگی برتر غیر ازبیک (بیشتر تاجیکی و کمتر ایرانی) به دایره قدرت راه نمی دادند. [باید به یاد داشت که پس از فیض الله خواجه یف، در دو دهه و نیم نخست حیات ازبیکستان شوروی، قدرت در دست تاشکنتی ها و فرغانه یی ها بود. گ.]

این بود که «فرغانه» یی ها و «تاشکنتی» ها یکی پس از دیگری با تناوب یک دیگر را در رهبری دولت در روند رقابت بس شدید عوض می کردند. در این حال آن ها از اواخر سال های دهه 1930 تا میانه های سال های 1950 افراد دارای خاستگاه های غیر ازبیک را در رده های بالایی رهبری ره نمی دادند.

تنها شرف رشیدف که خود یک جیزاکی (شهری در نزدیکی کوه دروازه تیمور سمرقند) بومی بود، توانست اوضاع را از ریشه دگرگون کند. جزاک، حاشیه و حومه تاریخی، اقتصادی و تباری سمرقند شمرده می شود. او پس از رسیدن به قدرت، آغاز به گماشتن کادرهای خویشاوندش در همه جا نمود. رشیدف در آغاز رحمان قل قربانف بخارایی را به عنوان صدر شورای وزیران در کرسی کلیدی نخست وزیری گماشت (نخست وزیر

---

در امارت بخارا در دست داشتند. شایان یادآوری است که محمد رحیم بای فرزند محمد حکیم بای آتالیق بود.

این ها به کنار، حتا در دوره شوری نیز شمار بسیاری از چپی های ایرانی از ترس اختناق دولت پهلوی به آسیای میانه و قفقاز گریخته بودند. -گ.



ازبیکستان شوروی در سال های 1961-1971). سپس یک «جنوبی» دیگر هم میهن خود از جیزاک- ن. خدای بردی یف را به عنوان صدر هیات ریسه شورای عالی ازبیکستان شوروی در سال های 1971-1984 ساخت. در پی آن با پشتیبانی بی چون و چرای رشیدف بود که نظر ماتچانف خیره یی در سال های 1984 تا 1971 صدر هیات ریسه گردید.

[تردیدی نیست که کریمف که از مهره های اصلی تیم شرف رشیدف بود، نیز در سایه حمایت او بود که به کرسی های بلند دولتی و در نهایت به رهبری ازبکستان رسید-گک].

کریمف پس از به قدرت رسیدن، در آغاز در سال های نخست ریاست خود برای حفظ تعادل و موازنه سیستم ویژه همزیستی تریومویرات «سه گانه» قدرت را به میان آورد که در آن نمایندگان هر سه شاخه حضور داشتند: رییس جمهور کریمف (نماینده سمرقند، بخارا و جنوبیان)؛ نخست وزیران- غیرت قادرف (در سال های 1984-1989) و میر راحت میر قاسمف (در سال های 1989-1990) - تاشکنتی ها؛ معاون رییس جمهور- شکور الله میر سعیدف (در سال های 1990-1992) و صدر هیات رییس شورای عالی- میرزا علیم ابراهیمف (در سال های 1989-1990) - فرغانه یی. اما چنین سیستم بازدارندگی و توازن دیری دوام نیاورد. کریمف به محض تحکیم قدرت شخصی، آغاز به «پاکسازی» کرسی های بالایی نمود. کرسی معاونیت رییس جمهور لغو شد. استاتوس سخنگوی شورای عالی («عالی مجلس») به گونه چشمگیری پایین آورده شد و خود کریمف رهبری شورای وزیران (کرسی نخست وزیری) کشور را هم در دست گرفت.

این گونه، فرمانروایی چندین ساله شرف رشیدف (یا به گونه یی که زمانی رفیق نشانف آن را تیم «شرف رشیدفیان یا شرف رشیدفی ها» می خواند)، همچون سیستم استبدادی فاسد و مباشر پرور، شالوده رستاخیز تیم بخاراییان-سمرقندیان و بازگشتن آنان [پس از یک دوره کوتاه فتور میان اواخر سال های دهه سی و میانه های سال های دهه پنجاه سده بیستم-گک]. بر اریکه قدرت گردید.

رشیدف چنان توانسته بود لشکری از «هم سرزمینیان و هم میهنان» جنوبی خود را وارد لایه های بالایی و میانی «نومنکلاتورا» (دستگاه دیوانسالاری) بسازد که جانشینانش فرصت تلافی جویی و دور افکندن آن ها از دستگاه دولتی را نیافتند. عثمان خواجه یف محافظه کار بسیار وابسته به مسکو بود و از مرکز می ترسید. رفیق نشانف هم که مدت درازای در بیرون از کشور در کرسی های دیپلماتیک کار کرده بود، از کشاکش های درونی در ازبیکستان دور بود.<sup>۳۶۲</sup>

آن چه مربوط به قرغیزستان می گردد، نیازی به هیچگونه تاریخ پردازی و داستانسرای نو نیست. چندی پیش شاهد برگزاری جشن پرشکوه سالگرد 2200 سالگی دولتداری بهادران (باتوران) قرغیزی بودیم! این «ماجرا» را اگر تمایل خیره سرانه کسانی که برای ماندن بر اریکه قدرت، لکه های سفید در تاریخ را در نظام آموزشی خود با خود قطعات تاریخی افسانه یی پر نمی کردند، نمی بود؛ می شد بیخی همچون یک فکاهه خنده آور تاریخی ارزیابی نمود.<sup>۳۶۳</sup>

---

<sup>362</sup>. باید به خاطر داشت که ازبیکستان به عنوان یک واحد جغرافیای سیاسی نو مانند سایر کشورهای منطقه ما چون افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان، پاکستان و... یک کشور ساختگی و مصنوعی نو بدون پیشینه تاریخی است با نام مصنوعی و «ملت مصنوعی» که در سرزمین تاریخی بخارا همچون یک دولت بوفر در سیمای کشور- ملت بنا به منافع جیوپولیتیک شوروی پیشین به میان آورده شد و عین همان پیچیدگی ها و مشکلاتی را دارد که سایر کشورهای منطقه-گ.

<sup>363</sup>. قرغیزها که نام اصلی شان خیاکاس ها است، در اصل از تبار دینلین اند که شاخه یی از سپیدپوستان اروپاییدی به شمار می رفتند. در آثار تاریخی باستانی چین از خیاکاس ها یا خیاکاس ها همچون مردمانی نام برده شده است که دارای موهای سرخ و بور و چشمان شیشه یی (سبز و آبی) بودند و بلند قامت و سپید پوست. سرزمین اصلی و نیایی و خاستگاه شان دامنه های شمالی کوه های تیان شان و آلتای کوهستانی است. بازماندگان قرغیزهای نخستین تا همین اکنون در آن جا زندگی می کنند.

خیاکاس ها در آینده با مردمان زردپوستی به نام گئوگان ها آمیزش یافتند و مدتی هم در سده های پایانی اواخر هزاره پیش از میلاد زیر فرمان هونوها بسر می بردند. پس از برافتادن هونوها و تسلط یابی دونوها و ژوژان ها [نیاکان مغول ها] بر گستره توران خاوری باستانی (مغولستان کنونی)، زیر فرمان آن ها درآمدند. در آینده هنگامی که خاقانات کبیر تورک روی کار آمد، مانند دیگر توده های کوچرو در کنفدراسیون قبایل تورکی به رهبری آشیانی ها شامل شدند.

**کشوری که در برابر چشمان تاریخ به دنیا آورده شد**  
(در پیوند با مسأله تشکیل جمهوری ازبکستان شوروی)<sup>۳۶۴</sup>

می دانیم که ازبیک های کنونی، به عنوان یک توده و ازبکستان به عنوان یک واحد سیاسی دولتی (کشور)، تنها به یمن دولت شوروی پدیدار گردید. ازبیک ها از لحاظ تاریخی و تباری، در مقایسه با دیگر طوائف و قبایل تورکی- مغولی، بسیار جوان اند که با گرفتن نام خود از نام ازبیک خان چنگیزی- یکی از پیشوایان اردوی زرین، خود را ازبیکی (ازبکی) می خواندند- یعنی اتباع خان ازبیک (ازبک). چنانچه پارسی زبانان تا همین اکنون آنان را ازبک یا ازبکی می نامند. پیش از درآمدن به تابعیت ازبیک خان، آن ها باشندگان عادی جامعه قبیله یی دشت قپچاق به شمار می رفتند که جزء های قزاقی هم از جمع آن ها جدا شده بودند و خود ازبیک ها به رهبری شیبانی چنگیزی در اواخر سده پانزدهم آسیای میانه را فتح کردند.

چنانچه به گونه موثق روشن شده است، تاریخ پیدایش اتونیم (نام تباری) ازبیک با اتحادیه های قبیله یی دشت قپچاق که زیر فرمان ازبک خان (1312-1340) از نوادگان مستقیم

---

پس از برافتادن خاقانات تورک، از سرزمین های خود برآمدند و گستره بزرگی را در غرب مغولستان و جنوب خاوری قزاقستان و زمین های پیرامون دریاچه ایسیک قول را گرفتند و دولت خود را برپا نمودند. این گونه سرزمین کنونی قرغیزستان که در گذشته در دست یوئه شی ها و سپس اوسون ها بود، میهن دومی ایشان به شمار می رود. قرغیزها در آینده پس از قدرت گرفتن جونگاره های مغول، نزدیک به چهار سده آزرگار فرمانبردار آن ها بودند.

روشن است سخن گفتن از تاریخ 2200 ساله دولرداری قرغیزها گزافه گویی آشکار است. اما 1200 ساله چرا. قرغیزها پس از برافتادن خاقانات تورک مدتی تا رویکار آمدن خاقانات بزرگ اویغور دولتی تشکیل داده و نیروی رزمی نیرومندی داشتند و مقارن با شکوفایی دولت سامانی و اویغوری ساختارهای دولتی خود را داشتند تا این که زیر تاثیر جونگاره های مغولی در آمدند.-گ.

<sup>364</sup>. بر گرفته از سایت انترنتی «سنترال آسیا» به زبان روسی

جوچی Dzhuchi بود، پیوند دارد.<sup>۳۶۵</sup> ازبک خان در میان دیگر چنگیزیان به این دلیل محبوبیت داشت که یک مسلمان متدین و مومن بود و نخستین کس از نوادگان چنگیز خان بود که اولوس خود را مسلمان ساخت. او با این کار نه تنها در میان اتباع خود، بل که در کشورهای مسلمان که در آن اسلام دین غالب شناخته می شد، پرآوازه شده بود. اتوریته و برازندگی های کاریزماتیک او، همقبیله یی هایش را برانگیخت تا خود را با افتخار- پیروان او، یعنی «ازبکی» بخوانند. این گونه، واژه ازبک (ازبیک) درست در دوره ازبیک خان به گردش درآمد و بر سر زبان ها شد و در نتیجه با شخصیت این سپهدار پیوند دارد.

کنون می توان گفت که پژوهشمنند (اکادمیسین) سمیونوف، بیخی حق به جانب بود که بیش از نیم قرن پیش نوشته بود: «کوچیان تورکی-مغولی آق اردو (اردوی سفید) رزمندگان سواره (سوارکاران) برگزیده یی بودند. چنین بر می آید که آن ها بخش اصلی نیروهای اردوی زرین می ساختند. آن ها را در آغاز ازبکیان (ازبکان یا ازبکی ها) می خواندند. رفته، رفته، اصطلاح ازبیک جانشین اصطلاح ازبک شد که نام جمعی یک گروه کامل قبایل تورکی-مغولی آق اردو گردید.<sup>۳۶۶</sup> سپس سمیونوف چنین نتیجه گیری می کند که «ازبیک ها» بابت نام دولت و نام تباری خود مرهون توده های پارسی زبان و در گام نخست تاجیک ها اند که اسلام را در میان اتباع ازبیک خان همراه با زبان تاجیکی منتشر کردند. او می نویسد: «سخن بر سر این است که اصطلاح ازبک و ازبکان را تنها نویسندگان خارجی (پارسی) در کل برای سپاهیان ازبک خان، بدون توجه به ترکیب قبیله یی آنان به کار می بردند.» (همان اثر، ص. 4)

...و این اصطلاحات (ازبک و ازبکان) تنها پارسی و تاجیکی اند و درست آن ها (پارس ها و تاجیک ها) بودند که واژه ازبک را در میان های توده های تورکی زبان رایج کردند. باید

---

<sup>365</sup>. نگاه شود به: اتلس تباری ازبیکستان، چاپ سال 2000، ص. ص. 271-272

(Этнический атлас Узбекистана. 2002, с. 271, 272.)

<sup>366</sup>. Семенов А. А. К вопросу о происхождении и составе узбеков Шайбани-хана: Материалы по истории таджиков и узбеков Средней Азии. Выпуск 1. Труды, том XII, Сталинабад, 1954, с. 4.

فرضیه باور نکردنی بی را مطرح کرد که یا هر دو این اشکال برای زبان های تورکی هم مختص بودند و یا این که کل جمعیت آق اردو و بخش های دیگر اولوس جوجی به زبان پارسی یا تاجیکی سخن می گفتند.» (همان اثر ص. 4).<sup>۳۶۷</sup>

به خاطر رعایت انصاف باید اشاره کرد که هم در منابع مکتوب و هم در یادداشت های ثبت شده در دیوان های تاریخ نویسان در باره اصطلاح «ازبک» تعاریف ضد و نقیض بسیاری دیده می شود. اما موثق بودن و دقت و صحت زمان دقیق پدیدآیی نام خودنهاد «ازبک» کنون دیگر ممکن نیست تثبیت شود. با این حال، پیوند اتنونیم ازبک با نام ازبک خان هیچ اعتراضی را بر نمی انگیزد. هر چند سمیونوف در اثر خود- «پیرامون منشاء و ترکیب ازبک های شیبانی خان»، به گونه دیپلماتیک از تایید مستقیم این که اتنونیم ازبک درست از نام ازبک خان گرفته شده باشد، خودداری می ورزد. رهبری وقت ازبیکستان از سمیونوف که در پژوهشگاه (آکادمی) علوم جمهوری کار می کرد، خواسته بود تا تاریخ ازبیک ها را در پیوند با رهنمودهای کمیته مرکزی حزب کمونیست ازبیکستان شوروی که به دنبال تثبیت تاریخ گذشته شان در یک دوره دیرین تر نسبت به آن چه که است، بود، یعنی پیش تر از دوره نیای شان- ازبیک خان، تدوین و ارائه نماید.

پس از درگذشت ازبک خان، اتنونیم ازبک آغاز به اطلاق شدن به نمایندگان نسل های نو رهبران خاندانی تورکی- مغولی، که ریشه های شان نه به ازبک خان بل به سردار مغولی شیبانی- جوانترین پسر جوجی Dzhuchi می رسید، کرد.<sup>۳۶۸</sup>

---

<sup>367</sup>. در واقع واژه ترکیبی ازبیک از دو واژه «اوز» و «بیک» ساخته شده است که «اوز» به معنای خود و بیک (برگرفته از «بیک» پارسی / بوگ یا بگ یعنی خدا) به معنای صاحب و خداوندگار می شود. این گونه، «ازبیک» یعنی کسی که صاحب اختیار سرنوشت و تقدیر خود باشد و زیر فرمان کسی دیگری نباشد.

شاید تاجیک ها (باشندگان بومی آسیای میانه) لقب بیک را به اوز خان داده باشند. چون از گذشته ها سغدیان شاهان خود را- بیک (برگرفته از بوگ به معنای خدا، خداوندگار) می خواندند. همین گونه روشن است که ترکان نیز لقب بیک را از سغدیان همسایه به عاریه گرفته بودند.-گ.

<sup>368</sup>. Этнический атлас Узбекистана. 2002, с. 271, 272

منابع موجود نوشتاری (مکتوب) و همچنین کاوش های تاریخی انجام شده از سوی دانشمندان نشان می دهند که «شمار کل چادرنشینان کوچیده از دشت قبچاق به آسیای میانه در اوایل سده شانزدهم به 360 هزار نفر می رسید. خارج شدن شیانیان با بخش بزرگی از قبایل کوچ نشین اولوس ازبک از قلمروی که اکنون استپ های قزاقی کنونی را در بر می گیرند، باعث انتشار اصطلاح ازبک به مناطق فتح شده از سوی آن ها در آسیای میانه گردید. با این حال، برای یک مدت طولانی در آسیای میانه نام «ازبیک» تنها برای آن طایفه ها و قبیله های اولس ازبک به کار برده می شد که همراه با شیانیان به ماورالنهر آمده بودند.

حتا در سده نوزدهم در خود خانات آسیای میانه اصطلاح ازبیک به ندرت به کار می رفت. معمولاً تنها در آن مواردی که ازبک را (یعنی کسی را که از دشت قبچاق آمده بود) لازم بود در برابر نماینده گروه های تباری یا اجتماعی دیگر برای مثال تاجیک، سارت (باشندگان تورکی زبان شهری در بیشتر مناطق آسیای میانه در آن برهه) و یا جغتایی (پسر دوم چنگیز خان، که بخشی از جمعیت آسیای میانه در آن برهه خود را جغتایی می خواندند) قرار داد.

در قلمرو مرزهای ازبکستان کنونی اصطلاح «ازبک» تنها در قرن بیستم پس از تقسیم رسمی ترکستان (آسیای میانه) به چند جمهوری ملی به یک اتونیم متحد کننده مبدل گردید. این گونه تاریخ خلق معاصر ازبیک با تاریخ نام آن یکسان نیست و این را باید به یاد داشت.<sup>369</sup>

---

آن چه که از دید تاریخی تثبیت شده به شمار می رود، این است که شیانی نام جوان ترین پسر جوجی خان بود. اگر چنین بپذیریم، شیانیان نمی توانند از بازماندگان ازبک خان باشند. زیرا ازبک خان از نوادگان مستقیم جوجی خان بود و شیانی هم پسر او، یعنی ازبک خان باید یا برادر زاده و یا هم خواهر زاده شیانی خان بوده باشد. بحث دیگری است که ابوالخیر خان شیانی خود را از بازماندگان ازبک خان می شمرد. این دیگر نیاز به کاوش های جدی یی دارد که آیا او به راستی از بازماندگان ازبک خان بود یا این که برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیتش از نام ازبیک خان بهره برداری ابزاری می کرد. -گ.

<sup>369</sup>. کیلاشورنی س. گ.، سلطائف ت. ای. «دولت و توده های استپ های اروآسیایی در عصر باستان و سده های میانه»، دفتر سانکت- پتربورگ پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه، سانکت- پتربورگ، 2000، ص. 211.

قبایل و طوایف کوچی تورک و مغول از لحاظ ژنتیکی و تاریخی به متحدشدن و فروپاشی ناگهانی خو گرفته بودند. ویژگی جمعیت های کوچی همیشه این بوده است که شیوه زندگانی، پویایی های اقتصادی، چگونگی معیشت و آداب و رسوم شان و تغییر پیوسته زیستگاه های شان اجازه نمی داد تا شیوه زندگی اسکان یافته را پیش بگیرند و اتحادیه های پایدار ملی خود را ایجاد نمایند. حال چه رسد به کدامین نظام های پیشرفته دولتی، فرهنگی، ساختارهای شهری، روش های کشاورزی پیشبرد اقتصاد روستایی که برای توده های ایرانی زبان آسیای میانه سنتی می باشد. بنا بر این، ادعای برخی از به اصطلاح «دانشمندان» [ازبیکستانی] در باره این که گویا «ازبیک» ها در گذشته (پیش از تشکیل جمهوری ازبیکستان شوروی) از خود دولت هایی داشتند، بگذار به رهبری چهره های شناخته شده و دودمان هایی چون تیمور و دیگر رهبران قبایل تورکی-مغولی: قره خانیان (قراخانیان)، غزنویان، تیموریان، شیانیان، هشترخانیان و منغیت ها؛ آشکارا نادرست است. حال می گذریم از این که سران قبایل و طوایفی که بر بخارا، خیوه و خوقند فرمان می راندند، هیچگاهی خود را «ازبک» نخوانده اند. از لحاظ تاریخی، به گونه موثق شناخته شده است که حتی شخص خودکامه یی چون تیمور، هنگامی که منشای او را با ازبک های کوچی پیوند می زدند، خشمگین می شد.

نور سلطان نظرбайف در کتاب خود زیر نام «راندمان تاریخ» می نویسد:

Назарбаев Н. В потоке истории. Алматы, 1999, с.101.

«تثبیت شده است که همه ساختارهای دولتی تشکیل شده در گستره آسیای میانه پیش از حمله تاتارها و مغول ها- دارای جمعیت تورکی- ایرانی مخلوط بودند که با ازبیک ها هیچ رابطه یی نداشتند. .

---

Кляшторный С. Г. Султанов Т. И. Государства и народы евразийских степей. Древность и средневековье. Санкт-Петербургский филиал Института востоковедения Российской Академии наук. Санкт-Петербург, 2000, с. 211

طبیعی است که قبایل تورکی - مغولی، از جمله ازبک های معاصر رشته های دیگر عمومی خونی؛ نژادی و زبانی داشتند که تا به امروز حفظ کرده اند.

...و اگر از مواضع پان ازبیکسیم بنگریم، جمعیت تورکی زبان آسیای میانه و قزاقستان و دیگر توده های تورکی - مغولی در گستره روسیه، مغولستان، افغانستان، ترکیه و..... نیز می توانند همه رژیم های گذشته فئودالی استبدادی آسیای میانه قرون وسطی را از خود بشمارند.

...با این حال، هیچ چیزی - نه پیوندهای همیشگی و خویشاندنی، نه باورهای مذهبی که به ظاهر آن را پذیرفته بودند، و نه هیچ چیز دیگر می توانست آن ها را از تاراجگری و تاخت و تاز باز دارد و جلو غریزه فطری شان به خونریزی هایی را بگیرد که در درازای سده ها با جنگ های خونین و ویرانگر که درست در سراسر قرون وسطی، تا الحاق آسیای میانه به روسیه تزاری رخ داده بود، شکل گرفته بود.

منابع و متون فزونشمار تاریخی گواه بر آن اند که در نتیجه حملات پایان ناپذیر تورک ها و قبایل تاتاری - مغولی از درون دشت قپچاق، جنوب سایبریا و التای به سرزمین های توده های بومی هند و اروپایی و ایرانی آسیای میانه، زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منطقه تقریباً برای یک مدت دراز عملاً برهم خورده بود.

تاریخ توده های ایرانی زبان آسیای میانه از جمله تاجیک ها، پس از فروپاشی دولت سامانیان تا انقلاب اکتبر سال 1917، تنها عبارت بوده است از مقاومت و ایستادگی در برابر حملات ویرانگر قبایل کوچی، تاراجگری ها و ویرانی ها و لگد مال شدن کرامت انسانی شان از سوی آنان. از همین رو، مقارن با آغاز دوره تاریخ نوین - ربع نخست سده بیستم در گستره آسیای میانه بسیاری از ویژگی های جامعه بدوی، برده داری و ریختارها (فرماسیون) های اجتماعی و اقتصادی به طور انحصاری فئودالی بر جا مانده بود. دلایل چنین ناهنجاری تاریخی در تاریخ توده های منطقه عبارت بودند از رفتارهای بسیار خشن و دهشت افکنی های دیرپا و پیوسته در برابر باشندگان زمیندار بومی، شهری و روستایی از سوی نمایندگان دودمان های قبیله یی تورکی و مغولی.



در تاریخنگاری پیش از انقلاب روسیه، اسناد و مدارک دولتی و حزبی رسمی سال‌های نخست حاکمیت شوروی می‌توان عبارت «خلق ازبکی‌ها» را دید نه «خلق ازبیک» را. این گونه فرمولبندی به خودی خود گواه بر این واقعیت است که در هنگام تشکیل جمهوری ازبیکستان شوروی زیر نام عمومی «خلق ازبکی‌ها» در قلمرو آن به جمع ازبک‌های پیشین، همه قبایل و طوایف دیگر تورکی زبان و تاتار و مغول گرد هم آورده شدند. و نه تنها آن‌ها. در این معجون مرکب همجوش (کنگلمرات) توده‌های بسیاری را شامل ساختند، از جمله سارت‌ها- تاجیک‌های تورکی زبان شده را که هنوز به طور کامل تورکیزه نشده بودند. در نتیجه این گونه «کارروایی» ها، «خلق ازبکی‌ها» متشکل از نمایندگان قبایل و طوایف مختلف در یک واحد کامل طراحی و ساخته شد. درست در همان زمان بود که اتنونیم (نام تباری) «ازبیک» به میدان آورده شد که به آن قبایل خویشاوند از لحاظ زبانی و منشاء با ازبک‌ها را چسپاندند. این در حالی بود که هر یک از آن‌ها می‌توانستند دولت‌های خودشان را به وجود بیاورند که با اتنونیم یا نام تباری خودشان نام‌شان همخوانی داشته باشد. چنانی که چنین چیزی برای مثال با قرقیزها، قزاق‌ها، ترکمن‌ها و... اتفاق افتاد.

روشن است توده‌هایی چون لقی‌ها، قونگرادها Kungrad، مینگ‌ها، برلاس‌ها، قطغنی‌ها، قزلق‌ها و بسیاری دیگر از قبایل بزرگ و کوچک که پیش از ازبکی‌ها به آسیای میانه آمده بودند، تمایلی به پذیرش نام نو تباری ازبیک نداشتند.

شگفتی برانگیز است که در همه کتاب‌های درسی برای مدارس متوسطه، و موسسات آموزش عالی ازبیکستان و هم نشریات در باره تاریخ توده‌های باشنده، خانات خوقند و خیوه و امارات بخارا، همه قبایل تورکی زبان- ازبیک معرفی شده‌اند! در واقع، حاکمان، عشایر و رژیم‌های حاکم بر این تشکیلات ارضی با ازبیک‌ها به غیر از همزبانی، پیوندهای بسیار دور دارند و هر یک دارای خاستگاه نژادی و تباری به اندازه کافی مشخص و معین خودشان می‌باشند. بنا بر این، گنجاندن همه آن‌ها رسماً در یک کاسه «خلق ازبیک» و در یک دولت ملی واحد آشکارا مغایر با هویت و خویشتن‌شناسی تباری آن‌ها است.

ازبیکستان شوروی همچون آمیزه‌ی بی از اقوام از لحاظ تاریخی کمتر با هم مرتبط در یک گستره سرزمینی به میان آورده شد که تنها به زور نیروی سیاسی با هم متحد ساخته شدند. (نظربایف، ص. 198)

... و چنین بر می آید که تشکیل کشور ازبیکستان نه بر اساس شکل طبیعی تاریخی و تکامل [سیاسی] «ازبیک» ها در آن برهه بل که تصمیم سیاسی مقامات مسکو برای تبدیل ترکستان پیشین به یک ساختار اداری مصنوعی نو صورت گرفت.<sup>370</sup>

مسکو، با ساختن جمهوری ازبیکستان شوروی توانست تا حدی پان ترکیست ها را که خواستار متحد ساختن نمایندگان همه توده ها، قبایل و طوایف تورکی زبان در یک ساختار یکپارچه زیر نام «ترکستان شوروی» بودند، آرام بسازد. با این حال، ایجاد چنین دولتی اصلاً در برنامه دولت مرکزی در عرصه واحدهای ملی - ارضی شامل نبود، زیرا امکان پدیدآیی واحدهای سیاسی ملی و جمهوری های خودگردان را منتفی می گردانید. افزون بر این، نهادهای مرکزی حزبی و شوروی مقارن با این زمان تجربه تلخ تشکیل جمهوری های خودگردان ترکستان شوروی، جمهوری شوروی خلق بخارا و همین گونه جمهوری شوروی خلق خوارزم را پیش چشم داشتند و نیک می دانستند که در میان رهبران سیاسی و نخبگان این جمهوری های تورکی دارای خاستگاه های تباری رنگارنگ مانند قزاق ها، ازبیک ها، ترکمان ها، قرغیزها و قره قلیاکی ها؛ چه کشاکش ها و درگیری های سهمگین دارای رنگ و بوی جناحی، تیره یی و تباری و قومی و قبیله یی، روان است.

---

<sup>370</sup> . باید گفت که تشکیل کشورهای مصنوعی و ساختگی در آسیای میانه و قفقاز (از جمله کشور مصنوعی آذربایجان شوروی)، درست مانند سایر کشورها در خاورمیانه مانند کشورهای عربی، ترکیه، افغانستان و پاکستان، همه در چهارچوب ریختار یا فارماسیون کشور-ملت یا دولت-ملت با توجه به منافع جیوپولیتیک، جیواستراتژییک و جیواکونومیک استعماری دو ابر قدرت وقت یعنی انگلیس (پسان ها جانشین آن امریکا) و روسیه تزاری (پسان ها جانشین آن شوروی) صورت گرفت. این بود که در این واحدهای سیاسی ساختگی اقوام و قبایل گوناگون با زبان ها و مذاهب مختلف جا داده شدند که هم در درون با یک دیگر در جنگ و ستیز دائمی باشند و هم بی استثناء با همه کشورهای همسایه خود درگیر اختلاف و دشمنی باشند. روشن است ازبیکستان هم از این قاعده مستثناء نبود. -گ.

برای پدیدآیی همانا جمهوری ازبیکستان شوروی، دلایل جدی سیاسی و ایدئولوژیک داخلی و خارجی وجود داشت. هواداران ایجاد کشور به اصطلاح ترکستان (با همه دستگاه های پر شاخ و برگ آن مانند حزب کمونیست ترکستان، ارتش سرخ ترکستان با بودجه مستقل در سرزمین قزاقستان و منطقه آسیای میانه)، مرکز را به ساختن آن ترغیب می کردند. طرح ساختن این چنین واحد سیاسی را پان ترکیست های عثمانی، تاتاری و باشقیری ریخته بودند که می کوشیدند به این ساختار (زیر نام «توران» یا «ترکستان») سایر سرزمین ها با باشندگان تورکی زبان نه تنها آسیای میانه، بل که قزاقستان، کاشغر، افغانستان، ایران و روسیه را الحاق نمایند. روشن است چنین ساختاری می توانست در برابر روسیه قرار گیرد.

پان ترکیست ها زیر چتر شعارهای فریبده گسترش و پخش سوسیالیسم در خاور» برنامه تحقق اهداف بلند پروازانه خائنانه مبدل ساختن جمهوری ترکستان به تخته خیز تجاوزکارانه برای اتحاد تورکی زبان ها از ترکیه به سائیریا را در سر می پروراندند. پیروان پان ترکیسم (که به باور آن ها ترکستان (از روی نام آن) - سرزمینی است با باشندگان و اقوام تورکی زبان، آشکارا حضور سایر توده ها از جمله تاجیک ها را در آسیای میانه انکار و بیخی نادیده می گرفتند.

بخش معینی از کارگزاران حزبی و شوروی از جمع ناسیونالیست های بومی به رهبری رئسقل اف T.Ryskulov در تلاش بودند تا از دیدگاه هایی دفاع نمایند که استدلال می کردند که تقسیم باشندگان ترکستان بنا به نشانه های قومی به ازبیک ها، تاجیک ها، ترکمان ها و قرقیزها، امر مصنوعی یی است و گویا تنها یک ملت واحد تورکی وجود دارد و بس. اما کمیسیون ترکستان و دفتر ترکستان کمیته مرکزی حزب کمونیست (شاخه بلشویک/اکثریت) قاطعانه تلاش ها در راستای ساخت «جمهوری تورکی» و «حزب کمونیست تورکی» را رد کرد.<sup>371</sup> با این کار آب سردی روی آتش آرمان های بلندپروازانه کمونیست های ملیت پرست [پان ترکیست] که خواهان ایجاد دولت مستقل تورکی در بافتار

---

<sup>371</sup>. Известия ЦК КПСС, 1989, №9, с. 198-200.

شوروی بودند، ریخته شد. گزینه دیگر مبنی بر ایجاد مناطق و جمهوری های خودگردان و... هم پذیرا شمرده نمی شدند. هرگاه چنین چیزی را می پذیرفتند، هرج و مرج «ملیتی» می توانست به زیان یکپارچگی ملی شوروی کار کند و حزب و نهادهای دولتی شوروی را چه در مرکز و چه در اکناف از هم فروپاشاند.<sup>372</sup> از همین رو، رهبری و ارگان های بلندپایه حزبی مرکز از همان آغاز به شدت مخالف ایجاد جمهوری بزرگ واحد ترکستان «مستقل» در گستره آسیای میانه بودند. هرچه بود، سر انجام؛ در نتیجه کارروایی های شاز تباری-زبانی راه برونرفت از بن بست پیدا شد.

به جای یک «ترکستان» بزرگ و افسانه یی که پیش از پیوستن آسیای میانه به روسیه اصلا وجود خارجی نداشت، بر آن شدند چند «ترکستان» کوچک بنا به اصل تباری (اتنوسی) باشندگان که در آن برهه هنوز بسیاری از ایشان حتا به شکل «توده ها» هم درنیامده بودند (حال چه رسد به ملت ها)، بسازند.

دولت شوروی و کمیته مرکزی حزب کمونیست، با هدف ریشه کن سازی و نابودسازی نهایی رژیم های استبدادی فئودالی در آسیای میانه در روند ایجاد جوامع ملی جدید، به شدت مخالف آن بودند که جمهوری های اتحادی نو، نام های کهن را که با «بخارا»، «ترکستان»، «خیوه» و «خوارزم» مرتبط بودند، نگه دارند. نگه داشتن این نام ها می توانست زمینه را برای حفظ و تقویت ایدئولوژی های پان اسلامیسیم و پان ترکیسیم نه تنها در نزد رهبران نهادهای شوروی و حزبی این جمهوری ها بل نیز باشندگان آن ها فراهم نماید.<sup>373</sup> این

---

<sup>372</sup>. Тетради по истории рабочего и революционного движения. М, 2006, с. 52.

<sup>373</sup>. با اوجگیری رقابت های امپریالیستی میان انگلیس و روسیه تزاری، محافل و حلقات صهیونیستی انگلیسی برای جدا سازی توده های باشنده آسیای میانه و قفقاز و جنوب روسیه از مسکو و آوردن آن ها زیر چتر نفوذ خود، ایدئولوژی های بسیار خطرناک و مخربی چون پان اسلامیسیم و پان ترکیسیم را به وجود آوردند و با هزینه کردن مبالغ هنگفت شبکه های گسترده جاسوسی و خرابکاری را در سراسر گستره کشورهای اسلامی تیندند.

گونه، «برخی از نمایندگان جنبش نامنهاد «جدیدی ها» پرشورانه با راه اندازی تبلیغات گسترده در جستجوی نام یک عمومی برای همه زبان ها و توده های تورکی زبان مانند تورک، ترکستانی، جغتایی و....) به جای نام «سارت» بودند.<sup>374</sup> بسیاری از رهبران سیاسی و سران قبایل باشنده جمهوری شوروی خلق خوارزم، دره فرغانه و دیگر مناطق همگن، که نمی خواستند اتونیم نو (ازبیک) را که به لحاظ تاریخی و تباری آن ها را از نام های جا افتاده و پذیرفته شده قومی و قبیله یی شان که در درازای سده ها شکل گرفته بود، بپذیرند و خلاف همه واقعیت ها بود، اعتراض کردند.<sup>375</sup>

در پیوند با این، ارگان های مرکزی و محلی شوروی و حزبی ناگزیر گردیدند دست به انجام یک رشته تدبیرها و انجام اقدامات سخت ابزاری و اعمال زور بیازند تا همه طوایف و قبایل فزونشمار تورکی زبان، و تاجیک ها و سارت ها، که اکثریت مطلق باشندگان آسیای میانه را می ساختند، نام تباری نو «ازبیک» و نام جمهوری نو (ازبیکستان) را که دفتر آسیای میانه یی کمیته مرکزی حزب کمونیست (شاخه بلشویکی / اکثریت) برای شان تصویب نموده بود، بپذیرند. در این حال دستور داده شده بود که در هنگام سرشماری نفوس، و در مواد آماری نام «ازبیک» را جاگزین نام «سارت» بسازند.<sup>376</sup> به کارمندان اداره آمار و ارقام و سرشماری دستور جدی داده شده بود که هنگام توزیع شناسنامه های نو کلمه «سارت» و همین گونه

---

هر چند، این ایدئولوژی ها در آغاز برای مقابله با روس ها ساخته شده بود، اما در آینده لبه تیز تیغ آن ها به سوی کشورهای اسلامی متوجه ساخته شد و آتشی را برافروخت که تا کنون سراسر منطقه در آن می سوزند. روشن است در سال های پس از انقلاب که شیرازه دولت روسیه از هم پاشیده بود و آتش جنگ در سراسر این کشور زباله می کشید، زمینه بسیار خوبی برای کارروایی های پان ترکیست ها فراهم گردیده بود. -گ.

<sup>374</sup> История коммунистической организации Средней Азии. Ташкент, 1967, с. 276.

<sup>375</sup> Койчиев А. Национально-территориальное размежевание в Ферганской долине (1924-1927 гг.). Бишкек, 2001, с. 32.

<sup>376</sup> همان اثر، ص. 33

دیگر نام های قومی و قبیله یی را حذف و برای همه نام نو و واحد «ازبیک» را جایگزین سازند.<sup>۳۷۷</sup>

از جایی که برای همگونسازی (اسیمیلیاسیون) توده های بومی گنجانیده شده در بافتار جمهوری ازبیکستان شوروی از جمله قبایل و طوائف تورکی زبان و به خصوص تاجیک ها و سارت ها نیاز به یک دوره زمانی طولانی بود، مفهوم «ازبیک کوچی» برای گروه نخست (تورکی زبانان) و «ازبیک مسکون» برای گروه دوم که تاجیک های بومی و سارت ها را در بر می گرفت، رایج ساخته شد. با این حال، چون مقامات صالح دولت شوروی در دوره تعیین و تحدید حدود ملی ارضی با دستاوردهای مطالعات و پژوهش های تبارشناسان روسی و بومی پیش از انقلاب روسیه آشنا بودند، در تعریف طبقه بندی های قبیله یی و طبقه بندی تورک ها، نمایندگان باشندگان قبیله یی تورکی - مغولی آسیای میانه به میل خود دست بازی داشتند.

در میان شمار بسیار طوائف و قبایل مطالعه شده، چیزی به نام «ازبیک های ناب» که در یک منطقه خاص مانند تاجیک ها، قزاق ها، قرغیزها و دیگران به گونه متمرکز زندگی نمایند، بنا به ویژگی های تباری وجود نداشت. همه این ها شک و تردیدهای جدی و بحث های داغی را در باره نام دولت نو [ازبیکستان] در خاک ترکستان، بخارا و خوارزم پیشین بر انگیخته بودند. در میان دیگر اقوام و قبایل منطقه، به غیر از «ازبیک» ها که تاریخ طبیعی نداشتند، در آن هنگام بزرگترین گروه باشندگان (که شمار شان نزدیک به دو میلیون نفر می رسید) تاجیک های تورکی زبان شده - «سارت ها» بودند.

پس از کنکاش ها و جر و بحث ها، دانشمندان خاورشناس و تبارنگاران (اتنوگراف ها) و سرشناسان بومی موفق به شناسایی تاریخ تباری این دسته از مردم نشدند. سارت ها به عنوان باشندگان مسکون شهرها و روستاهای آسیای میانه، تاجیک هایی بودند که در اثر بودوباش درازمدت در میان قبایل فزونشمار کوچی تورکی زبان با آن ها پیوسته در معرض آمیزش

---

<sup>377</sup>. همان جا، ص. 34.

طبیعی بودند و با یکدیگر با یک گویش تورکی ویژه خودشان که سرشار و آکنده از شمار فراوان واژه های تاجیکی بود، سخن می گفتند. بسیاری از آن ها در بستگی از محل بود و باش خود و ترکیب شماری باشندگان تاجیکی زبان به زبان تاجیکی سخن می گفتند.

سارت ها را همچون نمایندگان به اصطلاح «یتیم» و «روی میدان مانده» در هنگام سرشماری سال های 1920 و 1926 به نام «ازبیک» ثبت نمودند. همین سارت ها بودند که با نام نو «ازبیکی» شان، تیر پشت و ستون فقرات توده ممتاز جمهوری ازبیکستان شوروی را ساختند. با این هم، هنگامی که جمهوری ازبیکستان شوروی را ساختند، آشکارا اصل تباری-ژنیتیک زیر پا گذاشته شد.

برای نشان دادن کلیت جمعیت در قلمرو این جمهوری، «معماران» سیاست ملی اصطلاحات دیگر جایگزین را هم پیشنهاد می کردند- مانند «مسلمان»، که در دوره پیش از انقلاب به طور گسترده یی برای نامیدن توده های باشنده آسیای میانه کار گرفته می شد و همین گونه- «جغتایی» که برای کاربرد آن بیشتر «جدیدی ها» پافشاری می کردند و نیز «تورک ها»، «سارت ها» و «ازبک» ها.<sup>۳۷۸</sup>

سرانجام با گذاشتن نام «ازبیک» بر همه، طرح در آوردن همه طوائف و قبیله های تورکی زبان آسیای میانه که گویا همخون، تک زبان و دارای خاستگاه واحد بوده باشند، زیر یک چتر پیاده شد.

در این حال، پویایی کمیسیون مرکزی برای تعیین حدود ملی ارضی، کار سایر نهادهای همانند را در آن تسهیل نمود که در منطقه جمعیت کوچک تورکی زبان به نام «ازبیک» زندگی می کرد که زیر تاثیر تاجیک های بومی، شهرنشین و روستانشین شده و پیشه های گوناگونی چون کشاورزی، صنایع دستی و... فرا گرفته و فرهنگ تاجیکی، شیوه زندگی، آداب و رسوم و... آنان را پذیرفته بودند. با این حال، درصدی نفوس آن در جمع باشندگان

---

<sup>378</sup>. همان اثر ص. 34

شهری منطقه، به ویژه در چنین مراکز فرهنگی و اقتصادی مانند بخارا، سمرقند، خجند و دیگر شهرهای آسیای میانه، در آغاز سده گذشته، تنها ارقام کوچکی را می ساخت.

کمیسیون مطالعه ترکیب جمعیتی روسیه و یا قلمروهای همسایه با جمعبندی نتایج کار خود در طول سال های 1922-1925، چنین نوشته بود: طوائفی که در شرایط مطلوب حفظ و توسعه مستقل زندگی می کنند (به شمول ازبیک ها، بدون بستگی از این که در ترکیب طوائف یاد شده پیش از انتقال به شیوه زندگی اسکان یافته شامل بودند یا نه)، به ترازوی از درک هویت خودی (خودزیستی)، با احساس خود چونان بخشی از لحاظ ملی خودویژه باشندگان رسیده اند.<sup>379</sup> با این حال، کمیسیون قره قالپاق های خیوه یی، قبیچاق های فرغانه و نیز تورکی زبان های سمرقند و فرغانه را به این گونه «بخش خودویژه باشندگان» چون «ازبیک ها»، نسبت داده بودند.

کمیسیون با توجه به این که جمعیت های معینی را که به گونه علیحده زیر نام «ازبیک» زندگی کنند، پیدا کرده نمی توانست (با توجه به پراکندگی توده هایی که خود را ازبیک می خواندند، به دلیل شیوه زندگی کوچروی و چادرنشینی شان)، آشکارا دست به جعل و تحریف یازید و اتنومیم (نام تباری) ازبیکی را که از لحاظ تاریخی اصلا وجود نداشت، از جمع طوائف و قبایل دیگر، دارای خاستگاه های تورکی زبان- مغولی معرفی کرد. آن گونه که اعضای کمیسیون برآورد داشتند، هیچ کسی نمی توانست آن ها را متهم به تقلب و دستکاری نماید و ثابت سازد که این ها «ازبیک» نیستند، زیرا ممکن نیست با کدامین نشانه ها و ویژگی های نژادی انسان شناسی (انترپولوژیک) نمایندگان دارای سیماهای تورکی- مغولی باشند آسیای میانه را از یک دیگر تمیز داد.

برای پیاده سازی این چنین ایده در عمل، از سوی رهبران این جمهوری از همان آغاز پویایی های سامانمند و هدفمندی در راستای شکلدهی یک اتحادیه متجانس (همگون) صورت گرفت. اصطلاح «ازبیک» پسانتر جا افتاد. اما به گونه مستند تنها در رابطه با نمایندگان همه طوائف و قبایل در نتیجه ادغام در یک اتنوس یا گروه قومی به یمن سیاست ملی دولت

---

<sup>379</sup>. همان جا، ص. 34.



شوروی و «ازبیک‌سازی» خشن از سوی رهبری خود دولت ازبیکستان، که در سراسر سال‌های موجودیت این جمهوری تا کنون با شدت اجرا می‌شد. در نتیجه خویشتن‌شناسی باشندگان این جمهوری در اذهان خودشان به عنوان «ازبیک»‌ها به واقعیت تاریخی مبدل گردید. این‌گونه، خویشتن‌شناسی مدرن خلق «ازبیک» - نتیجه تلاش‌های مقامات شوروی به خاطر ساختن دولت ملی ازبیک‌ها بوده است.

در این زمینه بایسته است از پژوهش‌های فزون‌شمار آ. د. گریبنکین Grebenkin و نیز آثار متعدد او در باره توده‌های مسکون و کوچی آسیای میانه یادآوری شود. هرچند او لغزش‌های جدی‌یی در تعیین منشای طبیعی-تاریخی اتونوسم (نام تباری) «ازبیک» مرتکب گردیده بود.

به خوبی شناخته شده است که حتی پس از الحاق آسیای میانه به روسیه، تا تشکیل جمهوری ازبیکستان در سال 1924 و با توجه به پژوهش‌های گریبنکین در باره چنین قبایلی چون مینگ‌ها، تورک‌ها، نایمان‌ها Naiman، اویشون‌ها uyshun، سارای‌ها، قطغنی‌ها، منغیت‌ها، بگرین‌ها Bagrin، یوزها، کترک‌ها، کات‌ها ktai، قپچاق‌ها و... آن‌ها نمی‌توانستند خود را «ازبیک» بخوانند.

از لحاظ تاریخی بس منطقی‌تر و طبیعی‌تر این می‌بود هرگاه آن‌ها را همان‌گونه که خودشان خویشتن‌را می‌خواندند - قپچاق‌ها یا تورک‌ها (تورکی زبانان) می‌نامیدند. نام عمومی برای همه این قبایل تورکی - مغولی، کلمه تورک (تورکی زبان) بود. همان‌گونه که به گستره بود و باش‌شان پس از الحاق منطقه به روسیه و تشکیل «ترکستان»، ترکستان اطلاق می‌گردید و نه «قرقیزستان»، «ازبیکستان»، «قزاقستان» یا «ترکمنستان».

به هر حال، توده‌های ایرانی زبان هم این قبایل را به نام «تورک» (تورکی زبان) یاد می‌کردند که در این باره همه آثار ادبیات سده‌های میانه (قرون وسطی) به زبان پارسی گواهی می‌دهند.

آخرین دودمان های تورکی-مغولی که در گستره آسیای میانه فرمان می راندند، نمایندگان چنین قبایل بزرگ کوچی مانند منغیت ها (در امارت بخارا)، قونغرات ها Kungrat (در خانات خیوه) و مینگ ها (در خانات خوقند) بودند. فرمانروایان این دولت ها نه خود و نه اتباع خود را «ازبیک» می خواندند.

آن چه مربوط می گردد به خویشتن شناسی توده ها، قبایل و طوایف تورکی زبان- چنین چیزی نه «اختراع» امپراتوری روسیه و نه دانشمندان طراز اول تاریخدان و تبارنگار روسی؛ بل که نتیجه سیاست مطلقا ملی درست حکومت شوروی بود در راستای ایجاد نهادهای ملی-دولتی برای کوچی های پیشین که در گذشته فاقد آن بودند.

چنین چیزی به پیمانہ کامل قابل درک نیست. چون کوچی ها خود قادر به ایجاد دولت به معنای راستین و کامل کلمه نبودند، آن ها تنها با تسخیر دولت های دیگران دل خوش می کردند. اداره دولت و شیوه زندگانی مسکون را از توده های مقهور که از لحاظ مناسبات اقتصادی، فرهنگی و دیگر روابط در تراز بالاتری قرار داشتند، فرا گرفتند و گاهی چنان می شد که «شاگردان» در این رابطه نسبت به «آموزگاران» خود چیره دست تر از کار بر می آمدند.

در پایان، بایسته است یک بار دیگر خاطر نشان ساخت که ازبیک ها، به عنوان یک توده، درست در سال های حاکمیت شوروی تشکل یافتند. تاریخ تشکل و تکامل شان سر از سال 1924 پس از تقسیم ملی- ارضی گستره آسیای میانه آغاز می گردد. این گونه همه بگومگوها در باره آن که گویا دولت های گذشته در آسیای میانه تا دوره شوروی «ازبیکی» بوده باشند- افسانه سرایی و داستان پردازی سیاستمداران و «دانشمندان» بی پروای ازبیکستان کنونی است که حاضر نیستند به حقیقت تاریخی آشکار اعتراف نمایند.

هر چه است، خود تورک ها (تورکی زبانان) در هنگام تشکل جمهوری ازبیکستان؛ تماشاگران منفعل روند تحدید حدود ملی- ارضی در آسیای میانه نبودند. شناخته شده است، برای مثال، که بخشی از تورک های فرغانه و تورک های مناطق دیگر ابراز تمایل نموده

بودند تا در ترکیب منطقه خودگردان قره-قرقیز (پسان ها قزاقستان) درآیند. از تاریخ می دانیم که مساله قبچاق ها و کورامینی ها kuramins در سال 1924 به بالاگرفتن اختلاف میان قزاقستان و ازبیکستان منجر گردیده بود.

بسیاری از توده ها (به طور عمده قبایل و طوایف)، و نیز باشندگان چنین مراکز باستانی معروف جغرافیایی و فرهنگی- اقتصادی مانند خوارزم و خیوه نمی خواستند شامل اتحادیه دولتی جدیدی به نام ازبیکستان گردند. قبچاقی های تورکی-مغولی پیشین دولت و نام خود- «ازبیک» را از دولت شوروی و حزب بلشویک ها به دست آوردند و از همین رو باید برای همیشه سپاسگزار آن ها باشند.

به هر رو، هر گونه اظهارات [کریمف] مبنی بر این که تاریخ خلق «ازبیک» و دولنداری آن سر به بیش از سه هزار سال می کشد، افسانه پردازی، دروغگویی آشکار و به سخره گرفتن واقعیت ها و حقایق است. طرفه این که در میان «پدران بنیانگذار» دولت ازبیکستان و نخستین رهبران رسمی آن، چه در دولت جمهوری خودمختار ترکستان شوروی و چه جمهوری ازبیکستان شوروی هیچ «ازبیکتباری» به چشم نمی خورد. برای مثال: مصطفی چوقای- یک قبچاق خوقندی، محمد جان تئنشپایف Tynyshpaev - نایمانی، سیر (شیر) علی لاپین - تاتار فرغانه یی، تورار رئسقولف Turar Ryskulov - دولتی یا دوغلانی، یولداش آخندبایف - رییس کمیته اجرایی جمهوری ازبیکستان - اویغور فرغانه یی، فیض الله خواجه یف - تاجیک بخاری و عبدالله رحیم بایف - سارت خجندی بودند. چنین وضعیتی در رده های بالایی جمهوری ازبیکستان در سراسر دوران شوروی تا به امروز دیده می شود.

### پایان سخن:

این گونه، طوائف یا اتحادیه هایی زیر نام «ازبیک» در تاریخ قبایل تورکی- مغولی هیچگاهی وجود نداشتند. به احتمال زیاد، به گونه یی که گفتیم، نام مشابه با نام ازبیک خان- یکی از خان های اردوی زرین پیوند داشت، و آن چه مربوط می گردد به- شیبانیان، آن ها خود را جانشینان او می پنداشتند.

به گونه یی که والریا اندریووا به درستی و دادگرانه می گوید، «همانا شیپانی ها بر سر نیزه های شان نام «ازبیک» را که در آن زمان هیچ گونه بار تباری واقعی نداشت، به آسیای میانه آوردند. ۳۸۰»

در تاریخنگاری شوروی و تاریخنگاری معاصر ازبیکستان، به شیپانیان ازبیک، در مقایسه با تیموریان (غیر ازبیک) پرداخت بایسته نشده و نمی شود. می توان گفت که بسیار به ندرت از تاریخ شیپانیان یاد می شود و نیز این که ازبکی ها درست با آمدن شیپانیان - دقیق تر با یورش آن ها به آسیای میانه ظاهر شدند. طرفه این که از شیپانیان در قطار «نیاکان کبیر» کریمف به گونه یی که از تیمورلنگ یاد می شود، چندان یاد نمی شود.

در آثار مکتوب همه محققان (از دیرین ترین زمانه ها)، از چینی گرفته تا عربی، پارسی و حتا ترکی، هنگامی که از تیره ها، قبایل و گروه های کوچی آسیای میانه مانند قرغیزها، قزاق ها، ترکمان ها، قره قالپاق ها و... نیز از سارت های شهرنشین یعنی توده های بیشتر متاخر، سخن گفته می شود، حرفی از کدامین طائفه، قبیله، و یا گروه خاص به نام «ازبیک» در میان نیست.

به گونه یی که در منابع پارسی دیده می شود، باشندگان دشت قپچاق قزاقستان کنونی مرکزی و جنوبی، در سده های پانزدهم و هفدهم خود را «قزاق - ازبیک» و یا «ازبیک - قزاق» می نامیدند. پس از تهاجم ازبیک ها به آسیای میانه، قبایلی که در دشت قپچاق ماندگار شده بودند، «قزاق» و خیلی بعدتر، در سده نهم در نیمه نخست سده بیستم قرغیز خوانده می شدند. در این حال، قرغیزهای معاصر را قره قرغیر می نامیدند. [شایان یادآوری است که در آن هنگام قزاق ها را به نام آق قرغیزها می خواندند - گ]. این گونه، «ازبیک های تاریخی» یعنی «نیاکان بلافضل ازبیک» ها، که خود را حالا درست به همین نام - ازبیک می خوانند، در صحنه تاریخی نسبتا به تازگی و یا، به گونه یی که تبارنگار (اتنوگراف)

---

380. Андреева В. Миф об узбекском государстве. Часть I: "Великие предки" и исторические фантазии Ислама Каримова. [www.Analitik.ru](http://www.Analitik.ru).

نامدار روسی زاروبین II Zarubin نوشته است، به معنای واقعی کلمه «در برابر چشمان تاریخ» ظاهر شده بودند و پدیدآیی یا تولد خود را مرهون دولت شوروی اند.

تشکل رسمی ازبیک ها، به عنوان یک خلق، در سال 1924 بر شالوده طائفه یا قبیله یی از لحاظ تاریخی نامشخص انجام یافت که اتونیم ازبیک را یدک می کشیدند، و در پیرامون آن روند نوعی تشکل و توسعه صورت گرفت و نام جامع ازبیکی های پیشین سده ها پیش تشکل یافته به زور بر نمایندگان بسیاری از قبایل دیگر مغولی-تورکی و همین گونه بر جمعیت دو میلیونی باشندگان آسیای میانه در همان سال 1924 که همچون سارت های شهرنشین یعنی تاجیک ها شهرت داشتند، گذاشته شد. این گونه، نام «ازبیک» بر همه باشندگان تورکی زبان و همین گونه غیر تورکی زبان آسیای میانه از راه صدور فرمان و فیصله نامه ویژه دولت شوروی و حزب کمونیست نهاده شد.

مقارن آن زمان هیچ گونه داده های عینی تاریخی، تباری و ... برای تشکیل یک واحد سیاسی بیخی نو، بگذار حتا به گونه فرمالیته یی چون جمهوری شوروی ازبیکستان وجود نداشت.

چنین بر می آید که یودین P Yudin که می پنداشت که «ازبیکی های» دشت قپچاق-قبایل عادی کوچروی بودند که مانند بسیاری دیگر از قبایل همانند شان بی آن که از خود ردپایی بر جا بگذارند، بی آن که در سیمای یک قوم (تباری) تشکل یابند، ناپدید شدند.<sup>381</sup>

کاملا این امکان هست که ازبیکی های پیشین پس از مرگ ازبیک خان می توانستند در میان قبایل دیگر ذوب شوند، و نام دیگری بگیرند. برای مثال، قزاق، و یا به سادگی از عرصه

---

381. Юдин В. П. Центральная Азия в XIV-XVIII веках глазами востоковеда. - Алматы, 2001. - С. 99.

تاریخی ناپدید شوند. از این رو نمی توان از کدامین «نیاکان کبیر» گذشته یا حتا «معاصر» ازبیک ها سخن گفت.

روشن است که در دوره کوتاه تاریخی فرمانروایی چنگیزخان و شیانیان و سپس در دوره شوروی اتنوسی به نام «ازبیک» نمی توانست تشکیل شود. همان گونه که می دانیم، طائفه ها، قبیله ها، و بالاتر از آن توده ها و ملت ها در عرض یک هزاره و حتا بیشتر از آن تشکیل می شوند، نه آن گونه که با ازبیک ها اتفاق افتاده است، یعنی بر اساس فرمان ویژه یا فیصله کمیته اجرایی مرکزی شوروی.